الحمد لله الذی بتحمیده یستفتح کل کتاب و بذکره یصدر کل خطاب و نشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و نشهد ان محمدا عبده و رسوله شهادة ینال بها الشاهد دار الرضوان
بلا ارتیاب و نصلی علی محمد و آله صلوة تنقذنا من هول المطلع یوم الحساب و تمهد لنا عند
الله زلفی و حسن المآب **اما بعد** میگوید فقیر حقیر ضعیف عباد الله الواحد الاحد **ابو الخیر محمد ابن احمد**
مرادآبادی موطناً فاروقی نسباً نقشبندی مجددی مشرباً کہ از بدو شعور داعیہ طلب طریقت در سرم بود
و بعد از تحصیل علوم شغف باطنی افزود مگر بمضمون ع اے بسا ابلیس آدم روے ہست + پس
بہر دستی نباید داد دست + بمتصوفین خرقہ پوش گندم نمای جو فروش کہ بجہل مرکب گرفتار اند و از کتاب
و سنت بہرہ ندارند و بزی علما و فقرا بر آمدہ و چیزہا در دین متین احداث کردہ طریقت را غیر شریعت
گویند رد نمی آوردم و مترصد فضل رحمانی و موہبت سبحانی بودم تا آنکہ قائد خیرم بہ بندگی خدمت فرد الافراد
قطب الاقطاب سلطان المشائخ فی الآفاق وارث معارف الاولیا بالاستحقاق حجة الله علی عباده رحمة الله
الفائضة فی بلاده قطب فلک الهدایة مرکز دائرة اندراج النهایة فی البدایة سیدی و سندی و ذخیرة یومی
و غدی و سکان الروح من جسدی ظل الله المنان مرشدنا و ہادینا و استاذنا و ملاذنا مولینا

محمد فضل الرحمن متع الله المسلمین بطول بقائه ونور العوالم بنوره وضیائه رسانید فرأیت مالا عین
رأت وسمعت مالا اذن سمعت ه هو خیر من یدعی لکل عظیمة ، واکرم من یطوی الیه المراحل ه من بعد
مطالعه کتب قوم قدیماً وحدیثاً موفق شدم وآخر کتابی که بمطالعه درآمد مکتوبات قدسی آیات حضرت عارف بالله
هادی الی الله حامل اسرار الطریقة والشریعة موضح دقائق السر والحقیقة حضرت شمس الدین حبیب الرحمن مرزا
مظهر جانجانان شهید بود قدس سره که کشف بسیاری از معضلات شریعت وطریقت میکند
وحل اکثری از دقائق مذهب ملت مینماید وچون این جوامع الکلم بس دلچسپ آمد باستقصائش کوشیدم و
وجابجا تلاش نمودم تا آنکه در تالیفات خلفای حضرت ایشان قدس سرهم اضعاف آن یافتم وهنگام تلاش
مکاتیب حضرت غوث الثقلین امام الطائفتین شیخ الاسلام والمسلمین محی الدین ابو محمد عبد القادر
الحسنی الحسینی الجیلانی وحضرت عارف بالله مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی وحضرت مجمع الکمالات
قاضی ثناء الله پانی پتی رحمة الله علیهم اجمعین نیز بدست آمد پس خواستم که تنها مستلذ و متنعم نباشم بل ره آورد
عزیزان سازم و باین غرض آن تفریق را یکجا آوردم و از هر باغی گلی برچیدم و با ترجمه رساله سیر العارفین
و سیر الطالبین شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه که مختصریست مضبوط
در سیرت سلف صالح نقل کردم بطریق ترجمه بامر کسیکه واجب است برمن فرمان برداشتن امر وی [illegible] آوردم
در وی تا التماس سخن از پیش خود و مجموعه را به کلمات طیبات موسوم کردم و بر دو باب مبوب ساختم
باب اول در مکاتیب و این باب مشتمل ست بر چهار فصل فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رح
فصل دوم در مکاتیب حضرت مرزا صاحب شهید رح فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء الله پانی پتی رح
فصل چهارم در مکاتیب مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی رح باب دوم در ترجمه رساله سیر العارفین
وسیر الطالبین شیخ سهروردی رح تا باشد که عزیزان تمتع بردارند و فقیر را بدعای حسن خاتمت یاد آرند وما
توفیقی الا بالله علیه توکلت وهو رب العرش العظیم باب اول از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب
واین باب مشتمل ست بر چهار فصل فصل اول در مکاتیب حضرت غوث الثقلین رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول الیه پرسید طالب خود یکه در بودیة والذین جاهدوا فینا و آتش و جذبه کو بنفسه

بگداز و خالص کن تا شایان مهر لنهدینهم سبلنا گردد و در بازار ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة ادا ارزشی باشد و بدان سرمایه توانی که بضاعت زین خالص الا لله
الدین الخالص حاصل کنی و شاید رمزی از اسرار والمخلصون علی خطر عظیم بگشاید و از لوامع انوار افمن شرح
الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه شعاعی بر تو تابد و از ندای داعی ادعونی استجب لکم باعثه
در دل تو پیدا آید و از حضیض قل متاع الدنیا قلیل پای همت بیرون نهی و از اوج والآخرة خیر لمن اتقی
عبور کنی و از نسیم نحن اقرب الیه من حبل الورید بوی در مشام جان تو رسد و شجره قلب انسان به اهتزاز
آید و از باد خزان قل الله ثم ذرهم در بوستان تجرید فلا تدع مع الله الها آخر بی برگ شوی و ریاح فصل بهار
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در وزیدن آید و سحاب ان الله یجتبی الیه من یشاء
از تیغا لیل فصل باریدن گیرد و اراضی ریاض قلوب از نباتات وعلمناه من لدنا علما سرسبز شود
و اشجار بساتین از اثمار ان رحمة الله قریب من المحسنین بارور گردد و عیون وصول از سر چشمه
عینا یشرب بها المقربون در وادی سر روان آید و بشر اقبال ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
بشارت فیض وا رساند الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و رضوان جنات نعیم رضی الله عنه
ندا در دهد کلوا واشربوا هنیئا بما کنتم تعملون والسلام مکتوب دوم ای عزیز بترس از آن روز که
یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه وصاحبته وبنیه و از محاسبه وان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه
یحاسبکم به الله اندیشه کن و چون اولئک کالانعام بحظوظ نفسانی مشغول مباش و سر در مراقبه
فاذکرونی اذکرکم فرو بر و دیده در مشاهده وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة بگشا و نظاره کن و از نعیم
ولکم فیها ما تشتهی انفسکم ولکم فیها ما تدعون یاد آور تا ندای داعی والله یدعو الی دار السلام
در گوش هوش تو افتد و از خوابگاه غفلت انما الحیوة الدنیا لعب ولهو بیدار گردی و در طلب درجات
والسابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم از سر قدم سازی و مرکب همت از جان
دل در تازی تا بشر الطاف الله لطیف بعباده با هزاران اطباق ندای لهم البشری ترا و پیش
آید و عساکر امداد و لله جنود السموات والارض همراه تو شوند و بر لشکر اعدا ان الشیطان للانسان عدو مبین
فیروزی یابی و از دام هوای نفس ان النفس لامارة بالسوء خلاص یابی و لوح دل را از لطائف اسرار اتقوا الله ویعلمکم الله

مرقوم گردانی و مرغ دل از حظائر قدس قدیم یاد آورد و در فضای سلوک فاسلکی سبل ربک ذللا بجناح
میثاق در پرواز آید و از ثمار انس در بساتین کلی من کل الثمرات محظوظ گردد و آئینہ سر از لوامع انوار
تجلیات ہم صفت نور گردد کہ سر یولج اللیل فی النہار کشوف شود و در روضہ ضمیر تو از استطار سر ابہم
وانزلنا من السماء ماء فانبتنا بہ جنات وحب الحصید سرسبز ہمچو باغ ارم گردد و زمین واحیینا بہ بلدۃ
میتا مرترا فہم شود و ہستار فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید از پیش تو بردارند و تو در
مشاہدہ کمال او فرو مانی گاہی در دریای بی نیازی ان اللہ لغنی عن العالمین فرو شوی و از سموم مہب
افامنوا مکر اللہ در گرداب سرگردانی فرو مانی و گاہی از نسیم لطف ولا تیئسوا من روح اللہ در گلشن
تمجید چون عندلیب از شوق در ترنم آئی و از غلبات وجد نغمہ انی لاجد ریح یوسف برکشی حسادو زبان
ملامت پیش آیند و گویند تاللہ انک لفی ضلالک القدیم و چون تاثیر والقیہ علی وجہہ فارتد
بصیرا ظاہر گردد ہمہ اخوان با ہزاران نیاز و عجز درخواست کنند کہ استغفر لنا ذنوبنا انا کنا
خاطئین و از سر صدق برخوانند کہ لقد اثرک اللہ علینا و تو در مقام مناجات آئی و بزبان
حال گوئی کہ رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض
انت ولی فی الدنیا والاخرۃ توفنی مسلما والحقنی بالصالحین والسلام

مکتوب سوم

اے عزیز بیش ازین تغافل کردن و بجیات مغرور شدن نہ دلیل سعادت بود مگر خطاب ارضیتم
بالحیوۃ الدنیا من الاخرۃ بگوش جان تو نرسیدہ ہست و از وعید ومن کان فی ہذہ اعمی فہو فی
الاخرۃ اعمی واضل سبیلا ہیچ خوف نداری و از تہدید اقترب للناس حسابہم وہم فی غفلۃ
معرضون ہیچ اندیشہ نمیکنی و از توبیخ من کان یرید حرث الدنیا نؤتہ منہا وما لہ فی الاخرۃ
من نصیب ہیچ یاد نمی آری و از تنبیہ فاما من طغی واثر الحیوۃ الدنیا فان الجحیم ہی الماوی
ہیچ انتباہ نمیگیری تا چند در تیہ غفلت سرگردان و در بیدای شہوت بی سامان باشی یکے در صومعہ
توبوا الی اللہ در شو و در محراب وانیبوا الی ربکم توجہ برو و بہ بیان صدق و اخلاص برخوان انی
وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا تا نفائس اسرار وہو الذی یقبل التوبۃ عن
عبادہ ویعفوا عن السیئات از خزائن الطاف ان اللہ غفور رحیم بر تو کشوف شود و یک عنایت

بشارت چنین رساند ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین و مدارج معارج نرفع من نشاء عروج
بخشد و منادی اقبال بزبان حال ندا کند که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون
والسلام **مکتوب چهارم** ای عزیز چون شموس معارف از مطالع سموات سر طلوع کند و اراضی
قلوب بنور ابتدا منور گردد که اشرقت الارض بنور ربها و غطای ظلام خیالی از پیش بصایر عقول
مرتفع شود که فکشفنا عنک غطاءک نواظر افهام از مشاهده لوامع انوار قدس از حیرت چشم باز ماند و خواطر
اذکیا از مکاشفه عجایب اسرار عالم ملکوت متعجب شود و هیجان عشق او را در بوادی طلب سرگردان کند و غلبات
شوق در مواطن قرب انس بخشد و منادی ان الله لذو فضل علی الناس ندا کند و هو معکم اینما کنتم
چون بر نکته سر معیت مطلع گردد هستی خود را گم کند و لا تجعلوا مع الله الها آخر و در دریای نیستی لیس لک من
الامر شیء فرو شود تا گوهر امید را بچنگ آرد و امواج عزت او را در محیط عظمت در اندازد چون خواهد که بر کناره
آید در گرداب حیرت افتد و بگوید ربی انی ظلمت نفسی فاغفر لی مراکب امداد از الطاف و حملناهم فی البر والبحر
در رسد و او را بساحل لطف نصیب برحمتنا من نشاء فرود آرد و مفاتیح خزائن اسرار والله بکل شیء محیط بدو
سپارند و بر رموز اشارات وان الی ربک المنتهی اطلاع بخشند پس فاوحی الی عبده ما اوحی چه باشد و
لقد رای من آیات ربه الکبری چه معنی دارد **مکتوب پنجم** ای عزیز یکی از عالم غرور فلا یغرنکم الحیوة
الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور رخت عبور کن و از منازل اهل حضور که تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یاد آر
تا مگر بوی از نفحات بوستان فروح وریحان وجنة نعیم بمشام جان تو رسد و جرعه از جام جهان نمای
ویسقون من رحیق مختوم ختامه مسک در کام تو ریزند و دقائق اسرار حقائق جاء الحق من ربک کشوف
بر تو شود و تو بر بساط تفرید ولا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک از سما فرانش
نحن نقص علیک نبأهم بالحق فسانه و شاهد و مشهود استماع کنی گاهی با مداد نغمات خطاب
فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه از غایت شوق در طرب آئی و گاهی از صدمات سطوت
فاستقم کما امرت و من تاب معک سر در مراقبه حزن در کنی و گاهی بحبل المتین واعتصموا بحبل الله جمیعا
چنگ در زنی و گاهی در فراک وما النصر الا من عند الله در آویزی و گاهی در دریای سنستدرجهم من
حیث لا یعلمون فرو شوی و گاهی بر ساحل لطف ان الله بکم لرؤف رحیم گذر کنی و از حدائق فمن

کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا اثمار جنتی وانهار لکل درجات مما عملوا بایدی اخلاص اعتراف
نمائی در طلب صدر ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العلمین لاشریک له قرارگیری وان
مائده نعیم ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا برخوری وازمنادی ندا شنوی یاعبادی لاخوف
علیکم الیوم ولا انتم تحزنون **مکتوب ششم** اے عزیز چون آهنگ مزامیر انس بمسامع قلوب رسد
وازسماع نغمات خطاب الست بربکم را یادآرد و سکرات قالوا بلی را تذکر کند وعندلیبان احزان
باوتار حسرت نغمه یا اسفی علی یوسف برکشند و بربط کروب ترانه انکسار وابیضت عیناه من الحزن فهو
کظیم نواختن گیرد و طنبور نوای حزین انما اشکوا بثی وحزنی الی الله بآهنگ فصبر جمیل
فروداشتن کند و برقات جذبات شوق در فضای سموات سر در لمعان آید وانوار چون دل را منطمس گرداند
یکاد سنا برقه یذهب بالابصار وقطرات غیرت از سحاب عین رواح چندان متقاطر گردد که انهی مزرعه من
کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه ازنباتات وعدکم الله مغانم کثیرة جمله مقصد گردد و حدائق
آمال ومن یتوکل علی الله فهو حسبه بنفحات روائح ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا سرسبز
معطر ومروح شود واغصان نهال صبر ثمار انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بکمالیت رسد
ومزاج عنایت هذا عطائنا فامنن او امسک در اهتزاز آید و منادی هو العفو رؤف والرحمة
ندا در دهد ان هذا لرزقنا ماله من نفاد والله اعلم بالصواب **مکتوب هفتم** اے عزیز تا جبهه اضطرار
برخاک نیاز ننهی واز سحاب عین باران حسرت نباری بوستان عیش تو هرگز از نباتات طرب سرسبز نشود ونخلستان
امید بهر چین مراد بارور نگردد واغصان صبر باوراق رضا وریاحین انس وثمرات قرب وان له عندنا
لزلفی وحسن مآب سرسبز نشود ونمائیت نرسد وعندلیب قلب بنغمه شوق در ترنم نیاید وهمای فواد باجنحه
انی ذاهب الی ربی سیهدین از قفس ام الانسان در پرواز نشود واز فضای لاتمدن عینیک الی ما
متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه عبور نکند و هرگز به مقعد صدق
عند ملیک مقتدر نرسد واز اثمار اشجار لهم مایشاؤن عند ربهم هیچ برنخورد واز بوستان والله عنده حسن
المآب بوی بمشام جان وی نرسد واز گلزار نعیم ولهم دار السلام عند ربهم وهو ولیهم بما کانوا یعملون
هیچ برخورداری نیابد والسلام **مکتوب هشتم** اے عزیز چون فروغ نور صبح توحید از افق مشارق قلوب

ظهور یابد که والصبح اذا تنفس و شموس عین الیقین بر افلاک سرائر برج استوار شود که والشمس تجری
لمستقر لها ظلمات وجود بشریه در ضوء انوار لمعات نورهم یسعی بین ایدیهم متواری شود و سر تولج
اللیل فی النهار ظاهر گردد و سابقه عنایت الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور نقاب
از پیش بردارد و بر لشکر شیطان که ان الشیطان لکم عدو مبین فیروزی آید و در معرکه فاتخذوه عدوا
با سپاه خویش که زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین با لشکر قلب معارض شود و ایشان از صدق
حال بلسان اضطرار بر خوانند که یضیق صدری ولا ینطلق لسانی و با هزاران عجز درخواست کنند که
واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکفرین و هاتف وعنده مفاتح الغیب لا
یعلمها الا هو ندا کند که ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون ندا و عساکر وان جندنا لهم الغالبون
را با اعلام اذا جاء نصر الله والفتح در رسد و طلیعه انا فتحنا تیغ انا لننصر رسلنا والذین آمنوا از نیام
گروهی که پیش فرستند تا از دشمن واقف شوند و آنرا طلایه نیز گویند ۱۲
نرفع درجات من نشاء در کشد و بر لشکر اعدا حمله آرد و اخبار نصر من الله و فتح قریب استوار شود و منادی
حال ندا در دهد که قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز من
تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شیء قدیر **مکتوب نهم** اے عزیز از کارخانه المال والبنون زینة
الحیوة الدنیا بیرون آی و دوست از شغلتنا اموالنا واهلونا بر دار از حضیض صحبت فروماندگان تیه
غفلت که نسوا الله فانسهم انفسهم پای همت را سخت برون بر و رستم وار رخش طلب در میدان عشق
در تاز و گوی سبقت والسابقون السابقون اولئک المقربون بچوگان استعانت واستعینوا بالله
بجایگاه اولئک علی هدی من ربهم واولئک هم المفلحون در رسان شاید که بیک دولت وبشر الذین
آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم در رسد و بشارت چنین وا رساند که ان الله بالناس لرءوف رحیم و اسرار نامه
قد جاءکم بصائر من ربکم را بدست تو دهند چون برموز و اشارات آن اطلاع یابی در حال از سر شوق
سر را قدم سازی و سبل السلام وهذا صراط ربک مستقیما پیش گیری و قصد نزهتگاه لهم جنات تجری
من تحتها الانهار کنی و از جنات نعیم خلد لهم درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم خرمائی
تر چینی و بشر عنایت ان الذین سبقت لهم منا الحسنی در رسد و از مملکت لهم دار السلام رضی الله
عنهم ورضوا عنه داعی شود و باز گوید که ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما **مکتوب دهم** ای عزیز

چون لوامع انوار الله نور السموات والارض به نزهتگاه ضمائر لائح شود و زجاج قلب از تاثیر آن نورانی گردد
المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری بوارق کشوف یوقد من شجرة مبارکة زیتونة از
اوقات تمام لا شرقیة ولا غربیة در لمعان آید و قنادیل فکرت یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار
فروزان گردد و آسمان سرائر بنجوم حکمت و بالنجم هم یهتدون سر بسر جمله تزیین گردد که انا زینا السماء
الدنیا بزینة الکواکب و اقمار حضور از افق نور علی نور در بروج استعلا عروج نماید که والقمر قدرناه منازل
حتی عاد کالعرجون القدیم و غشاء لیالی غفلت که واللیل اذا یغشی صفت والنهار اذا تجلی
بخشد در یاحین گلزار نسیم که والمستغفرین بالاسحار نافه بر کشد و بلابل اسحار کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
بنغمات احزان آهنگ عشق بر کشد صبح دولت یهدی الله لنوره من یشاء در دمد و شموس معارف از مطالع
من یهدی الله فهو المهتد طلوع کند اسرار لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا اللیل سابق النهار
وکل فی فلک یسبحون بظهور انجامد و لطائف و غوامض اسرار و یضرب الله الامثال للناس والله بکل
شیء علیم از خفای اشکال بکشوف شود والله اعلم بالصواب مکتوب یازدهم اے عزیز چون
در سپهر معرفت براوج کمال الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی عروج کند بوارق انوار
و رضیت لکم الاسلام دینا در لمعان آید و شواهد آثار افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی
نور من ربه در مشارق لقد جاءک الحق من ربک بعین الیقین مشاهده شود و بر دقائق نفائس اسرار
ولله خزائن السموات والارض خبر دهند و بر دقائق حقائق فی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم
افلا تبصرون مطلع گردانند و بر رموز و اشارات فاینما تولوا فثم وجه الله تحریک کنند ریاح فیض
وارسلنا الریاح لواقح بارواح فضل نصیب برحمتنا من نشاء از مهب عنایت الله لطیف بعباده
در بساتین انا لا نضیع اجر من احسن عملا در وزیدن آید و اشجار ریاض ان الله مع الذین
اتقوا والذین هم محسنون باوراق شهود و ثمار تجلی همه سرسبز و بارور گردد و ینابیع وصول ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء از شوامخ جبال والله ذو الفضل العظیم در منهل اودیه قلوب جاری شود
جمع شامخ یعنی بلند
مخبر احوال زمان چنین بشارت رساند که ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا
مبشر اقبال بشارت چنین رساند یا عبادی لا خوف علیکم الیوم ولا انتم تحزنون رضوان دیار بلدة

طیبۃ ورب غفور بالحن تحیات سلام قولا من رب رحیم در رسد و ابواب جنت جہت وصول
باز کنند و مائدہ نعیم رضوان اللہ علیہم در پیش کشند و بگویند ولکم فیہا ما تشتہی انفسکم ولکم فیہا ما تدعون
نزلا من غفور رحیم **مکتوب دوازدہم** اے عزیز چون بروق شہود از خرق غمام فیض یہدی اللہ
لنورہ من یشاء درخشیدن گیرد و روائح وصول از مہب عنایت یختص برحمتہ من یشاء در وزیدن
آید و ریاحین انس در ریاض قلوب بشگفد و بلابل شوق در بساطین ارواح بنغمات یا اسفی علی یوسف
چون ہزار داستان در ترنم آید و نیران اشتیاق در کوانین سرائر شعلہ برزند و اطیار افکار در فضای عظمت عنایت از
طیران بے پر شود و فحول در وادی معرفت پی گم کنند و قواعد ارکان افہام از صدمت ہیبت در تزلزل آید و
سفن عزائم در بحار و اقدام واللہ حق قدرہ برباح وہی تجری بہم فی موج کالجبال در لجج حیرت فرو ماند
امواج دریای عشق یحبہم و یحبونہ در تلاطم آید ہر یکی بزبان حال ندا کند رب انزلنی منزلا مبارکا وانت
خیر المنزلین سابقہ عنایت ان الذین سبقت لہم منا الحسنی در رسد و ایشان را بر ساحل جودی فی
مقعد صدق فرود آرد و در مجلس مستان بادہ الست رساند مائدہ نعیم للذین احسنوا الحسنی و زیادۃ
را در پیش کشد و کوس وصول از جام قرب بایدی سفرۃ وسقاہم ربہم شرابا طہورا گردان شود و ملک
ابدی و دولت سرمدی واذا رایت ثم رایت نعیما وملکا کبیرا مشاہدہ گردد **مکتوب سیزدہم**
ای عزیز قلبی سلیم باید کہ تا بر رموز فاعتبروا یا اولی الابصار اطلاع یابد و عقلی کامل باید تا دقائق اسرار
سنریہم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسہم را ادراک کند و یقینی صادق تا شواہد معرفت وان من شیء الا
یسبح بحمدہ ولکن لا تفقہون تسبیحہم را بعین قلب مشاہدہ بیند و داعی وصول و اذا سألک عبادی عنی فانی
قریب اجیب دعوۃ الداع اذا دعان مستقبل شود و از زواجر تنبیہ افحسبتم انما خلقناکم عبثا وانکم الینا
لا ترجعون از خواب غفلت یلہہم الامل فسوف یعلمون بیدار گردد و بعروۃ الوثقی وما لکم من دون
اللہ من ولی ولا نصیر چنگ در زند و بر سفینہ ففروا الی اللہ سوار گردد و در دریای معرفت وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون مردانہ وار بغواصی فرو آید اگر گوہر مقصود بچنگ افتد فقد فاز فوزا عظیما و اگر
جان در طلب در دہد فقد وقع اجرہ علی اللہ **مکتوب چہاردہم** ای عزیز چون عساکر جذبات اللہ یجتبی الیہ
من یشاء بر ولایت قلوب در تازد و طوامح نفوس امارہ را بلجام ریاضت وجاہدوا فی اللہ حق جہادہ

[illegible]

مرتاض و مذلل گرداند و جبابرۀ فراعنه را و مجلس تقوی بسلاسل مجاهده در کشد آنیه را با غلال و اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول بیرون گرداند و اعمال ارادات و اختیارات را بتادیب فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره
سزا دهد و ابنیه رسوم و عادات و قواعد ارکان تلبیس و طامات را بکلی از میان بردارد و منادی حال بزبان
صدق مقال ندا کند که ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة و چون اراضی
صفائی قلوب از لوث و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه مصفا گردد و حدائق ارواح از نسائم
الطاف من یهدی الله فهو المهتدا سراسر معطر و مروح شود و صفحات اوراق سرائر از نفائس رقوم لطف
اولئک کتب فی قلوبهم الایمان مرقوم گردد و شهود یوم تبدل الارض غیر الارض صفت حال گردد
و رواسی اشواق چون هباء منثورا در هوا شود و بزبان حال صدا باز گوید و تری الجبال تحسبها جامدة
وهی تمر مر السحاب اسرافیل عشق صور در دمد و نفخ فی الصور تاثیر صاعقه فصعق من فی
السموات ومن فی الارض بظهور انجامد و بشر اقبال لا یحزنهم الفزع الاکبر در رسد و ایشان را
تمکین و بعد و طیبین فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر داعی شود و رضوان بشارت بشریکم الیوم
پیش آید و ابواب جنات نعیم بگشاید و گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و ایشان گویند الحمد لله
الذی صدقنا وعده و اورثنا الارض نتبوأ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین **مکتوب پانزدهم** اے
عزیز یکی از دواعیه شهوات و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله اعراض کن و از مواطن غفلت و لا تطع
من اغفلنا قلبه عن ذکرنا بیرون آی و از صحبت اهل فسوق که فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله
پرهیز و از منادی استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله ندای الم یان للذین امنوا ان
تخشع قلوبهم لذکر الله بگوش هوش استماع کن و بتنبیه ایحسب الانسان ان یترک سدی شبی از خواب
غرور و لا یغرنکم بالله الغرور بیدار شو و از مقامات اهل حضور رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله
پرس و از برای کعبه مقصود پای از مسافت بادیه انقطاع کن و تبتل الیه تبتیلا باز آ و تجرید قل الله
ثم ذرهم و از ساز تفویض و افوض امری الی الله با قافله اهل صدق کونوا مع [illegible]
از مساکن زخارف دنیا که انا جعلنا ما علی الارض زینة لها عبور کن و از سبل مسالک [illegible] انما اموالکم
و اولادکم فتنة بسلامت بگذر و از مناهج مسالک هدی ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی

ربه سبیلا رهی پیش گیرد بلسان اضطرار امن یجیب المضطر اذا دعاه بالتضرع و زاری برخوان
اهدنا الصراط المستقیم تا مبشر عنایت قدیم الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون بابشارت
تحیت سلام قولا من رب رحیم پیش برود و بر جنیبه نصر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین سوار
شود و نجابت خلد فانقلبوا بنعمة من الله و فضل داعی شود نسیم عز وصال از هر طرف در وزیدن آید
و اقداح شراب محبت بایدی سقاة غیب گردان مشاهده شود و آهنگ ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم
مشکورا برکشد و بمقام انس فسانه و کلم الله موسی تکلیما آغاز کند و دیباجه فلما تجلی ربه للجبل اطنا
و هر دو نواظر عیون بصائر از سکرات حالات و خر موسی صعقا خبر باز دهد و وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة ادعائی کند و بعجز معترف آید و بزبان حال باز گوید لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار

فصل دوم از کتاب کلمات طیبات در مکاتیب مرزا صاحب شهید قدس سره الرشید

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول برخوردار اکرم التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها بران مترتب
نبود تغافل می نمودم اکنون که سماجت از حد گذشت مجملی محرر میگردد دریابند که در حقیقت سرمایهٔ وجود
فقیر در آغاز قطرهٔ آبی و در انجام مشت خاکی ست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بست و هشت واسطه
بتوسط محمد بن حنفیه بشبیر شبیه کبریا علی مرتضی علیه التحیة والثنا میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر
در هشت صد هجری بتقریبی از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیهٔ یکی از حاکمان آن حدود ش
که سردار الوس قاقشالان بود وصلت بست و او چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق باولاد
ایشان گرفت وقتیکه همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنهٔ شور مستخلص گردانید ازان
خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که بسه واسطه با میر مذکور میرسند همراه آورد و احوال این هر دو
در تاریخ اکبری مسطور ست و نسب دختری این بزرگان بخانوادهٔ امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار
واسطه ببابا خان منتهی میگردد و پدرم بجیرم خان مذکور که در عهد اکبری منصب بنجی شده بود و بعالمگیر منصبی گرفتار
بود و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا معزز و مفتخر گردیده بخدمت بزرگی

از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار
و صد و سیزده ولادت فقیر اتفاق افتاده در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی بر رو نشست و در بیست کمر همت بسته
و دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارفه در عهد پدر خوانده بود و کتب
حدیث در خدمت حاجی محمد افضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبدالله بن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را
از حافظ عبدالرسول دهلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبدالخالق شوقی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت
مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از
مشائخ متعدده این طریقه استفاده نموده و آخر باستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی رضی الله
تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سوده مدتی خدمت ایشان
کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امروز که هزار و صد و هشتاد و پنج هجری ست
بحکم این حضرات از سی سال بتربیت طالبان خدا مشغول ست خدا خاتمه بخیر کند ببرکت حبیبه صلی الله علیه وسلم

مکتوب دوم مخدوما این بار دو شبه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات
بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین از ایشان بظهور نمیرسد دوم آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی
میدهند و حالات آنها دلالت بران بشارتها نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل
برانها لازم می آید و این معنی مستبعد مینماید **جواب شبه اول** بدانند که بزرگان پیشین هم باوجود تحقق
فنا دعوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملو ست نهایة ما فی الباب جماعه از ان طائفه
باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی
را تجویز میتوان کرد هیچ کمالی غیر از نبوت بالاصالة ختم نگردیده و در مبدأ فیاض بخل و دریغ ممکن نیست پس
در حق بزرگان حسن ظن را چه مانعست آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت ست
که فوق کرامت ست پس این معنی خود از اقویای این طریقه بقوت ظاهر میگردد و ضعفا را اعتباری نیست
و اگر مقصود از آثار صدور خرق عادات و مکاشفات ست که منظور عوام ست پس این مقدمات باجماع
صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد امت مرحومه اند

که مقصد این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابهٔ کرام و تابعین باتباع کتاب و
سنت ست اذواق و مواجید اهل اینطریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت ست فلا تکن من الممترین
جواب شبهه دوم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیف
اینطریقه کار هر عمرو زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نیست ونمیماند و در آثار ظاهری که کثرت طاعت
و ریاضت و افراط اذواق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک
اند و از صدور معاصی احیاناً غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست و حق اینست که بنابر بعد زمان نبوت و قرب
قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارتها پالی حقیقی نیست و مقصود این
مشایخ از بشارت آنست که مرید از آن مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهور تا قوت و رفعت در آن
مقام بهم رسانیده تا مساوات با آنها لازم آید و اگر مرد خوش استعدادی عمری درین کار جد و جهد بکار برد و شریک
دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید * دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد *
بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی ست مثل انطباع نور شمس در مرآت و صفتی مستوفی میباید که انوار باطن
پیر لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقیق شود و مرید بمرتبهٔ کمال و تکمیل رسد و در بعض اوقات عکس مقام
پیر در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام تحقیق نرسیده و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده
آن مرید را بشارت آن مقام میفرماید و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود رو باستتار می
آرد و پس آثار آن اگر ظهور ننماید بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
نسبت کشفی کمیاب است و مریدان بنابر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در ضبط آنها
والسلام **مکتوب سوم** پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد - بدانند که نسبت در لغت
عرب عبارتست از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد ست از علاقه که میان حق جلشانه و خلق واقعست
و متکلمین تعبیر میکنند از آن بصانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین
معلوم میشود و صوفیه اگرچه دیده اند تعبیر از آن نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج
و حباب میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی با اطلاق نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیت تعلق ست
با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات مشروع و معقول میسازند و اگر شهود دیده اند نسبت اصل با ظل چون نسبت

ہ ضبوا ہنبسط شمس با شمس سیفر باشند وظل اینجا بمعنی تجلی ست یعنی ظهور شے در مرتبہ ثانیہ وظاہر ست کہ این کثرت
وجودات ظلی مخل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتوانند شد اینقدر فرق ست میان تعبیر اول و ثانی کہ ہر چند ظل را
حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل او نیست ہمان اصل در مرتبہ ثانی ظهور کردہ خود را ظل او نمودہ ہست اما حمل مواطاة
یکی بر دیگرے اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح ست پس شهودیہ باین تعبیر من وجہ اثبات غیریت میکنند لیکن
در توحید وجود حقیقی خلل نکنند و این معنی از کتاب و سنت بآسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی نسبت ظل
اول از کتب صوفیہ وجودیہ باید دریافت و بطور شهودیہ اینست کہ نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبہ علم
الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی کہ اعدام اضافیہ یعنی عدم العلم کہ معبر ست بجهل و عدم القدرة کہ معبر ست
بعجز وغیرها کہ مفهومات متمایزہ دارند و ثبوتی در مرتبہ علم الهی پیدا کردہ اند و مرایای صفات حقیقیہ کہ مقابل
آن عدمات اند گردیدہ و انوار آن صفات در آن مرایا منعکس گشتہ و این مخلوطها مبادی تعینات عالم
شدہ اند پس نزد ایشان اعیان ثابتہ فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیہ وظلال صفات حقیقیہ و در مرایای
خارج ظلی کہ ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیہ گشتہ پس اعیان خارجیہ نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند
نہ بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نہ در خارج حقیقی کہ موطن تحقق وجود حقیقی ست و در عالم ہر چہ ہست
از وجود و توابع آن ظلاً و انعکاساً مستفاد ست از حضرت وجود جل شانہ فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج
الحقیقی الا اللہ فهذا هو التوحید و چون عدم منشا شر و نقص ست و وجود مبدا خیر و کمال و عالم مرکب ست
از عدم و وجود بلکہ عدم ذاتی او ست و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض ست و عین عالم نمی تواند شد ناچار عالم مجموعہ حسن
و قبح خواہد بود اما وجوہ حسن ہمہ مستفاد ست از حضرت وجود و جهات قبح ہمہ حاصل از طرف عدم پس ہر گاہ سالک بقوت استعداد خود و جذب
مشایخ کہ ظل جذبہ الهی ست بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب قطع مسافت کہ عبارت ست از خرق حجب ظلمانی
و نورانی کہ موافق حدیث در میانہ حق و خلق واقع ست فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاة کہ
در میانہ ظاہر و مظہر متحقق بودہ برفع این حجب کہ مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت تعین سالک بودند
تمام بظهور میرسد و استیلای آن انوار آن آئینہ را مستور میسازد اینحالت را بہ نسبت فنائے تعبیر میکنند و بعد
فنا لازم ست کہ وجود موہوب از جناب قدس مناسب ہر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن وجود
کارخانہ بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقائے میگویند پس سالک اگر خرق

ف

ف نسبت فنا و بقا

حجب ظلمانی و نورانی تمامها کرده و از تجلیات صفات و شیونات گذشته بتجلی ذات بحت مشرف شده
در زمان نبوت باقیست نبی میگردد و بدرجهٔ عصمت که عبارت ست از عدم احتمال صدور شر میرسد و گرنه
بقدر طی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست و در تر می افتد و بوجود حق که خیر محض ست
نزدیک تر میگردد و چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر میشود اما
باحتمال وقوع شر احیانا ولی و نائب نبی میگردد و در تربیت و صلاح بنی نوع خود میکند این ست معنی آنچه
میگویند که انبیا معصوم اند و اولیا محفوظ و این ست معنی ظهور نسبت که در اصطلاح این قوم ست بر سبیل
ایجاز بمشرب صوفیهٔ شهودیه مجددیه رحمهم الله والسلام **مکتوب چهارم** مخدوما سوال شما که بعد
حصول فنا که مستلزم دوام حضور ست گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست بدانند
که بنای این شبهه بر اشتباه ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری و حصولی حضوری
لازم نفس عالم ست یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود و عوارض خود و حصولی حصول صور معلومات ست
در مرآت ذهن بتوسط عقل و حواس و سالک که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید
این علم از قبیل علم حضوری ست نه حصولی و کیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که
نزد صوفیه وجود اشیا ظلی ست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند و در خارج
غیر وجود واحد متحقق نیست و تعدد و تکثر شیونات وجود ست و ظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست و از
ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت میکند و در حین تکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود
وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت ست از رفع حجب نورانی و ظلمانی بین الحق
والخلق که از حدیث ثابت ست میسر ش میگردد و باصل خود واصل میشود و خود را پیش از ظل آن اصل نمی
بیند و وجود خود و توابع آنرا مستعار از اصل میداند و در مییابد که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل
در مرتبهٔ ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیهٔ مرجع انا در نفس الامر اصل ست نه ظل آنگاه
علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد و اشاره بلفظ انا اولا راجع میشود باصل
و چون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیا آن انا رجوع بظل میکند و چون این حالت مستمر میگردد
از او دوام حضور گویند و این حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست و اگر گاهی فتوری درین حالت رو میدهد

ف: نبوی یعنی ولی

ف: معنی معصومیت انبیاء و محفوظیت اولیاء

فرقت در علم العلم واقع میشود نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا
حواس باقیست که تشبث امور بشری موقوف بر آنست و این علم را اصلا در جناب قدس بار نیست که
حواس را دران بارگاه دخلی نه منشاء این اشتباهات این ست که ذهول علم العلم را فتور علم حضوری دانسته
منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده ست اُصلّی و اُجهّز الجیش
اشاره باین هر دو علم ست که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم حضوری ست
و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا هر دو قسم
علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین ست و در یک جزو زمان از نفس واحد منتشی نمیتواند گشت
و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام. **مکتوب پنجم** برخوردار از اجوبه
شبهاتے که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بزعم بیخبران وارد
شوند استفسار کرده اند بمطالعه در آمد دریابند که بناے این اعتراضات بر جهل ست یا بر حسد و این رسم
انکار معمول قدیم ست اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله ها نوشته اند و حضرت مجدد
در مکاتیب خود جوابهاے همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت
شاه یحیی رحمة الله علیه رساله مفصل درین باب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسمے
بکشف الغطاعن وجه الخطا بطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولنا محمد بیگ ترکی
ثم المکی رساله مسمے بعطیة الوهاب الفاصل بین الخطاء والصواب مشتمل بر اسوله و اجوبه در رد رساله محمد برزنجی
تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بمهرهاے علماے مذاهب اربعه دیار عرب مسجل و مسلم گردانیده
و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف ست از جناب ایشان که در قرون اولے شیوع داشته و بعد قرون
ثلثه مشهود بالخیر در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت مقدسه جناب رسالت
بوده بروز نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع کتاب و سنت ست
و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابهات کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل
کنند یا بعالم السر والعلانیة واگذارند و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند
گاه در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمیکنند و گاه در معلومات کشفی بنا بر غلط فهم

وخیال و خطا واقع میشود و در ان خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر
نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض لازم ست خصوصا اعتراض بر کلام کرامت التیام حضرت
مجدد محض فضولی ست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت ست و مصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت
و موعظت ست و بیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی ست و اثبات توحید شهودی
چراکه از چهار صد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه
اسماع و اذهان مردم از مسئله وحدت وجود مملو بوده ست و انکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل
انکار علمای ظاهر ست بلکه از مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق و تسلیم آن می نمایند اینقدر هست که
مقصود اصلی را فوق این مقام میفرمایند و غیریتی فی الجمله بین الحق والخلق بنهجی که مخل وحدت وجود
حقیقی که متحقق در خارج حقیقی ست نگردد ثابت میکنند بخلاف وجودیه که در میان حق و خلق عینیت اثبات
میکنند و تصویر مسئله وحدت وجود و شهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده والسلام **مکتوب ششم**
بعد حمد و صلوٰة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامه طولانی
مشتمل بر شبهاتی چند که همه متوجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود
ورود فرمود محظوظ نمود این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات
ثلثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خواطر جمع خواهد شد و فقیر امتثالا للامر حرفی چند می نگارد باید دانست
که حضرات صوفیه لفظ وجود را بسه معنی اطلاق می نمایند - یکی وجود بمعنی کون و حصول که امر انتزاعی و معقول
ثانوی ست - دوم وجود منبسط که منشا انتزاع معنی اول و مصدر ظاهر وجود و مصادر اول ست و بدیهی ست
که این هر دو وجود از حضرت ذات تعالت و تقدست متاخر اند و ذات باین هر دو وجود مصدر آثار نمیتواند
شد سوم وجودیکه اول الاوائل و مبدأ المبادی ست و بزعم قوم عین ذات ست و ذات بآن وجود مصدر
آثار ست و حضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود ست و هرگاه وجود و ذات هر دو در حقیقت
یکی باشد صدور آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد ست پس اختلاف راجع بنزاع
لفظی ست تسلسل را اینجا چه دخل ست تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد
و بآن وجود مصدر آثار گردد و حال آن موجود نیز همچنین باشد و تحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ

وجود بذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطاة یکی بر دیگری از راه احتیاط ست که در لسان شرع این
اطلاق وارد نشده صفات و اسمای الهی توقیفی اند و دو شبهه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت
کعبه بر حقیقت محمدی ست صلی الله علیه وسلم از مکتوبات جلد ثالث دفع میشود و تحریر جواب آنها طول دارد
و آنچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عائد بجناب آنحضرت می شود و استثناء متقدمین خود
ازین حکم بحکم ادب لازم ست که بعضی از آنها اجداد و مشائخ آنحضرت اند و بحکم حدیث لا یدری اوله
خیر ام آخره استثناء متاخرین نیز مجوز ست چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی ست و هر متاخری را متاخری ست
پس ممکن ست که متاخر آنحضرت از آنحضرت فضل باشد و کمالی غیر از کمالات نبوت بالاصالة ختم نشده است
فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه ماسور بودم و الماسور معذور اللهم ارنا الحق حقا و ارنا الباطل باطلا والسلام

مکتوب هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مطالعه نمایند که التفات نامه مشتمل فضل یکی بر دیگری
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رضی الله
تعالی عنهما رسید مخدوما فضل بر دو قسم ست جزئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست و مناط
فضل کلی زیادت قرب الهیست و اینمعنی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر لکثرت
و قلت مناقب مراعی بمطلب می توانند برد اما افاده قطع نمیتوانند کرد و نقل عبارت از کتاب و سنت و اجماع
قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است
و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت و کشف محتمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی
از غلو محبت پیران نمیباشند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکند و حکم
بجزم بر فضل کلی طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الهی و سکوت ازین فضولیهاست
و معتقد فضائل این هر دو بزرگان باید بود و در این باب لب از ادب نباید کشود که این مسئله از ضروریات
دینی نیست که تکلم در آن ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که ما بجناب حضرت مجدد داریم دم زدن مناسب
نیست که حرف از عالم عقل بیرون هست ۵ هرگز در پیش و کم نمیباید زد * از حد بیرون قدم نمیباید زد * عالم
همه مرآت جمال ازلی است * میباید دید و دم نمیباید زد * والسلام **مکتوب هشتم** مخدوما نوشته اند

که مکشوف حضرت مجدد در مسئلهٔ حقائق ممکنات آنست که در مرتبهٔ واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات
الهیه در خانهٔ علم الهی ست در مقابلهٔ هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کرده است
در مقابلهٔ صفت علم عدم العلم که معبر بجهل است و در مقابلهٔ صفت قدرت عدم القدرت که معبر بعجز است
و قس علی هذا و آن اعدام متمائزه بنا بر مقابله و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته
مبادی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس
و ظلال بجای صور حاله اند در ان و بنا بر همین اعیان خارجیهٔ ممکنات که بر مهبط آن حقائق مصدر آثار شده اند
وجود و عدم هر دو قبول میکنند و بهمین وجه مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی
تعینات انبیا علیهم السلام والصلوة صفات اند که صول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی دارند پس باید
که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بدون تحقق
تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیباشد وجه تطبیق چیست مخدوما چون مقابله و محاذات در میان
اعدام متمائزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبهٔ علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات
گشته اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس ست درینجا صفات بجای
ماده و اعدام بجای صور حاله اند جهت عدم درینصورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بهمین جهت
حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیهٔ ایشان عدم و وجود هر دو را
قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافی ست والسلام
مکتوب نهم پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی
چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف
و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات
و حقیقت پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل
دیگر چگونه خود را بدتر از و میتواند دانست و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته
باشد و فساد این عقیده شرعاً و عقلاً بدیهی است مخدوما بمذهب حضرات مجددیه حقائق ممکنات
مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل سماء صفات در علم الهی

شیونی پیدا کرده مرایای انوار اسما و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظل
خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنا برین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از
عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و خوبی نیست که در عالم حس شخصی بمرآت مصقلی که
انوار شمس نظر میکند بملاحظه اولی همان انوار را می بیند نه مرآت را چرا که مرآت در شعشعان انوار مختفی و مستور
گشته است و هرگاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را چرا که نظر او بر ظاهر نسبت
پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه بر جهت وجود که دران مظاهر هست و مصدر خیر شده هست می افتد و چون
در وجود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشاء شر است خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری
خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر
اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را
اصلا بخود منسوب نمی نماید و مستعار میداند و همین است معنی فنای تام و حاصل شهود صحیح و اگر صوفی را نظر
بر جهت وجود و انوار مستعاره خود می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود از وی دعوی انا الشمس
سر برمی زند و همین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگرچه آنجناب در دید خود مستند و معذور بود
اما در دید خطا کرد از غلبه سکر در جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه
را همچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی بسبب حبیبه صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب شما هم نوشته
بودند که بزرگی به بلای شدید مشابه ببلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بعیادت او رفت
و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل
ایوب علیه السلام بشکوه نیامده ام و دامان و از بیمار نخواسته در ینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام
صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بس رفیع است تفضیل ولی بر نبی لازم می آید و این معنی خلاف
اجماع است جواب مخدوما در بادی النظر این شبهه وارد میشود و اگر تامل کنند محل شبهه نیست بیانش
آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و نیز رب انی مسنی
الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بی تابی و بی صبری دارد لیکن او
سبحانه جل شانه که عالم السر و الضمائر است میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب

پس معلوم شد که این بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفهٔ دیگر از صبر بود وگرنه حقتعالی باوجود ظهور بیصبری
اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود سرش آنست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از ہلاک
اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اہانت و حقارت مردم نسبت بوی و اہل وی صبر نمود چون وقت
نزول رحمت رسید دانست که کشف این کروب والبته بتضرع و زاری ہست و ادب آنوقت بیصبری
ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب ہست رسید و بر عار بیصبری صبر فرمود
و بتضرع و زاری در آمد و در صلهٔ این ادب ممدوح به نعم العبد گردید و خلعت منصب انه اواب
پوشید که اواب مشتق از اوب ہست بمعنی رجوع یعنی رجوع بهوای نفس خود که رعایت صبر چندین ساله
باشد نکرد بلکه برضای حقتعالی که اظهار بیصبری در آنوقت مرضی بود رجوع نمود والحمد لله که حقتعالی بادب آنجناب
رسیده و باوجود بیصبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدنه
صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله در فص ایوبی میفرماید الصبر
حبس النفس عن الشکوی الی الغیر وحضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی
عرض حال خود نموده پس ترک صبر نموده جواب این شبه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب الهی
نیز در بیتاب زاری نکرده دم نزده زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود
دفع فضل ولی ست بر نبی و آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال
مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هرچه گفته در آن معذور بوده والسلام مکتوب یازدهم
بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفه از فقهاء حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند و بعضی
از محدثین اثبات مشروعیت ذکر جهر کرده در پی فضل جهر بر خفی افتاده اند و هر دو فریق براه تفریط و افراط
رفتند و از مبحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه می طلبد باید دانست که معنی لفظ
ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصر ست در سه قسم یکی ذکر لسانی بی ضمیمهٔ آگاهی قلب این معنی از اعتبار
ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است بی حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبر ست
بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر آنست و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه ہست نگاه حضور
ذات بحت مذکور ہست بی ملاحظه حقیقی و یا بملاحظه صفات او و ماخوذ ہست از آیه کریمه واذکر ربک

فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والآصال دوم تحضار مذکورست
بملاحظ منسوبات او از آلاء ونعماء واین طریق استدلال ست از اثر بمؤثر واین معنی در لسان شرع معبر
بفکرست ومفیدست زیادت یقین را وکتاب وسنت از فضائل آن مملوست وقسم سوم ازین
اقسام ثلثه ذکر لسانی ست با ذکر قلبی معا واین اکمل اقسام ذکرست واین نیز دو وجه دارد یکی اکتفاء
ذاکرست در ذکر کردن بر اسماع نفس خود وهمین ست ذکر خفی در زبان شرع وماخوذ ست از آیه کریمه
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین دوم با اسماع غیرست که در شرع مسمی
بجهرست ودر مواقع خاص افضل ست از خفی بنابر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان واقامة وقراءة بجهر در
صلوة جهریه که ایقاظ نائمین وتنبیه غافلین ازان مقصودست وحکمتی که در ذکر خفی ست سلامت
نفس عمل ست از فساد سمعه وریا که مانع ست قبول عمل را وفضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب وسنت
ثابت ست مطلقا بلکه از فحوای حدیث انکم لا تدعون اصم ولا غائبا منع جهر معلوم میشود و
ذکر جهر با کیفیات مخصوصه ونیز مراقبات با طوار معموله که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب وسنت
ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام واعلام از مبداء فیاض اخذ نموده اند وشرع ازان ساکت است
وداخل دائره اباحت وفائده ها دران متحقق وانکار آن ضرور نی وظاهرست که انچه از کتاب وسنت ثابت
بود افضل ست از غیر آن اگرچه مباح باشد ومن وجه مفید بود وتعلیم ذکر کلمه طیبه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حضرت علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بجهر کما از شداد بن اوس ثابت شده ست بجهر متوسط خواهد بود
نه بجهر کذائی چرا که در اول این حدیث ست که آنحضرت به بستن در امر فرمود واین معنی نیز مشعرست
باخفاء فی الجمله وگفتگو در جواز وعدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری ست پس دعوی فضل ذکر
جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص ست وانکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چرا که جهر در بعض مواقع مشروع ست
واثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله ونیز اثبات مشروعیت ذکر جهری که در متاخرین مروج ست
ممکن نه چه جای اثبات فضل آن وانچه بعضی ابنای بشر مکابره می نمایند از طرفین قبول نیست ولائق
التفات نه وافراط وتفریط در همه امور مستقبح ست واعتدال مستحسن وخیر الکلام ما قل ودل والسلام علی من
اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه التحیة والثنا. **مکتوب دوازدهم** مخدوما در مسئله

سماع در میان ائمہ فقہا و حضرات صوفیہ رحمۃ اللہ علیہم اجمعین اختلاف قوی ست فرقہ اولی میگویند
کہ سماع مطلقا حرام است بنا بر مصلحت سد باب فتنہ و فرقہ ثانیہ میفرمایند کہ باطلاق حلال است
باقتضای غلبہ ذوق و اصل و انصاف آنست کہ سماع بر دو قسم است یکی آنکہ شخصی کہ محل فتنہ
نباشد کلامی موزون با لحنی موزون بے مداخلت محذور شرعی انشاد نماید و فسادی ازان در باطن
مستمعین نزاید بلکہ سرورے یا حزنی در قلب پدید آید این قسم سماع البتہ مباح است کہ مرکب از دو امر
مباح کہ کلام موزون و نشید موزون باشد و چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعہ
مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بودہ و اتقیاء علماء امت احیانا ارتکاب آن نمودہ اند چنانچہ از کتب
احادیث ظاہر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق دارد میشد نہ بطریق التزام۔ قسم دوم
آنست کہ غالیان متاخرین رواج دادہ اند و آنرا بجد گرفتہ و امور غیر مشروعہ را دران خلط نمودہ اند
این قسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از کراہت بحرمت خواہد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق
علیہا بکفر خواہد رسید و اینکہ جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
است نہ از احکام شرعی مثلا شارب خمر میل بنقل شیرین نمیکند و آنکہ معتاد بافیون است رغبت بنقل
تمکین نمی نماید با آنکہ یکی نقل دیگری را حرام نمیداند ہمچنین حضرات سلسلہ چشتیہ کہ نشاء نسبت اینہا
بنشئہ خمر مشابہ است از شور نغمات متلذذ میشوند نہ بسکوت و حضرات طریقہ نقشبندیہ کہ نشئہ نسبت شان
بربودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نہ از شور و ہنگامہ پس منشاء این خلاف
ذوق و طبع است نہ دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقہ تابع دین و ملت اند نہ متبع ہوا و طبیعت
و ہمہ در اجتناب از غیر مباح متفق و جہلای ہر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است
و تفصیل این مسئلہ از کتب مبسوط محققین مثل امام حجۃ الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سہروردی و غیرہما
باید طلبید و الحمد للہ کہ فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و در عقیدہ اباحت و غیر
اباحت آن تابع کتاب و سنت ست و تکلم از ذوق و وجدان زیادہ ازین ضرور نیست از کتب قوم
ظاہر ست کہ ارباب احوال صحیحہ و مقامات سنیہ در سماع مباح جا بہا دادہ اند و ہر کہ از مذاق علماء صوفیہ
واقف ست و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر میداند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام

مکتوب سیزدهم مخدوما در مسئلهٔ جبر و اختیار علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا
که عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و گرنه در صلاح امور عباد حاجت بنزول وحی
نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
زیرا که اعمال عباد مثل اعیان ایشان بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه و تعالے پس اختیار تام کجا
و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم ست و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب ست از جناب او تعالی شانه پس
جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت ماست
و همین ست حصهٔ اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست هر گاه میخواهند
از مبدء فائض میکنند و همین ست حصهٔ جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد
پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد لاجبر ولا تفویض ولکن امر بین امرین و همین
امر متوسط بلسان شرع معبر ست بلفظ کسب و این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم
شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار هست و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف ست و بس و ظاهر
بر رعایت ضعف اختیار عباد بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند با آنکه هیچ صفتی
از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هر گاه افعال او تعالے مسبوق بعلم و اراده و قدرت
و بعلاقهٔ مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد مشابهتی من وجه با افعال او تعالے دارند و بحرکات
مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه با این افعال متوجه شود منافی عدالت نیست
و بر طور صوفیه ثبوت حصهٔ اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات
کائنات بتمامه هست با کمالات متوجه او نه ظهور جزویست از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی
متجزی نمیگردد ازین راه میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی ست
از صفات و شیونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف ست
بمنصب خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بر آن بود والسلام
علی من اتبع الهدی والصلوة علی خیر الوری **مکتوب چهاردهم** پرسیده بودند که کفار هند مثل

مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا از اصل بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان اینها چه اعتقاد
باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بدانند آنچه از کتب قدیمهٔ اهل هند معلوم میشود
اینست که رحمت الٰهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد شان
کتابی مسمی به بید که چهار دفتر دارد و مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط ملکی برهما نام
که آله و جارحهٔ ایجاد عالم است فرستاده و مجتهدان اینها از آن کتاب شش مذاهب استخراج نموده بنای
اصول عقاید را بران گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از آن کتاب برآورده برای هر فرقه مسلکی قرار داده
بنای فروع اعمال را بران نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبائع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرورست عمر
طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور عملی از آن هر چهار دفتر اخذ
نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط است و جمیع فرق اینها در توحید باری تعالی
اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بفنای عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال
نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات اینها را ید
طولی است و کتاب خانه ها تا امروز موجود و رسم بت پرستی اینها نه از راه اشراک در الوهیت ست بلکه
حقیقت دیگر دارد و عقلاء اینها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصهٔ اول در تحصیل علوم و آداب
و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد
که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از ان مهامکت میگویند بران موقوف است صرف
مینمایند و قواعد و ضوابط دین اینها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است
و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
والست
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین هاے بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید
که بحکم آیهٔ کریمه و ان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه و لکل امة رسول و آیات دیگر
در ممالک هند نیز بعثت انبیاء و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب اینها مضبوط است و از آثار

آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال و تکمیل داشته اند و رحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین
مملکت وسیع فرو نگذاشته و مشهور است که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم در هر قومی پیغمبری
مبعوث شده و اطاعت و انقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر و بعد ظهور
پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه وسلم و مبعوث ست بکافه انام و دین او ناسخ ادیان ست
شرقاً و غرباً احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وے نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که
دو هزار و صد و هشتاد سال است هر که بادی نگرویده کافر ست نه پیشینیان و چون شرع بحکم آیه کریمه
منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است در شان
آنها سکوت اولیٰ ست نه ما را جزم بکفر و هلاک اتباع آنها لازم ست و نه یقین به نجات آنها بر ما واجب
و ما را حسن ظن متحقق ست بشرط آنکه تعصب درمیان نباشد و در حق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که
پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند و لسان شرع از احوال آنها ساکت ست همین عقیده اولی ست و کافر
گفتن کسی را بے دلیل قطعی آسان نباید دانست و حقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه
بامر الهی در عالم کون و فساد تصرفے دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین
نشا ر تصرفی باقیست یا بعض افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور
آنها ساخته متوجه بآن میشوند و بسبب این توجه بعد مدتے مناسبتے بصاحب آن صورت بهم میرسانند
و بنا بر آن مناسبت حوائج معاشی و معادی خود را ادا میسازند و این عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که
معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند و فیضها بر میدارند اینقدر فرق است که
در ظاهر صورت شیخ نمی تراشند و این معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف و موثر
بالذات میگفتند نه آلۂ تصرف الهی و اینها را خدای زمین میدانستند و خدای تعالی را خدای آسمان و این شرک
است در الوهیت و سجده اینها سجده تحیت ست نه سجده عبودیت که در آئین اینها بمادر و پدر و پیر و استاد
بجاے سلام همین سجده مرسوم و معمول است که آنرا ڈنڈوت میگویند و اعتقاد تناسخ مستلزم کفر نیست
والسلام **مکتوب پانزدهم** نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبے
از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند و تو با وجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی و مجب را اتباع

محبوب لازم ہست مخدوما او سبحانہ جل شانہ اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیدہ میفرماید وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و رسول علیہ السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتى یکون هواه تبعا لما جئت به و حضرت مجدد الف ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ نائب کامل آنحضرت اند بنائے طریقہ خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشتہ اند و علما در اثبات رفع سبابہ رسالہا مشتمل بر احادیث صحیحہ و روایات فقہیہ حنفیہ تصنیف کردہ اند تا بجائیکہ حضرت شاہ یحیی رحمۃ اللہ علیہ فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رسالہ تحریر نمودہ اند و در نفی رفع یک حدیث بہ ثبوت نرسیدہ و ترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتہاد واقع شدہ و سنت محفوظ از نسخ بر اجتہاد مجتہد مقدم ست و بعد ثبوت سنت رفع ترک آن باین حجت کہ حضرت مجدد ترک فرمودہ اند معقول نیست و حضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرمودہ اند و حضرت مجدد ہم مذہب حنفی داشتند و امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ گفتہ اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی واترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم پس امید آنست کہ حضرت مجدد از ترک این امر اجتہادی و اخذ باحادیث صحیحہ متغیر نشوند و اگر گویند کہ حضرت مجدد با آن علم اوسع از احادیث ثبوت رفع سبابہ مگر آگاہ نبودند گوئیم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب و رسائل در دیار ہند شہرت نیافتہ بود و از نظر مبارک ایشان نگذشتہ کہ ترک نمودہ اند و گرنہ ہرگز ترک رفع نمی فرمودند کہ ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بودہ اند و اگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیہ التحیۃ را باین عمل از کشف دریافتہ ترک نمودہ باشند گوئیم کہ کشف در امور طریقت معتبر ست و در احکام شریعت حجت نیست مع ہذا در ان مکتوب احتجاج بکشف نکردہ اند و امید آنست کہ این مخالفت جزئی برعایت قاعدہ کلی ایشان کہ بجہد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیہ السلام فرمودہ اند مثمر نتائج گردد والسلام مکتوب شانزدہم پرسیدہ بودند کہ در مسئلہ عمل بحدیث و انتقال از مذہبی بمذہبی چہ می فرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رسالہ نوشتہ ملخص آن بفارسی محرر میشود و قال اللہ تعالیٰ ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتى یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح ست روایت کردہ ست آنرا ابو القاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفہانی و در

کتاب الحجه و ذکر کرده در روضة العلماء که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر رسول
الله صلی الله علیه وسلم وقول الصحابة رضی الله عنهم وقول مشهور ست از امام
که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ و قوی
از ضعیف بشناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام برنمی آید چرا که قول امام اذا ثبت الحدیث فهو
مذهبی نص ست درین باب اگر باوجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکنند این قول امام را اترکوا
قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد و مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است
چنانچه قول اترکوا قولی بخبر الرسول نص ست بر آن که جمیع احادیث با امام نرسیده بلکه بعض از انها
فوت شده و چرا فوت نشود که مثل خلفای راشدین که اعلم اهل امت و ملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم
بودند بعض احادیث از ایشان نیز فوت شده و میداند همین را هر که معرفتی بفن حدیث دارد و ظاهر ست که بر افراد
امت اتباع پیغمبر واجب ست و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختار اند مذهب هر که از مجتهدین
خواهند اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحدیث از مذهب امام برمی آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد و اما
انتقال از مذهبی بمذهبی ازین مذاهب مشهوره تفصیلش بشنو امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی انتقال
المذاهب تالیف کرده خلاصه آن اینست که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز ست و جزم کرده بران امام رافعی
و در پی او رفته است امام نووی و در روضه گفته که بعد تدوین مذاهب آیا جائز ست مقلد را که انتقال از مذهبی
بمذهبی دیگر بکند. گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که
طرف ثانی اعلم است جائز ست او را بلکه واجب و اگر مخیر کنیم نیز جائز انتهی و مر مقلد را حالات اند و بحصر عقل
از چهار حال خالی نیست چرا که مقلد یا عامی ست یا عالم و این هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی ست
یا دنیوی پس اگر عامی و عاری ست از معرفت فقه و از مذهب خود جز اسم نمیداند و انتقال باراده حصول
مال و جاه کرده پس امر او اخف ست که بحقیقت انتقال او استیناف است و اگر عالم و فقیه بود و برای دنیا
انتقال میکند پس امر او اشد ست زیرا که ملاعب بمذاهب میکند برای غرض دنیوی و اینمعنی غیر جائز ست
و اگر در مذهب خود فقیه ست و باعث انتقال وی سبب دینی ست و مذهب دیگر نزد او ترجیح یافته است
بقوت ادله پس برین چنین کس انتقال واجب ست و بروایتی جائز و اگر عاری از فقه ست و در مذهب

خود بتفقہ مشغول شدہ و جاہل ماندہ و مذہب غیر را بر خود سہل و سریع الادراک دانستہ و در آن تفقہ در ین مذہب
سر جوست بر ین چنین کس نیز انتقال واجب ست زیرا کہ تفقہ در مذہبی بہتر ست از جہل در جمیع مذاہب
کہ غالباً عبادت جاہل صحیح نبود و اگر انتقال را ہیچ سبب دینی و دنیوی نیست بلکہ از ہر دو مذہب قصد مجرد
عمل بود پس جائز ست عامی را و ممنوع ست فقیہ را زیرا کہ او در مدتی فقہ این مذہب حاصل کردہ چون
بمذہب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقہ در ان مذہب و از عمل کہ مقصود ست باز ماند پس اورا
ترک انتقال اولی ست و آنکہ گویند کہ اگر غیر حنفی بمذہب حنفی انتقال کند جائز ست و عکس آن جائز نہ محض
تحکم و تعصب ست دلیلی ندارد زیرا کہ ائمہ کلہم در حقیقت برابر اند و اگر در تقدیم مذہب حنفی یا مذہب دیگر
بر مذہبی نصی از آیہ و حدیث وارد بودی تقلید آن مذہب بر ہر فرد امت واجب شدی و تقلید دیگری جائز
نبودی و اینمعنی خلاف اجماع ست و صاحب جامع الفتوی کہ حنفی مذہب ست گفتہ کہ جائز ست مرد
یا زن را انتقال از مذہب شافعی بمذہب حنفی و عکس آن اما باید کہ بکلیت مذہب اختیار کند نہ در بعض
مسائل بسیار کس از خلف و سلف انتقال نمودہ اند اگر جائز نبودی نکردندی و ہر کہ بر خلاف آن گوید
قول بے دلیل ست و غیر معقول والسلام علی من اتبع الہدی **مکتوب ہفتم** نوشتہ بودند کہ در حق
معاویہ بن ابی سفیان اموی صحابی و اتباع و اعوان او عفا اللہ عنہم چہ اعتقاد باید کرد - بدانند
کہ علماء مذہب اہل سنت منازعات حضرات صحابہ را بنا بر حسن ظن کہ در شان خیر القرون لازم ست
تاویل می کنند و اگر قابل تاویل نباشد تفویض بجناب الہی مینمایند و جرات بذم و طعن ممنوع میدانند
چرا کہ در قرون ثلثہ مشہود بالخیر ہیچ یکی از علماء و محدثین و مجتہدین با وجود قرب زمان و اطلاع تام بر احوال
ایشان و با وجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی علیہ السلام تجویز طعن بر ایشان نکردہ و اگر
چند روز میان لشکر شام و لشکر کوفہ محاربہ و ملاعنہ واقع شدہ از شدت تعصب بودہ نہ بنا بر عقیدہ
کفر ہمدیگر و مادہ تعصب در کتب معتبرہ مذکور ست و مبدا این فتنہ شہادت امیر المومنین عثمان ست
رضی اللہ عنہ و طریقہ اسلم ہمین ست زیرا کہ در وقت نزاع عسکرین حضرات صحابہ سہ فرقہ شدہ بودند
جماعۃ جانب جناب خلیفہ برحق علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ گرفتند و جماعۃ دوم بطرف امیر شام
رفتند و فرقہ سوم توقف نمودند و شک نیست کہ محدثان و مجتہدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات

هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایا
ازان فرقه نمیکردند و بنا اجتهاد و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن در شان آنها روا دارند ملت دین
اسلام برهم میخورد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی ست و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوٰة
والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورترست قبول ست
لیکن از اهل قرابت تصریح بتکفیر منازعان ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم نزاع ست معهذا
صدور این چنین خطا از اهل خیر القرون خیلے مستبعد مستنکره ست اگرچه آن خطا خطای اجتهادی باشد
که مودت ذوی القربا آنحضرت واجب ست بجمیع افراد است و اگر استکراه نیز درمیان نباشد رضا
باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه سلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت
یا افسوس تمام درین مقام اولی ست و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و عنان
بر اخبار بے اصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس خبیثه خود قیاس نموده ندرفته رفته بتکفیر اصحاب که مبلغ
تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت بروی
ختم کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض زمان ست و ما
ارسلناك الا رحمة للعالمين نازل در شان او جماعه که در طول عهد نبوت او صحبت باو داشته
باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات
او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر هم نرستند و بساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا
و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کلمات رضوانی شان السابقین پس لاحقین
را ازچنین خدا چه امید رحمت ست و ازچنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق
و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیاء این امت نیز نهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد
از ارتحال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده
باشند درینصورت بر بعثت پیغمبر که مقصود ازان اصلاح امت است کدام فائده مترتب شد نیز
باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام
علی من اتبع الهدی مکتوب نهم و اهم جا مدا و مصلیا نوشته بودند که از اختلاف شیعه

وسنی در شان صحابه واهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چراکه بنا اعتقاد اهل ملت بر اخبار ست وخبر محتمل صدق وکذب ست مگر متواترات که افاده یقین نمایند واین قسم خبرها درین باب کمتر ست پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسئله از ضروریات دین وارکان ایمان نیست توحید الهی وتصدیق نبوت برای نجات کافیست وایمان مجمل منجی ومضمون کلمهٔ طیبه که بتصدیق واقرار آن آدمی مسلمان میشود همین ست ودر شان صحابه واهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن مجمل ومحبت برعایت شرف صحبت وحسن خدمت آنها وقرب قرابت انها با جناب رسالت علیه الصلوة والتحیات بس ست ومطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب هیجان فتنه ست چراکه منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص ومسلم بجناب حضرات انبیا ست علیهم التحیة والثنا وممنوع ست از غیر انها اگرچه چندین صدیقین واولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات اتفاق می افتد وآنهم فیما بین خود مقرون بعفو میگردد واز غایت صفای باطن به تصفیه می انجامد تا نیکه ارباب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه وعداوت بالاستمرار درمیان آن اکابر میکنند وبران تفریعات کرده نقطه را دائره مینمایند از اعتبار ساقط ست وبدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک ست ومستوجب نفی فائده بعثت معهذا فقیر روزی درین مسئله متامل بودم واز مبدأ فیاض مسلک طریق نجات از مهالک این شکوک می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل آمنت بالله کما هو عند نفسه وبرسول الله کما هو عنده به وباله واصحابه کما هم عند نبیهم وبدیهیست که این مطالب علیا فوق مرتبه جمیع اختلافات است وتفویض امر بجناب الهیت جلشانه که مرتبه نفس الامر ست وهیچ فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست والحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله

مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد ست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود واهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی خلافت خاصه بودند وهشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند وجهاد با کفار واعلاء کلمة الحق کرده اند مراد میدارند وشیعه دوازده امام سلام الله علیهم رامیگویند درا عتقاد توحق درین مسئله کدام جانب ست مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم ست از انکه

ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را
متمشی سازد و تمشیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت ست یعنی خزاین و افواج که شرط نفاذ
حکم ست و ظاهر ست که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه
از حضرات ائمهٔ اطهار هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین امر نبودند و تعبیر آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام که خلفا از
قریش باشند نیز مشعر بهمین ست و گرنه از اهل بیت یا از بنی هاشم میفرمودند و جمع بین المذهبین باین
وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر ست و بجای قالب اسلام ست از انها وقوع
یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجای روح آن قالب ست از نفوس مزکاة حضرات ائمه
علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اهل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام صلوات الله علیهم متفق
اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده
و بعد صلح در میان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت
باطنی باین حضرات تعلق داشته است و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت
ظاهری بخلفای دیگر اما تعیین عدد اثنا عشر به نصوص تکلفی میخواهد والسلام **مکتوب بستم** نوشته
بودند که با حادیث صحیحه ملالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک
نبوی صلی الله علیه وسلم و بعد از ان نیز قطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت است و این معنی
خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید ست بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند
با آنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فحینئذ و ناگاه در خلاف و نزاع طرفین سعد در میباشند و حق بهر دو جانب میباشد
چنانچه درین مقام ست مخفی نماند که در قضیهٔ افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب رسالت مآب علیه الصلوٰة
والتسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای محبت و بفتوای مصلحت وقت بنا بر تسکین و تسلیهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دلسردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض
داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را بوحشت آورد و چرا نیارد که تکلم مقربان بارگاه باینچنین کلمات
درچنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهر ست که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد

پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت و اقتضای بشریت ست که
ازان چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات
نیز نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه بجهت محبت پیغمبر
بوده است صلی الله علیه وسلم که ازان نیز گزیر نبود پس درینصورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذورند
بلکه ماجور که بنای هر دو بر محبت پیغمبرست علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النساء علیها التحیة
والثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحه بثبوت رسیده و این محل دو شبهه است یکی آنکه حضرت
بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا ملال
را کار فرمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین امر سهل چرا
مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال ترازان مالی در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا و بعید از
تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت
صدیق بحکم حدیث شریف ست نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی ست و مسامحت درچنین
امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النساء باین جواب یا بانجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیهٔ توریث
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهرا بحد شهرت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه
نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمالی خصوصیات
مزاجی را تغییر نمی تواند داد و شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه طپانچه
زدن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس درینصورت هر دو معذورند و بهر دو طرف
حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان طرفین واجب ست - والسلام علی
من اتبع الهدی مکتوب بیست و یکم مخدوما آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف
و کرامت انها از درویشان و عدم مبالاة به نسبت اهل قرن اول نوشته اند معلوم شد پیداست که سفهای
مثل مشایخ و دیگر مرید گرفتن چه ضرورست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین
مطالب باید کرد که او سبحانه جل شانه که حکیم حقیقی ست بمنطوق آیهٔ کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

بحسب حکم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق ست بر اتباع پیغمبر ما
علیه السلام والصلوة نهاده و آن طبیب حاذق را با اموراتی و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای
اصلاح امت مرحومه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست از صحت و شفا بهره مند شد
خود کشود و آنکه اباکرد خود را ضائع و تلف نمود و این نسخه را صورتی ست و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین ست
و آن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب و سنت استعمال جوارح ست در امتثال امر و نهی و جزا این عقائد
و اعمال نعمات حس ست و بس که صورت نجات ست و حقیقت این نسخه حصه خواص ست و آن تنویر قلوب
و تزکیه نفوس ست بریاضات و مجاهدات با رعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و مکاشفات
ست صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده ان تعبد الله
کانک تراه و صورت بے حقیقت در مرتبه دوا امراض ظاهر مفید ست از قبیل ورام و جروح
ربطلاء و ضماد ازالت آن کرده میشود و بیفائده نیست مثل ظهور حقیقت بے صورت که غیر مفید ست بلکه
حقیقت نیست استدراج و مکر الهی ست اعاذنا الله منها و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده
بران موقوف ست تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود بجز اجتماع این هر دو میسر نشود
ازین بیان باید دریافت که از معالجه آنجناب علیه الصلوة والسلام در طبایع اصحاب کرام چه آثار صحت و شفا
بظهور رسیده مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل و علا و بذل جهد در اتباع و استرضای رسول علیه التحیة و الثنا
و لذت از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام
حضور قلب و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بود
و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و با وجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران
متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت ست دفائده آن شامل خواص و عوام ست
بوده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت کم نموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس هر
طالب صحبت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات
شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد فضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید متعارف را
در جنب جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری ننهد و صحبت عزیزی که ازین امور اثری دریابد او را

نائب رسول خدا صلی الله علیه وسلم دانسته خدمتش لازم گیرد و بجوز و موثر این راه فریفته نشود اگرچه اندیا باشد والسلام

مکتوب بست و دوم التفات نامهٔ سامی (درجواب شاه ابوالفتح) از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه در آمد ازین اطوار و آثار که بظهور میرسد امیدها ست علی الخصوص این امور حاصله را که باده غرور اکثر مردم می شود قدر و قیمت نهادن و در طلب خدا جل و علا با فقرای نامراد مراد آوردن و دست بدر وزیره کشادن و از تلاطم بحر وحدت وجود برکنار بودن و نسبت حضرات ما که ریاضات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار حقائق شریعت علیه ست آرزو نمودن دلیل طهارت طلب و علو همت ست بارک الله فی برکاتکم و اعلی درجاتکم مخدوما آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان همت خان صاحب از واردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلا رغیبه ظهور وحدت بتحریر آمده همه آثار تلوینات لطیفهٔ قلب ست و مقام تمکین و منتهای این لطیفه از تنگنای امکان برآمده بوسعت آباد مقدسه وجوب رسیدن ست و در دائره ظلال اسماء و صفات که مبادی تعینات عالم ست سیر کردن و در ظل خاص که مبدأ تعین امر ست فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن ست و این معنی معبر ست در اصطلاح قوم بفنای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیا ست و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکر ست ناشی ست و درین مقام در ضمن قلب نفس را هم رنگی از فنا میسر میگردد و اثر حصول این ولایت دوام حضور ست با حق جل شانه بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق با سوا نماند مطلقا و بالاازین مقامیست که سیر سالک در حصول این ظلال که مسمی باسماء و صفات اند واقع میشود و معامله با لطیفهٔ نفس می افتد که از عالم خلق ست چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا مرکز ظلال ست کار افتاده بود و درینجا نفس حقیقت فنا حاصل میشود اماره مطمئنه میگردد و عادی مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع ست تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق میدهد مفهوم میشاید و وصول باینمقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن و اجتناب از مغبوضات او نمودن ست بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل برحسب کتاب و سنت بلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبر ست بفنای نفس و ولایت کبری که ولایت

انبیاست علیہم الصلوٰۃ و بہ برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل ست و درینجا سیر سالک در کمالات اسما و صفات که تعلق باسم ہو الظاہر دارند واقع ست و فوق آن ولایت و ولایت ملائکه است که عبارت از ولایت علیاست و درینجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن ست و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن ست و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت ست اینجا با وجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا سروکار بعناصر اربعه که حصول لطیفه نفس انسانی اند یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در کمالات نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالیه را اعتبارات و شیونات بسیار ست بالاتر ازین کمالات نیز مقامات ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنا قلب و فنای نفس ست و مراتب دیگر مبنی برین هر دو فناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولی ست و فنا و بقا انچه محرر گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین ست اما مشائخ دیگر احتمالها درین باب دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک ست و هرچند تاثیر نفس مقدس شیخ را در باطن مرید دخلی تمام ست استعداد مستفید نیز شرط ست و آرزوی صحبتهای بسیارست خدا بداد ما و شما برسد والسلام

مکتوب بست و سوم

برخوردار التصویر مسئله وحدت وجود حسب التماس شما رقوم میگردد

بدانند که در شرح کتاب مراتب سته مینویسد که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه و جزئیه را میداند است و علم بشی مستلزم وجود آن شی ست در علم پس باید که اشیا بتمامها موجود بوجود علمی ازلی باشند و ازین راه است که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی ست بباطن وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی ست باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد و باید که مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود خارجی اشیا از وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت است از وجود منبسط و مسمی ست نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت را ازان صورت بظهور آرد در میانه آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الانیة مجهول الکیفیة پیدا میکند و مرآت وجود

رحمة الله علیه میفرمایند ان شئت قلت حق وان شئت قلت خلق وثابت شد که غیر از وجود
احد در خارج موجودی نیست و انیست معنی وحدت وجود و همین مکشوف و مشهود این حضرات است
رحمة الله علیهم

مکتوب بست وچهارم فاتحه مستعجل ست استخاره میسر نمی شود استخاره مسنونه باید بعمل آورد
شاء الله تعالی خیر پیش می آید الحمد لله که با همه توکل و تامل و مرض دائمی متعلقان و ویرانی شهر و فساد
زمان بالکمال جمعیت بسر برده میشود و نحمده و نستعینه الله تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت دهاد
بذکر خود مشغول دارد شیخ احمد مفید کار ست لطیفهٔ قلبش از قید قالب برآمده ست اما استعداد این مرد
ضعیف ست مسند ا افتان و خیزان براه مقصود میرود و خدا بمنزل مقصود برساناد چون سلب امراض قلب
قالب معمول حضرات ما ست رضی الله تعالی عنهم و حق تعالی آن جناب را قوت و قدرت آن عطا
نموده است چرا از راه انکسار خود را درین امر خیر معذور میدارند فیض الله خانصاحب را همراه فرزند پیش
و نشانیده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تاکید ست و قصد شریف به سفر حجاز بر فاقت
ماه سیف الله صاحب مبارک ست اما بشرط رضای مردم محل که حق شرعی ایشان بذمه سرکار ست
در غیبت آن مشفق خادمی معتمدی بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بردن از علائق مقصود ست اما تمام
حال این خجسته نیت بعمل باید آورد سیما وا که سینه در زیر پرده و داشته باشد از اعزه و احباب و اخوان
طریقه و طلاب سلام نیاز قبول باد والسلام

مکتوب بست و پنجم التفات نامه مشتمل بر تردد خاطر از ممر لی خبر یافتن شیخ احمد رسید و متردد
دانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حقوق اخوت و هم برعایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد
اگر طرف دیگر رفته بشرط تاثیر توجه انشاء الله تعالی زود برمی گردد و محفوظ و مصون بمنزل مقصود میرسد
خاطر شریف جمع باید داشت بعزیزان و دوستان و یاران طریقه سلام رسانند و خدا کند که آب و هوای
فرخ آباد با مزاج عالی بسازد اندیشه از ان ست که بیگانگان طریقه علیه مجددیه در انجا بسیار اند غیر از عزه
معدود و خدا صحبت راست آرد زبانی شیخ احمد کشانی احوال رسیده اراده دو ماهه توقف معلوم میشود بقدر
صحبت و فرصت نصیبی از طریقه می گیرد فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان دکن خود را معذور داشتم که بعد

از قید دا از اندرون سلب کننده بیرون می آید تا صاحب سلب متاذی و متاثر نگردد ۱۲

ہزاران سال خطوط ہمدیگر میرسد توقع زندگی کجاست که رنج تحریر باید کشید و خود را بیاد دوستان
باید داد و خدا عزیزان یاد آورد را سلامت دارد اگر آن مشفق سعید را باد تشریف خواهند برد اشتیاق فقیر و
سلام زبانی خواهند فرمود سوانح اینجا این ست که دو نیم ماه گذشته که هر روز مکروهی تازه بر روی کار می
آید و حق تعالی رفع میفرماید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشند
والسلام **مکتوب بست و ششم** فقیر روز شنبه نهم جمادی الاخری روانه دهلی گردید خدا برساند
و داغ جدائی آنجناب با خود همراه می برد خدا قادر است که با این ضعف پیری بپای طرفین باز هم سعادت
ملاقات سراپا برکات میسر سازد و عنایت نامه مختصری معه ظرف مسی رسید بارک الله فی رزقکم و عمرکم و از
دعای خاتمه و حفظ و امان از آفات و مکروهات و تواتر فتوحات صوری و معنوی برای آنجناب و خان
عزیزتر از جان که با اینهمه ملالتها عروض مرض از خط ایشان معلوم شده و این خبر خیلی مشوش ساخته مقید
می باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض الله خان صاحب چه نگارم مناقب محاسن تمام عالم در نسخه وجود این
نوجوان جمع ساخته اند خدا ایشان باقصی مراتب دین و دنیا برساند از فقیر سلام و اشتیاق فراوان فرمایند
و با اولاد ایشان دعا و رفیقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از اینجا و آخر صفر سفر کرده در حدود مراد آباد
بادشاه را دریافتند و همراه لشکر قصد دهلی کردند و سیزدهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد نه توقف و گهڑی آسیا
سپری خوردند و سرد شدند و جان بحق سپردند و در حویلی قدیم بخاک آسودند و داغی بر دل گذاشتند که مرهمی
ندارد و برادران و پسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان در حضور ماندند و سرداران لیسو تعلقات
بحال ایشان داشتند در هنگام ماتم و تشویش معاش یاران اینجا را فرصت وفای وعده یعنی تحریر
اشعار انتخابی وغیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالیه
اند برای صاحبان آن شهر فتوحست سلام نیاز فقیر رسانند و شیخ احمد دعا خوانند و با خدا
مشغول باشند و میر مبین در سنین بجهد و جد تمام کار را تا کمالات نبوت رسانید و نسبت
ارشادی یافته و دیروز اجازت ارشاد و خرقه هم یافت خدا برکت دهاد والسلام۔
مکتوب بست و هفتم حامداً و مصلیاً و مسلماً حضرت میر صاحب مشفق من
هزاران سال سلامت باشی که بعد مرگ و نومیدی وصال بآب حیات نوید قدوم

...دوم برکات لزوم درین مرز و بوم این مردهٔ صدساله را زنده جاوید ساختی چه کنم از ضعف پیری و کثرت
...علیهم طریقه که روزی صد کس را بل زیاده ازان توجه اتفاق می افتد قوی انقدر تحلیل رفته که طاقت
...یام در نماز فرض مانده است و بس و اگرنه بمجرد استماع این خبر زندگی اثر بسر میدوید ان شاء الله تعالی
...ریاه صفر اراده سنبهل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد میر سهم واز ورود خود دران
...رو و اطلاع میدهم یقین است که باحیای این مرده خواهند پرداخت و از یاد عهد های قدیم حالتی
...یگذرد و بر تنهای خود ترحمے می آید که در قالب تحریر نمی گنجد در نسخه مبارک نفحات الانس در ذکر استاد
...والقاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر را از جا بر بوده
...د مناسب حال دانسته می نگارد ؎ سقی الله وقتا کنت اخلو بوجهکم * و ثغر الهوی فی روضة
...نس ضاحک * اقمنا زمانا والعیون قریرة * واصبحت یوما والجفون سوافک امید آنست
...در مراسلات و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ مرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال
...کات اشتمال و اراده شریف مطلع سازند والسلام **مکتوب بست و هشتم** [بمولوی ثناء الله سنبهلی] الله معکم انما
...تم شما در انجا رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نیست
...اطر جمع بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش راه باطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال
...افع دینی ظاهراً و باطناً مصروف دارید که او سبحانه شما را دولتی داده است شکرش همین ست
...ال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل
...نتواند شد که صلاح است و نیابت نبوت ست علی صاحبها الصلوة والسلام ان شاء الله تعالی
...دوست که ضیق بدل بوسعت می شود مشکلی نیست که آسان نشود * و اگر از غیب چیزی
...یین گردد بی مضائقه آنرا قبول باید کرد وجه معین بے طلب و سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد
...ن نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر ست و توکل صرف باعث بے جمعیتی ست
...یس المال صوفیه همین جمعیت ست ان شاء الله او سبحانه جل شانه متبعان سنت نبویه
...یه الصلوة والتحیة و درویشان خانقاه مجددیه را ضائع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و دریه
...علیهم طریقه و درس کتب مقید باشید و ختم خواجها رضی الله تعالی عنهم و ختم حضرت مجدد رضی الله عنه

هر روز بعد حلقهٔ صبح لازم گیرید و بجناب او امیدوار و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار مرهٹه اندیشه نکنید
ان شاء الله تعالی دوستان را مضرتی نخواهد رسید و برای دفع بلیه یا در قرأت سورهٔ لایلاف هر قدر توانید اکثار
نمائید و در فتح و نصرت لشکر اسلام برکفار دعا و صرف همت واجب ست غافل نباشید اگرچه احوال
مسلمانان این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم ست و ملا روزی را بعد سلام بگویید که دنیا
فانی ست و آخرت باقی اینقدر انصاف ضرورست که دهم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت
نمایند و اگر توفیق باشد دعا در باب رفاه و جمعیت صحت و عافیت نواب ارشاد خان بهادر در اوقات
خاص واجب دانند اللهم اجعل خیر عمری آخره والسلام **مکتوب بست و نهم** محمد دانش بنگالی
از یاران شاه مراد الله حیو که پنجم سال در خانقاه ماند و بقدر استعداد او فیض و برکت طریقه برداشته برای
چند روز رخصت گرفت ظاهرا اراده مراجعت باین طرف دارد و مجرد ست میرسد مورد الطاف خواهد شد هرچند
مرد ساده ست اما طالب خداست زیاده استقامت بر جادهٔ شریعت و طریقت روزی باد **مکتوب**
سی ام یاران قدیم که آمده بودند همه رفتند خصوصا میان محمد میر حسین صاحب که باکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند
نوزدهم اینماه بمرض ذات الصدر رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم نظر بالعمر طبیعی قریب است
تسلی شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران ایشان و تدبیر علائق ایشان بگردن
فقیر افتاد از نوید افادات ایشان که ظاهرا و باطنا به بندگان خدا میسر رسیده با حاصل شد بارک الله فی
برکاتکم و آنچه در باب برخوردار ظفر علیخان نوشته اند واقعیست از اخلاق و مناقب و اخلاص دیگر مراتب
هرچه می باید و دل میخواهد او همه دارد و همین خوبیهای او مرا شکار دام محبت کرده وگرنه من آزاده را که باخود
کار نیست با دیگری چه کار خدا او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی دارد او که مرا در دنیا عزیز تر از دو کسی نیست
در واقع بجای مادر و پدر و بجای پرستار و نظر در حق او همین فقیرم و او هم آداب ارادت و فرزندی و
غلامی و بندگی بتقدیم میرسد اما چیزی هست که من میدانم در حق برخوردار زیاده بر سابق التفات
باید کرد لهذا جبر نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست توانند شد و آن برخوردار را بگویند که هر صباح
متوجه بفقیر شده بنشیند او را خود توجه دهند آنچه از رقت آن برخوردار نوشته اند خیلی الم و اذیت بدل رسانیده
میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود و بقدر طاقت تعمیر آن نموده شد وی گفت که برای همین کار سفر

مشغول بکنند و فنا این لطیفه در صفات سلبیه است و نور این لطیفه را نور سیاه معین کرده اند و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت عیسی ست علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و وصول سیر این لطیفه ... و صفات سابقه از همین لطیفه ... بعد لطیفهٔ اخفی ... محمد ... تعلق دارد مشغول ... این لطیفه ... نور آن ... الصلوة والسلام ... کمالات ...

اختیار کردم خدا کند راست باشد فقیر یکبار بعیادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعای صرف همت در ازاله عوارض ایشان متوجه ست حافظ غلام رسول ملاقات کردند مرد بزرگ اند مولوی ظهور الله جیو سلام قبول نمایند والسّلام

مکتوب سی و یکم

خبر تمامی مسجد معلوم گردید حق تعالی اساس اسلام را قوی تر گرداند درین روزگار الهی قوی بدل راه یافته در راه گذشته قلعه تهانیسر را کفار سکهه بغدر متصرف شدند و قتل و غارت را اسم در میان آمد مولوی قلندر بخش جیو سلمه به معه زن و فرزند غارت خورده بسلامت جانها بر آمدند طرفه حالی گذشت انا لله و انا الیه راجعون از غایت بی اسبابی دران نواح متوقف اند تا بما رسیده و انهی استطاعتی با آن خصوصیت امداد و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه این مصیبت گردید خدای تعالی تلافی فرماید امسال بنابر موانع حرکت بآن طرف موقوف ماند اول ضعف پیریست مع المرض و عوارض دوم کم فتوحی سیوم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نمانده دو کنیز از خانه رفتند و اصیلان هم از ازرانی غله و ملاغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه بمناصفه ذمه فقیر و مستورهٔ فقیر ست و طعام از خانه مولوی غلام یحیی جیو بهره و رخادم ایشان پخته می آرد جنس انجا میسر ود همچنین شاه علی با وجود دو منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی او علاوه آن الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله محمد و آله انچه از تدبیرات و آدمیت برخوردار ظفر علی اوصله الله تعالی الی ما تیمناه نوشته اند بجاست هنوز قدر او را نشناخته اند او جواهر پاره ایست که قیمت ندارد فقیر بے سبب گرفتار او نیستم خوبیهای او را شناخته ام انشاء الله تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیهای نمایان نصیب است از ضعف بصر رونق در تحریر نمانده و طاقت تحریر هم نه یاران بعد ازین از جواب خطوط معذور دارند بهمه دوستان مضمون عذر را رسانند که مرا مقصر ندانند رمضان مبارک بخوبی گذشت و یاران با وطان رخصت شدند خدا ناصر و معین شما باد اگر بر جادهٔ شریعت و طریقت زندگانی خواهند کرد حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت در امور سلطنت تشفی نمانده خدا خیر کند نه طلبیدن برخوردار حفیظ الله و حافظ محمدی بجا واقع شد تسلی باید نمود والسّلام

مکتوب سی و دوم

بالعافیت ایم و شما بالتزام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و بر دوام بخاکساری و بے نفسی معامله نمایند که کمال انفس و نیستی ست و هستی حقتعالی را مسلم ست و صحبت علما و فقرا را لازم گیرید و برکردهات زمانه حسبه

گر بینید که دنیا زندان مومنان ست و وعدهٔ راحت در آخرت ست بشرط سلامت ایمان و بر کم و بیش نعمتهای الهی شکر واجب دانید و به بدخلقی پیران را بدنام نباید ساخت و اگر کسی رجوع بطریقه نماید خدمت او باید کرد و از خدمتی نباید خواست مگر بغلبهٔ محبت خود نماید مضائقه ندارد و هر جا باشید با خدا باشید و بر محبت پیران طریقت باشید میان محمد انوار الحال شکسته حال باز نزد ایشان میرسد حتی المقدور مدارات ازین دریغ ندارید و معلوم ست که طالبان خدا در عالم کم اند اگر کسی بیاید نام خدا او را بیاموزند که اجر بسیار دارد۔

مکتوب سی و سوم

از نوید دخول یاران در طریقه آلهیه سرور بهم رسید بارک الله فی کمالکم و تکمیلکم۔ (بمولوی نعیم الله بهرائچی اعظم خلفاء حضرت ایشان ۱۲)

انشاء الله تعالی کثرت مستفیدان و فتوحات هر دو جهان ارزانی خواهد شد خاطر جمع دارید و کتخدائی به نیت اتباع سنت مبارک ست و در حق برخوردار میان محمد قاسم بدعا و توجه مقید ایم و معلوم شد که شما هم مقید اید انشاء الله تعالی اثر ظاهر میشود و تقصیری که ازان برخوردار واقع شده بود دران جرم او نبود معاف کردیم و توهم باز چرا تردد در انجا خاطر راه میدهد شما هم خاطر جمع سازید و در حق او بدعا و توجه سرگرم باشید و ضعف پیری و از فزونی و کثرت یاران و تائید غیبی بقوت مستعاره در توجه دادن نیز روز افزون الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله محمد و آله شاه شفیع علیه الرحمة (خلیفه حضرت ایشان ۱۲) بر رفیق وفات یافتند و در مقبرهٔ حضرت شاه ولی الله صاحب رحمة الله علیه مدفون شدند و شاه رحمت الله نیز در دهلی آمده بودند و در رخصت یک منزل ازینجا رفته یکبار افتادند و مردند بعد تجهیز و تکفین در پهلوی میان محمد منیر مرحوم آسودند یاران حلقهٔ آنجا سلامها خوانند و فقیر را از دعا و توجه غافل نشناسند و احوال یاران حلقهٔ آنجا مسعلها ساعی آنها نیز مینوشته باشند انتقال از وطن به بلدهٔ لکهنؤ بسیار بجا شد درین حکمتهاست حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله از رسائل میفرمایند که طالب را باید که خود را از چهار نوع فساد نگاهدارد یکی از صحبت طائفه که محرم نباشند یعنی در شیوه این شریک نباشند که صحبت غافل سخت زیان دارد که صحبة الفساق داء ودواها مفارقتهم دوم از لقمهٔ شبه سوم از بسیاری خوردن چهارم لقمه بغفلت خوردن هر لقمه که سالک بغفلت خورد تخم معصیت شود و هر که بسیار خورد در طاعت گران شود و هر لقمه که با شبه خورد نور باطن وی بظلمت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد هم رنگ او شود هر که درین سبق با تو شریک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از رنج کشیدن چاره نبود پس باید که از کس یا از چیزی که حجاب راه او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی بطریق

شهوت از وزائل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که وی از منی برآید فقیر در شریعت آنست که او را چیزے
نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او غیر از خدای تعالی هیچ چیز نبود این فقر ست که
رسول صلی الله علیه وآله وسلم بدو فخر کرده است الفقر فخری والسلام **مکتوب سی و چهارم**
حال مردم این شهر از روزیکه نجف خان آمده است از شاه تا گدا تباه است و ذکر خلاص مجد الدوله بزبان
خاص و عام است خدای تعالی زود بظهور آرد دیروز خط شما رسید و بسیار مشوش گردانید فقیر هم دعا میکند
و یاران حلقه و میان محمد مراد جیو تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید قویست که باجابت رسد
و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که با قاضی خود رو برو شوید یا مقلب
القلوب والابصار سه بار اول و آخر درود یک بار خوانده بر هر دو کف دست و میده بر روی خود گردانیده
رو برو میشده باشید و سورهٔ لایلاف را یک صد بار با بسم الله هر روز بخوانید اول و آخر درود پنج بار به نیت
دفع شر اعدا هیچ ضرر بشما نخواهد رسید انشاء الله و چاقوی خورد تری که لعب اطفال ست رسید بطفلی داده شد
بعد ازین در هیچ باب برای ما فکر ارسال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب و هوای آنجا هوش شما بجای
نبود نمانده است فقیر از همه نا امیدم میدانید اما امید واران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید و سفر
دراز تحفه ها که باقر با فرستاده اید همه بد رنگ و بد قماش زر دادن و جنس بد خریدن از شما عجب ست و ملال
فقیر امثل مشت خاشاکی ست بر روی دریا حالا اثر از و نمانده و معذرت که شما درین خط از حد گذرانیده اید
خیلی شست و شوی آن غبار نمود خاطر جمع دارید و رمضان مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان
قرآن مجید این بار درینجا بسیار فراهم آمده انشاء الله تعالی این ماه مبارک را بجمعیت و برکات گذرانیده بعد
عید میرسم - والسلام - **مکتوب سی و پنجم** خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید - برادر من مکرر نوشته ام
که فقیر در دعای خیر شما تقصیری نمی کنم تاثیر موقوف بر وقت ست اینهمه ضعف و ناتوانی که همیشه در خطوط
شما مرقوم میگردد و مرا مشوش میسازد که خفقان شدید دارم سورهٔ لایلاف که برای دفع شر به از و نسخه نیست
و دعای حزب البحر همچنین بخوانند و مولوی نعیم الله صاحب و فقیر بدعا مقیدایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده اند
اثر همین سبب ست و بعد ازین هم متوقع حفظ و امان باشند جز نیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک
بد نمود و فلان چنان گرچه ضرر ندست و تحریر جواب خطوط از ضعف نمی توانم نمود حالا بدوستان نوشته ام

که امیدوار و منتظر جواب‌ها نباشند که معذورم و مرده‌ام و مرا طاقت رفتن بمسجد جامع بروز جمعه نمانده است و بخانه نمیروم قوت آن کجاست که متوجه بعلم الهی شوم و دریابم که در حق فلان کس چه مناسب است شما اگر درین ایام حاضر شوید حال مرا دریافته متصدع نمی شدید فردا پس فردا خبر رحلت فقیر خواهید شنید هرچه بخاطر شما برسد بعمل آرید اما اول استخاره که در حدیث است بکنید بعد هرچه پیش خواهد آمد در آن خیر نیست ضعف و ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدده مستولی شده نماز فرض ایستاده میخوانم و لبس در حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا می آید غذا بقدر چهار دام باقیست و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده مرا از حیات خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نعیم الله صاحب بگوئید که خطوط طولانی ایشان رسید و مطالب معلوم گردید بیاران حلقه سلام مها رسانند و طاقت تحریر جواب نیست دعای خیر خاتمه نمایند والسلام

مکتوب سی و ششم

باعث تحریر این است که لاله برج لال نام جوانی از دوستان مقرری که در حسن سلیقه متصدیگری و صحبت داری بزعم فقیر نظیر ندارد و عمده زاده و عمده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اکبرآباد است بتلاش معاش درینجا وارد شده است منتظر بودیم که زود بیائید تا این نسخهٔ صحیحهٔ آدمیت را بآقای خود برخورانیده احسان دست بسته در حق آقا که مرد فهمیده و دولت خواه یا ور رفیق شود و هم در حق خود که اینچنین زور بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص مستعد کذائی بتقریب روزگار از یاد در ترنم و کرده باشید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و از بعضی ما را اطلاع دهید تا مسرور باشیم معلوم شماست که ذکر کسی باین اهتمام با شما نکرده ایم و عادت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شما را در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبت های خاص ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل متوجه بشماست حاجت تاکید نوشتن نیست کس از جان خود غافل نمی باشد من شما را برابر جان دوست میدارم انشاء الله تعالی محظوظ و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل خوب است خدا خاتمه بخیر کند و کوزه های پیرهای مشهور که از کهیر فرستاده بودند سر بمهر رسید نوزده دانه برآمد بسیار بذائقه راست آمد خداهی تعالی جزای خیر دهد و هر دو تهان سفید یکی لک و دومی تنک هر دو در عالم خود خوب اند فقیر حالا جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که سماجت بسیار نوشته اید و در صورت عدم قبول

از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جامه وار سیر فیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید حضور نیست
و در خانهٔ شما خیر ست والسلام **مکتوب سی و هفتم** ظهور اثر توجه بر قلب مستوره شما در اوائل که مرام
بود معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه نیفتاد که فقیر نسیان مفرط دارد کسی یاد نمی دهد بهر حال تخمی پاک در
خاک آن عفیفه کاشته ایم بر وقت مقدر سر سبز خواهد شد باید که آن برخوردار بظاهر مقید بشرع و در باطن
مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان درین کار منحصر ست والشان نیز باید که بذکر قلبی مقید باشند
والتزام شریعت و محبت مشائخ و دوام شغل باطن واجب اند و از صحبت مردم نااهل و اشغال نامناسب
احتراز لازم شناسند و خدمت علما و مشائخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه
بجانب شاهجهان آباد نوشته اند بشرط امن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیر ان شاء الله تعالی بعد نماز
یک دو گهڑی روز برآمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و
متوقع فیض رو باینطرف کرده بعد نماز صبح بنشیند که محبت این عفیفه که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر
کرده است و استعداد خوب دارد هرگاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد والله تعالی هر جا که دارد محفوظ و
محظوظ دارد اخلاص شما برمن ثابت ست و داغ واقعه مولوی غلام یحیی مرهم ندارد والسلام۔
مکتوب سی و هشتم فقیر در معامله معلوم کردم که والدهٔ شما در باطن ناخوش اند ناخوشی والده
موجب خسارت دنیا و آخرت ست خصوصاً والدهٔ مشفقه اینچنین را استفسار نموده اگر اصلی داشته
باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی عواقب امور شان مقرون بخیر گرداند و از دعا غافل ام
اما ملاقاتها موقوف بر وقت مقدر ست و عمر اخیر ست اگر و زندگی میسر نشد ان شاء الله تعالی بشرط سلامت
ایمان در بهشت برخوردار های خاطر خواه خواهیم کرد بدعای خیر خاتمه یاد دارند و با وجود بی سامانی در فصل
برشکال برآمدن شما برای تفحص احوال فرزند مفقود الخبر غیر از رنج فائده ندارد بامید رحمت الهی منتظر
باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا شتاب می آیند۔ والسلام۔ **مکتوب سی و نهم** او سبحانه شانه
مهربان صاحب ما را از مکروهات دارین محفوظ و از مرغوبات کونین محظوظ دارد و اخلاق کریمه ایشان
بر فقیر افسونی دمیده است که دل از استیلای شوق بجان رسیده ع کردی نگهی سویم حیران تو
گردیدم ٭ ای کاش ندیدی ای کاش ندیدم ٭ مشکل اینکه طرفین را موانع حرکت بسیار ست

ازان طرف شغل ملک داری وازین سو غلبه ناتوانی ونزاری خدا بداد دلها برسد تا بر خوردی میسر شود اگر
رسم مراسلات که نیمه ملاقات ست مسلوک باشد غنیمت ست زیاده عمر و مزه عمر ارزانی باد **مکتوب
چهلم** بجذب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دهلی بسنبهل رسید و امروهه و مرادآباد را هم دید تا بانتخاب وازو
که رخت اقامت در کجا اندازد و متعلقان را طلبیده نگاه دارد که از تشویشات هر روزه دهلی تنگ آمده ام
، ودهلی وشاهجهانپور خود دیده است آخر اینجا رسیدم مردم سنبهل و مرادآباد و امروهه که سه بلاد است سماجت نمودند
که اینجا باید بود و جاذبه وحقوق نواب ارشاد خان بهادر سلمه ربه نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
طریقه نیز درین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرهای مسموع
نوشتند ناچار بمراجعت دهلی اتفاق افتاد ع می باقی ماهتاب باقی + مارا بتو صد حساب باقی +
وقت کشف کروب قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود اجازت ست برای حل مشکلات
بخوانند وطور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد بنویسند که آن از نوشته
مع طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسب حال از محمد قلی سلیم آمده ع منصوبه وصال میسر نشد دریغ
بشطرنج عشقبازی ما غائبانه ماند + والسلام **مکتوب چهل و یکم** الحمد لله علی نواله و سبحانه و
تعالی شما را از مهلکه بسلامت آورد و توسل ببادشاه حال که نموده اند مآل آن خوب نیست و احوال این
دنیاداران ما کور باطنان را کی مفصل معلوم میشود اگر شود تحریر آن موجب فساد است اینقدر هم بر رعایت
خاطر شما گاه می نویسیم و خوبی میان عظیم الدین زیاده از آنست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر او را
شناخته آشنا گرفته ام که مرد لیست مردانه در هر میدان معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد
و بمقصودش برساند پس آمدن ما دران حدود اگرچه برای ترویج طریقه است که طالبان درین شهر ویران
نمانده و آنجا بسیار اند و مهما ندارد و غمگسار شما یند اگر شما در آنجا نباشید وحشت خواهم کرد و هر چند فرزندان
و رفقای شما خدمت بنمایند لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا
دارد درین شهر قرض حکم کیمیا بهر حال هرچه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد
که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دلجوئی حضرت مولوی ثناء الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور
دانید والسلام **مکتوب چهل و دوم** جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت دو رقعه شما

رسید و حرزِ جان گردید و روح تازه در تن ناتوان دمید بهر حال با همه بدمعاملگی با فقیر با آن همه حقوق و
خصوصیت و تغیر دادن شما با فقیر را وضاع قدیم که بیان آن طول دارد مناسب حال فقیر غیر از نه فا و عفو و دعا چیست
باید دید که انتظار با چه میکند شما را با خدا سپردیم و ما را بخدا سپارید و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل
و اخوان و اخوه و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان
بنویسید و هر صبح بعد نماز متوجه بفقیر بنشینید بے ناغه توجه میدهم از کسی توجه نگیرید و اطاعت والدین واجب دانید
و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود بنگارید و اشتیاق لشکر صفائی دل مخفی نیست و خدا حافظ دین و
دنیای شما ست زیاده عمر و مزه عمر باد۔ **مکتوب چهل و سوم** مخدوما فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود
و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد مگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه الکنون که رسم مراسلات
تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی ها مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت و این سواد بی
دبستان تحقیق مستعد تصنیف کتاب ندارد و بعض مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب سوال
کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود
خدا کند بقبول رسد و هنر بر علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و باوصاف حمیده
متحلی اند بتقریبی قصد بیلی بهیت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیلهٔ رقعه فقیر اگر بخدمت برسند
مورد مراحم خواهند شد و اشفاق و عنایتی که با ایشان مبذول خواهد شد بعینه عاید بفقیر خواهد گشت ملاقات
که نظر باسباب خیلی متعذر می نماید خدا آسان فرماید ع و للرحمن الطاف خفیه و مستفیدان مجلس شریف
سلام قبول نمایند **مکتوب چهل و چهارم** باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه به خلف نواب اعتضاد الدوله
ارشاد خان بهادر نبیرهٔ نواب امین الدوله مغفور ست انا و لا و امجاد حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری
رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سراپای او صورةً و معنیً بصحت رسیده
موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتخدائی صبیه دوندیخان در باب فاقت
و روزگار این خان برخوردار داده بودند قصد بیلی بهیت کرده بنابرین بخدمت تصدیع میدهم که بحق
دوستی های قدیم و التفاتی که بر فقیر مبذول ست شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این
جگرگوشه که مرا عزیزتر از جان ست بذل فرمایید و اگر احتیاجی بکلمة الخیر باشد مرتبه خود داری منظور نداشته

بطوری بفرمایند که تسمع متأثر گردد وگرنه خود را معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد تنها عنایت
ایشان کافی ست و فقیر را در دو دوپیلی بهیبت گاهی بخیال نگذشته تقریب بودن این نورچشم دران محروسه
احتمال صورت نمیبینی قوی ست والسلام **مکتوب چهل و پنجم** اشتیاق شفقت مابحال شما همان ست که
بود خاطر جمع دارید میر اسد الله صاحب پیرزاده ما و شما و عیالمند و بی معاش دران شهر واقع شده اند بشرط
مقدور و استطاعت و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بر اعدا منصور و بر احبا مسرور دارد و
دنیاز شما رسید و بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند دوازده سال رقائم که حکم نصف الملاقات دارد و دریغ نباید کرد
و هر جا که باشید با خدا باشید ضعف مستولی ست خدا خاتمه بخیر کند والسلام **مکتوب چهل و ششم**
الحمد لله حمداً کثیراً امید قوی ست که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر
محفوظ از آفات دارد تلاوت سورهٔ لایلاف صبح و شام لازم گیرند و همه دوستان و متوسلان را بفرمایند
و از آشوب هنگامه که درین حدود بسبب غلبه افواج جنوبی و فرار قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیهات
بتاراج رفته چه نویسد مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مهلکه نجات
یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسند والتفات نامه رسید و ممنون گردانید و از
اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت دارد و سرداران اینجد و دراتوفیق نیک کرامت
فرماید و اشتیاق از وصل صفا منزل خود دریابند و خبر جانکاه واقعه حضرت مولوی غلام[۸۵] یحیی صاحب سینه
آتش زد و زهره را آب گردانیده انا لله و انا الیه راجعون و سرمایه تسلی این ست که فردا ما هم میرویم والسلام[۸۶]
مکتوب چهل و هفتم صاحب من برخوردار عزیز الله معه والدهٔ خود در قید فرنگ ست و آرزومند این
وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و در میان فقیر و آن عزیز ربطی نمانده و از مدتی بجانب جاداد
خود رفته اثری و خبری از و اینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والدهٔ آن برخوردار بدهلی معذور ست
مگر بد حاصل این مشکل شود دوازده جا دریغ نخواهم نمود و آن مستوره در مصیبتی مبتلاست که تحریر راست نمی آید
اگر باختیار خود می بود برآورده تا بشما میرسانید- والسلام - **مکتوب چهل و هشتم** معلوم ست
که برادر بدستخط خود خط نمی نویسند بنویسنده که بنویسید بگویند که لقب مبتذل حقائق و معارف آگاه موقوف
دارید که در خصوصیت ما و شما این لفظ گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بهیچ را دخل ندهند

[۸۵] صاحب ... سالار ... [illegible]

بعد ازین بانیطور نویسند که از میرزا جنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب نویسند باعث تحریر آنکه
میر محمد صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و مرا بجای فرزند اند
همیشه بجمعیت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند بخدمت خواهند رسید ورود ایشان را مغتنم
دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود. والسلام

مکتوب چهل و نهم

یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مستغرق دارد حافظ رحیم
محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگرچه بظاهر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریقه باطن او
معمور است و باوجود عیالمندی وجه معیشتی ندارد و میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی
که دران مقدار زندگانی مع علائق تواند کرد از سرکار دنیاداران این مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب
اجر عظیم و هم سبب رضامندی درویشانست و خدمت و سعی وظیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان
مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرهندی رضی الله تعالی عنه که
با علائق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارند و معه متعلقان در شاهجهانپور بتقریبی میباشند موجب خوشنودی
پیران است و تا رسیدن فقیر یاران طریقه که در بیلی بهیت اند بخدمت مولوی عبد الرزاق که بظاهر و باطن
لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده
کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما مشیخت را مصالح بسیار درکار است و اگر فقیر
در حق شخصی سپارشی بنویسد بقدر طاقت سعی دران امر می نموده باشند که برای شما مفید خواهد شد و تاثیر از
تقدیر است والسلام.

مکتوب پنجاهم

کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست
برادران طریقه پیش فقیر از برادران نسبتی عزیز تر اند حق تعالی ما و شما را بر اتباع سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة
استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکهه خذلهم الله تعالی بلده متبرکه سرهند ویران شد
و مزارات حضرات علیهم الرضوان بشهادت رسید و صاحبزاده ها آواره شهر و دیار شدند جماعه قصد آن
طرفها کرده اند خصوصاً حضرت میر اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگرچه
احوال آن ملک و مردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریقه را بقدر مقدور بدست و
زبان در خدمت ایشان مقصر نباید بود خصوصاً درین وقت که صدمه غارت و جلاء وطن باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده هست والسلام **مکتوب پنجاه و یکم** میان محمد اکبر از یاران طریقه بتقریبی آنجا میرسند تا نصف دائرهٔ امکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور مرجوعهٔ دنیوی ایشان نیز سعی نمایند و از کلمة الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت رحلت نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که مرا طاقت سیر سفر نمانده و شما را فرصت نه والسلام **مکتوب پنجاه و دوم** فقیر از سیر امروهه و مرادآباد فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهانپور دارد انشاء الله تعالی عنقریب میرسد دو سه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور نموده مراجعت بسنبهل مینماید بعد از ان بدهلی میرود و با وجود ضعف پیری این حرکت عنیف را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیحهٔ اخرویه است که خدا امیدوار اند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان ست از عزیزان مشتاق هرکه در بریلی باشد او را اطلاع انیمعنی باید داد که فقیر را بعد ورود آنجا باعزهٔ خبر کردن مقدوم نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام **مکتوب پنجاه و سوم** حال مردم انجد و تباه ست خدا رحمی بر امت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر الست که حضرت میر سلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم باهمه ناتوانی و بی سامانی بتحریک همت قوی قصد سفر حج با جماعه فقرا فرموده اند اگر عبور الیشان دران حدود واقع شود و بصاحب اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را از خدمت هیچ وجه معذور ندارند که ذات شریف الیشان جامع کمالات ظاهری و باطنی ست و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علی خان اوصلهم الله تعالی الی غایة ماتمیناه اطلاع باید کرد بلکه رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علحده درین باب و چنین وقت مناسب ننمود والسلام **مکتوب پنجاه و چهارم** انچه از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجا ست اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نمانده برای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان در انجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکنند با این همه دنیاداران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد ندارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفته ام که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام

خود نگاهی ندیده ام و وند بیخان اکه ارادهٔ ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر
حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا سپارش معلوم
و میدانم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق
چنین شخصی عبادت ست اما حقیقت این ست آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلق سنبهل بحال خود ها
درمانده اند و گرنه این خانه خانهٔ شما بود والسلام **مکتوب پنجاه و پنجم** از خبر جانگداز رحلت میر سلمان
صاحب چه نویسیم که برمن گذشت ســـ یار رفت و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم * سایه میگردید
کاش این نارسا افتادگی * الحمد لله ما هم بر سر راهیم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغلانی بیگم از خط میر
و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل را داغ و جان را بی دماغ کرده بود و اندیشهٔ
ملالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که
در یاد خدا میگذرد غنیمت ست از نوید بحالی آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خرچ صوفیان خانقاه مقرر
و از روزی چند در توقف افتاده بود مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی
میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت ست و ناسازی و بی وفائی یاران زمانه محل شکایت نیست
مادهٔ بی تشویشی قطع امید ست عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب با سعی
تقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعهٔ میر سلمان صاحب که بچه عارضه
رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقی ست حق تعالی در رضای خود بگذراند و داغ حسرات
باقی ماندها : ل در و منزل نرساند و فتوحات باطنی روز افزون ست درین بقعه هم قریب صد کس را
صبح و شام توجه میشود شما را بلکه همه را خدا کافی ست و رزق و فتوح موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع
دارید که خدا کارساز ست و درین ممالک خیر نیست منتظر لطیفهٔ غیبی باشید خدای تعالی شما را معزز و غنی
خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد استخارهٔ مسنونه هر طرف که میسر شود باید رفت
و باید که طرفین از دعای خیر همدیگر غافل نباشند میر محمد از چند روز اینجا آمده التزام حضور حلقه کرده فتح
باب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بار اند برای عذر تقصیر بشیقه رقعهٔ فقیر
میر سید معاف فرمایند که عفو کار کریمان ست ذره و رخصت نمائید که عزم سفر دارد و نواب رشاد خان

مغفور رحلت نمودند و آدمیت را بخاک بردند خدا بیامرزد و تنهائی ما را تماشا باید کرد ✤ آنچه ما را جان و دل سوخت درد هجر بود ✤ آخر از ناسازی طالع بآن هم ساختیم - **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر مع متعلقان بعافیت ست و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در گرو وقت ست کار شما را خدا خاطر خواه می سازد که از مدتی رنج می کشید اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا و عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد ضعف در مرتبه ایست که حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت ست هم از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شما را بقاعدهٔ طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طرفه عفیفه خوش استعدادی ست و در عالم عقیدت و اخلاص بیش از مردان ست میر کهو تا مبادی کمالات نبوت رسیده اند و میان جگن قریب تمامی دائره امکان و میر مبین خود شیخ مقرری ست و حلقه درین ایام صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی بتمامی رسانند جای شما خالی ست درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله علی نواله والصلوٰة علی رسوله و آله از اشتیاق دیدن برخوردار وارین کامیاب نشاتین فرزند ارجمند میر عبد العلی آنچه نویسم کم ست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت او خجالت میکشم ادای حقوق اخلاص او از ما نمی آید خدا کند که بالشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین از خود جدا نکنم قدر او دل سیاداند آداب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگری را شریک شما کردن ظلمی ست نمایان حق تعالی نسخه وجود شما را ازین هم صحیح تر گرداند و فقیر امروز که دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد بزرگوار شما که جامع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند در آنوله حاضر ام و بعد توقف سه شبانه روز فردا مراجعت بسنبهل خواهم نمود تحریر عبارت عزا پرسی خالی از تکلف نیست که ما و ایشان بعلاقه هم عمری در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالانکه وقت رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم ✤ امروز گر از رفته حریفان خبری نیست ✤ فرداست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام - **مکتوب پنجاه و هفتم** عمر آخر ست و ضعف پیری از حد زیاده خدا خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست و هم درین ماه خط آن فرزند مع یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیز ست رسید خدای تعالی جزای خیر دهد و اقعه

میر محمد مکین خانصاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خداهر سه برادران را بیامرزد داغهای پی در پی بر دلها یادگار
گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک دهد و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق مستوره میر علی اصغر خدایش
بیامرزد ختمها گذرانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر سه تولیع
باکمال ضعف و ناتوانی زنده هست و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و ماتوفیقی الا بالله
والسلام **مکتوب پنجاه و هشتم** ذوق سخن از یاد رفته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دو سه
بیتی مرقوم شده ؎ باین فرصت چه حظ باشد ز سیر گلستان ما را ❊ که رفتن لازم افتاد ست چون آب
روان ما را ❊ قفس وانیم و لبس راه چمن از ما چه می پرسی ❊ که پیش از بال و پر برداشتند از آشیان ما را ❊
نفس تا میکشم از سینه صد جا بگسلد تارش ❊ چه زار و ناتوان کردست آن موی میان ما را ❊ والسلام
مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بے عرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند ؎ میدهد یزدان
مراد متقی ❊ انچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف غیر مفید دانسته
اقدام نمود معاف فرمایند چراکه آن بزرگ خریدار جنس درویشی ما نیست رجوع او بطریقه دیگر ست و
اخلاص او بنبرگان دیگر یک ایمای آنها به از صد دفتر فقیر ست و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم
معرفتی ست و انچه از تائیدات مقالات حضرات از آن مهربان بتقدیم میرسد اجر عزاد جهاد دارد تقبل
الله منکم و جزاکم خیر الجزاء والسلام **مکتوب شصتم** ایام بکام صاحبان باد
این هیچ کاره از بس تنهائی و گمنامی که خوش دارد خود را بیاد صاحبان نمیدهد چنانچه باین روابط قدیم گاهے
تکلیف امری یا ایمای ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امروز یعنی فقیر همشیرزادها دارم هر چند
کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از انها
بحالت اضطرار گرفتار ست تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد خان بهادر بعرض خواهد
رسید فردا این برخوردار را که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت
باین تدبیر خواهد فرمود یقین ست که دستخط مناسب بلاتوقف خواهند نمود و گرنه سماجتی در میان ست
و نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اینقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث
امداد و اعانت درویشان ست تعویذ بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام —

مکتوب شصت و یکم امرای این جهان را باید که با سلاطین آنجهان یعنی فقرا با ادب باشند خصوص در اوقات استمداد و استعانت که دل فقرا ملتفت گردد و در چنین اوقات بی پروائی کردن و تحریر مطالب بیهوده بی ادبانه گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب واجب ست و اگر نیست رجوع و انابت چه ضرورست باندیشه همین امور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم **بیت** ز خلق گنده دماغی چگونه بردارم ٭ باین دماغ که از بوی گل زکام کند ٭ و میدانند که فقیر به بشارت و استخاره مناسبتی ندارم اما تفاول امر مسنونست اگرچه از مصحف مجید فال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست و بامزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح نداشت محمد باقر چاکر مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنا بر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت است اما در کفارت آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت ملتمس بدعا و توجه میباشد والسلام. **مکتوب شصت و دوم** معلوم کرده ام که بعض از کلانان انجا با ایشان موافق اند و بعض نه یعنی ظهور امر معهود ست بضرورت آنها استمالت ساخته بازی را از پیش باید برد و با حریفان رنگ مصالحه ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در اخفای آن باید کوشید ورنه بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سیاه سری عرق حسد آنها خواهد جنبید و تخلل در بنای تدبیر راه خواهد یافت و فقیر برخلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از سر رشته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید و فوتی گذاشته شود و احتیاط بی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند **بیت** مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ٭ ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست ٭ اسدیار خان که نصری ایشانست اگر بحرکت اضطراری روزی چند از خدمت جدا شده حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بعقوبت بی التفاتی کشیدن دور از شان کریمانست بلکه بعید از انصاف و مراد دوستی سرکار برین آورد که دو سه حرفی در ینباب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظورست همراه جواب این خط بنام خان مسطور عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی رفیق باد والسلام **مکتوب شصت و سوم** میر مبین خانصاحب خلف رشید سید حشمت خانصاحب که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است و رساله استعداد ایشان باتمام و اکمال انجامیده باقتضای بشریت

ف این مکتوب بنواب خانخانان خلف نواب قمرالدین خان وزیر است ۱۲

[illegible]

که اهل کمال را هم ازان گزیر نیست خصوصاً ارباب عیال را با همه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر
حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین ست که بملاحظه مراتب عنایات موروثی و مطالعه
حیثیات شخصی در علم ترحیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه بهیچ سو التفات نکرده احرام آن سدهٔ علیه بسته اند هم
باکرام و احترام و هم بتعظیم و انعام دریغ نخواهد رفت و این آثار اگرچه از راه قدردانی که لازم بزرگی ست بظهور خواهد
رسید فقیر را هم باین عمل زر خواهند خرید و در باب خانصاحب شفیق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن
فضولی ست ظاهر است مفصل احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم نیکی
و خداوندی این همه بی پروائی نمیشد اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم ست والسلام ۔

مکتوب شصت و چهارم مخدوم زاده کمالات دستگاه میان احسان الله احمدی را رخصت
کردیم که بارها آیات آداب رفاقت بودن در خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرات
دانند یا ندانند باید که با مخصوصان ما چه در امر معاش و چه التفات زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که این معنی
باعث خوشنودی فقیر ست و رضای این قوم سبب ترقی در دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت ست
یقین [illegible] که میر مبین خان که بعلاقه محبت و هم بملاحظه کمال نسبت طریقه ما را عزیز تر از جان ست مشمول
الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین
که بجان مخلص ایشان است و مرا عزیز تر از جان و در صفات شریفه [illegible] و وفاداری و صدق و صفا و حسن
فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسماجت تفویض او نمودند نظر بر وفای
عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده [illegible] یقین ست که از مراتب قدردانی و حق شناسی دقیقه
فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی [illegible] فتوحات خواهد شد هم بتدبیر و هم
بتاثیر چون میر مسطور [illegible] استطاعت ندارد در خبر گیریش تاخیر
ظلم ست والسلام **مکتوب شصت و پنجم** فقیر بنابر [illegible] در امر مسعود کرده با آنکه خلاف طور
من بود اکنون تکمله و تتمیم آن ضرور افتاد اگرچه میدانم که ایشان با همه شعور و فراست بقبول مشورت ارباب
اغراض خو کرده اند لیکن [illegible] من گفتگوی میکنم و معلوم شده است که اقران و امثال آن
بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط اعزه اسلام [illegible] در امر مسعود یعنی در امر خلافت با ایشان [illegible] جانب مصلحت

در جواب هر یکی بقبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیاداری مضایقه نیست یقین ست که از استحقاق
امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب ما لا یطاق
آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نمی تواند کرد مگر دو کس یکی سفیه که بحکم نفس بهیمی خور و خواب چند روزه را غنیمت
دانسته ننگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر بندد دوم پیداست که از چنین کس چه توقع ست فرداست که باغوای
سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان برهم خورده ست بعد از آن اگر تدارک بعمل خواهد آمد همان بدنامی
سابق در پیش ست و اگر از حیا و وفا تغافل خواهند نمود نجات متصور نه دوم اینمعنی را تلقی بقبول خواهد کرد
شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما امیر کبیر
شناخته با خود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن
عبادت و سعادت دانسته بهر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگرچه جمعیت بر بنا بر
و این خصوصیات امروز درین فرد خاص مجتمع ست و منحصر و فقیر با همه بیگانگی از حال یکی مطلع ست پس وفا
عهد از این بزرگ توقع باید داشت و کمر خدمت اینچنین عزیزی باید بست والسلام مکتوب شصت
و ششم فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک التجائی دارم بخاطر ست که وقت مراجعت بخانه از راه
متهرا بگذرم و در متهرا توقف نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در متهرا بیایند و یکدو روز ملاقات نموده فقیر
رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای
نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید اگر
بالفعل واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف ست خدا بر طریقه حضرات شما را مستقیم دارد که اشتغال
دنیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم ست و افسوس آنست که برای معاش سجاده را وا گفته آید
و بدست نمی آید اگرچه بر وجه معاش بنای سعادت ست اگر میسر شود و مسموع شد که نواب وظائف قلیله فقیران
خود را که وجود هر یکی از آنها فائده دیگر دارد بنا بر غیر حاضری موقوف نمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه
است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگویید که بنا بر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر
دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام مکتوب
شصت و هفتم بسمع میرسد که متهر بان نواب تقریب اشخاص دیگر از اقران و امثال آن بزرگ

معهود که با او عهد و پیمان موکد بقسم در میانست با نواب در میان می آرند در وقت خاص نواب را از همینی
مشتبه ساخته جواب گرفته بنویسید اگرچه بر جواب دنیاداران اعتمادی نیست که اینها آنچه دران صرفه خود بینند
اگرچه آخر کار مضر باشد بعمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نسیان میگذارند و بنواب باید گفت که مسموع شده
که بار اجا رفع کدورت واقع شده است اگر نفس الامر همچنین است همینی را فتوح دانند و کارها ازان هند بگیرند
که به از و درین عرصه کسی بنظر نمی آید و با او را آزرده نسازند و از گفته درغگویان غرض پرست و نادان دریده
کار را ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و مردم همراهی تا چیزی نخواهند داد و حصول مطلب
محال است و نیز بگویید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل شان پیدا شود تا با امید و بیم رجوعی
باایشان نمایند و نیز بگویید که درین ایام عهد موکد با خدا ببندند که بعد ازین بدین و دیانت و بداد و عدالت
با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار وا شود و هر امری که در وقت
از تاخیر مایوس نشوند و از قلت خرچ و خزانه نا امید نگردند و قاضی القضاة حالی وحید الدین خان که در علم
کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد و با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم در باب ایشان
بنواب خبرها گفته ام بعد تصرف بر ممالک بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود شان
آیه رحمت است و همینی از نفسانیت ننوشته ام بلکه محض اللهیت است اگرچه بظن غالب بعد تصرف بر ملک
صحبت ما و ایشان بر آر نخواهد شد که مناسبت مزاجی در میان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرط آنکه وجود
شان از برای خلائق مفید باشد مقصود ماست والسلام

مکتوب شصت و هشتم

خط شما رسید و از مضامین وحشت آیین گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر
نیت صالحه است صبر کردیم و از جا نرفتیم وگرنه این بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گویی با فقیر است می
بایستی که هر دو سر دنیا را آتش میکشیدم خوب شد آنچه شد حالا لطفی نمانده گذشتیم ازین قصه ما را هوش دیگر
نیست خدا امید است که هیچ اراده بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم کردم حالا بی اهتمام دست ازین کار دوسه
دیگر هم نباید کشید و دندان بر جگر افشرده مکروهات را باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد اگر
آزردگی نواب تا اینجا کشد که روزمره شما همه موقوف شود بودن آنجا عبادت است ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین بقدر وسعت حوصله کار باید فرمود و باندک حرکت ناوانان ازجا نباید رفت

انشاء الله تعالی الحی یعلو وظیفه حزب البحر اسعد همه برادران میخوانده باشند و متوسلان مولوی صاحب از
فقیر احتراز دارند سبب آن معلوم نیست و ایشان با ملاقاتی داشتند سالها موقوف ست و همیشه ملازم اشتیاق
و معذرت از طرف شان میشد سرایت سلوک غیر تقی نمی فقیر کذاب از روزیکه وداع معهود از خانه فقیر برده
روی نداده و رجوع ننموده و خدا نخواهد که جان فدا کرده خلاص گرفتاریست والسلام مکتوب شصت و نهم
از خط شما که مشتمل بر احوال نگاه داشت بود و هم قریب یاد از دیگر اخبار معتبر و وصول مطلقا معلوم شد عجب کاریست
دفع دشمنان قوی در پیش ست و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود منظور درچنین وقت بی صرف مبالغ
توقع جانفشانی از رفیقان تازه دور از اندازه عقل ست اگر مبلغ گران در خزانه نباشد بقدر مقدور هم مقدار ضرور در
مرهم نرمی باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاه یکطرف رفع فاقه خود باید نمود از ینجا افغانان
رعایتی مرهم میکنند و بسماجت رفیق میسازند عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این فتوح را گذاشته
بیچ سفر کشند نیم نانی و دم آبی نیابند بمن آفرین نخواهند کرد اگر زر میداشتم سرداران بابوس را که از هر قوم با اسلحه
دارند صرفی میدادم و میفرستادم حکم سه بی زری کرده بمن آنچه بقادرون زر کرده ارشاد خان با آن همه بهانجیها
با آن دلیر بها و محمد خان آفریدی شخصی ست که باندک سعی سرداران لشکر وسیله رنجو میکشند و هنگامه آنها را گرم
میسازند انها همه فاقهای پی درپی میکشند استطاعت سفر کجا دارند تا امدادی نشود و وعده موکد وصول روز مره
بمیان نیاید کار مشکل ست جواز فرابتیان خود چه نویسم که باین ربط قوی گاهی از دولت خانه ایشان متمتع نشده
بر مکان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرانند باندیشه تاخیر جواب بنواب ننوشتیم ورنه
روی سخن بجانب نواب ست سعادت خان را شاه ولیخان بزور همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که
مژده عفو تقصیر ناکرده رسانیده شود والسلام مکتوب هفتادم اینجا آوازه صلح نواب و جات
با نجیب خان گوشها پرست و آنچه از زواران معتبر طرفین معلوم شد جات یاره وسیله بنا بر مصلحت خود توسط
راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکند و ذکر نواب برای تنبیه ست چراکه نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه
از امساک موهوم بر جدا ساخت و در نظر ها سبک شد و از بد معاملگی کس را بر نواب اعتمادی نماند و دیگر یکدام ضرورت کسی طرف نواب
نگیرد باید که نواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جای دشمنان و دیگر هر که از طرف نواب اینجا می آید اول اغراض خود را مقدم دارد و اعتمادی
در نیوقت بر کسی نیست که سعادت عزیزان بنویسم دل تنگ شدم که اینقدر نوشتم و احوال شهر تا حال از فقیر پنهان نمی ماند

وانچه واقعیست بفقیر میرسد هرچند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از تدبیر خود مر ایشان بدهند نداد و نه دیگر
بنائی میگذاشتیم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب همه سفها و همه غرض پرست اکثر
از قوم سهل وانچه از شرفا اند منافق و بیخ فساد اینهمه از بی اعتمادی آقاست که نه بر تیر او امیدی بیقین دارد
و نه از شر او بیمی بقطع مالچا و بیداد کنم آشنائی و آشنازادگی برین دلسوزی آورد و گرنه مرا با دنیا و اهل آن
چه کارست و درویشان شهر هم خوش نیستند آنها که خبر یطیه های زر داده اند امروز با مخالفان ساخته حریف شده
اند و آنها که فائده بآنها نرسیده دل را چه العبث بسوزند و چرا باضطراب قلبی توجه و دعا کنند که باجابت
برسد و نواب از فرقه درویشان با هر کافر و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکی و کس نه بسته است که فیض
او افتد و عامه خلق در عهد ایشان آزار کشیده اند باید دید چه میشود خدا داد بر سد ظالمان را مقهور و مظلومان
را راضی گرداند - والسلام **مکتوب هفتاد و یکم** شاه ابدالی در پشاور رخت اقامت انداخته
و تیمور مرزا پسر کلان خود را با افواج بیکران برای بندوبست ممالک خراسان رخصت کرده اندیشه
اصلاح ممالک پنجاب و ملتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده در سر دارد و غالب آنست که این کار
از افواج خود بگیرد و اگر حاجت بحرکت خود افتد خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک دست سرهند و
ندارد و الوسات فراهم نیاورده فوج قدیم همراه دارد و لیس مردم دهلی که عادت بفرار دارند بی اختیار
دست پاچه میشوند و اینجا مزاحمت بسیار است و همین مناسب ست که فتنه از لاهور قصد دهلی نکند
آبروی ما و شما یکیست پای گریز نداریم عمل برین آیت کرده ایم ففروا الی الله بهرون متعلقان به
بهرت پور بالفعل خوب ست اما برای آینده خوب نیست که آخر در آن حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد
نسخه فقرم از معتبران معتمد چنین معلوم میشود ما نواب را خوب شناخته ایم پس در صورت شکر و شکایت چرا
و عزیزان بقدر فهم خود و می یابند شخصی از بعض آثار ما راضی از نواب گمان میکند و دیگری بنا بر بعض علامات
ناراضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقیر مثل آئینه اند گاهی که نواب بهر هیئتی که باشد ملتفت میشود
عکس آن درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید گو بضرورتی و عذری باشد درین آئینه صورتی
نمی نماید و مردم در گفتگو ها معذور اند این میزان بیاد دارند انشاء الله حرکت ما را بعد ازین موزون باین
میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما ادراک می یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح

و مفاسد و استعانت و استمداد می‌نمود و توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می‌بردیم اما مشکل است که آنجا
حرف عقلا و شرفا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لائق شان ما بود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد
اینقدر که برعایت خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم والسلام **مکتوب هفتاد و دوم**
آنچه از احوال و شهود نوشته‌اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید
متعارف دانسته‌اند غلط است توحید که پیش ارباب وحدت وجود است از مرتبه صفات بالا نیست خواه
بزعم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکار ند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه در مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره وارد تجلی ذاتی بی حیلولت صفات مشرف شده
او را اگر شهود و توحید میسر شود از عالم دیگر است شکر خدا باید کرد که مثل ما و شما ناکاره‌ها را باین دولت مشرف
سازند اما اصل تر از ان شهود عبدیت خود و معبودیت حق است که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب
معرفت حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام **مکتوب هفتاد و سوم** داخل نمودن حافظ
سرور خان جیو در طریقه مضائقه ندارد که دوست شما دوست فقیر است و آنچه اراده کسب طریقه و التزام
صحبت درویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهر النصیبی قوی
دارد اگرچه فیض صحبت شما هم کافیست دیگر آنچه از التماس در استخلاص از حبس این عزیز از سرکار احمد خان
نوشته‌اید فقیر درینباب چند بار قصد دعا و توجه کرده‌ام هر بار همین معلوم میشود که در حق مالک حبس
محبوس بودن این حبس مفید است دعا نباید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد شد
تسلی آن عزیز باید کرد بیت ۵ بعد نومیدی بسی امیدهاست * در پس ظلمت بسی خورشیدهاست * از فقیر
دعا بخانه آباد رسانید و از حال خانه ایشان نوشتن تحفه ملال ارسال داشتن است و بی خبری از حال
ذوی الحقوق معصیت است والده غلام عسکری خان وغیره از فاقه کشی عزم فرخ آباد دارند خدا بحفظ
امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که رزق هر کسی همراه اوست والسلام **مکتوب هفتاد
و چهارم** ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزاق است هجوم روهیله‌ها برای اخذ طریقه بحدیست که تمام
روز از توجه فرصت نیست طاقت طاق شده است اما سعادت خود میدانند و زیاده ازین عبادتی
نه احوال عجیب غریب درین قوم معاینه میشود و آثار غریبه بظهور می‌آید این حرکت ما بسیار بجا واقع شده

و انبوه رو در از این مردم باستماع جمعیت و فقیر احرام بسته می آیند از آدمیت عرفی کمتر آگاه اند و علوم علما را نیها
زیاده هر دو نسخه فقه نه بالجمله حرکت باین طرفها از برای مردم انجه و مفید واقع شده از سنبهل و امروهه
تا شاهجهانپور در جمیع منازل دسته دسته و جماعه جماعه مردم از قوم روهیله اکثر و از مردم هندی کمتر اخذ طریقه
علیه نمودند و منور و متاثر گردیدند و جماعه از انها همراه آمده اند بقصد رفاقت بدهلی برای کسب مقامات
میروند و اکثر علما انجه و مشرف بنسبت طریقه شدند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدهلی رفت
میر مبین خان را که از مقامات مصطلحه گذشته و اجازت مطلقه یافته و در توجه کرمی بسیار دارد و اتفاقاً
درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بود بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ
زیاده بسیار فیض میگیرند و خیلی رجوع کرده اند اما کار یک کس نیست که از عهده این قافله برآید بخاطر دارم
که شما اهم طلبیده بعض شهر را به شما و بعض را بمیر مبین خان تفویض نمایم ما را طاقت نمانده باهمه بی طاقتی
هر روز بشمار توجه می افتد ز هی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که
محبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره و نتیجه بگیرد. والسلام

مکتوب هفتاد و پنجم

بعد حمد و صلوة
از فقیر جانجانان جناب فضیلت و ولایت مآب مولوی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی
آن مروج شریعت و منور طریقت و نور مجسم دین و دیانت کثر الله امثالکم و یسر آمالکم را سلامت دارد و نیکی بعضیها نیکی شما
نیکی شما بد فقیر است و وجود شما باعتقاد فقیر عزیزترین موجودات ست و مصدر چندین انوار فیوض و برکات
در ذکور از شما عزیزتر و در اناث از بهو جیو یعنی از اهل بیت شما مخلص تر نداریم و ما را درین اواخر فقیری بتجرد
مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با یاران حلقه هم بقدر توجه می نشینم و بس از یاران زمانه توقعی
نیست بر سبیل تفوه چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده با منت بسیار بگردن میگذارند و تنگها
بکار می برند من دیوانه تاب این گروه ندارم خبر دلگداز دوست دلنواز آنچه بدل درد منزل رسانید
نصیب کس مباد و علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور
اخروی او گردید و از خبر عارضه برخوردار احمد الله فقیر سخت تشویش دارد عمر طبعی فقیر آخر شده و گرنه از عمر خود
باین برخوردار می بخشیدم که بمحنت بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر درازی کند و پیر علی دنیا
در حصار و نیب هر چند سر رشته نگاه ندارد علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خمسه جاری شده

۷۷
بنام مولوی ثناء الله پانی پتی

ونفی واثبات شروع کرده اند بخدمت میرسند در حلقه شما داخل خواهند شد توجه بر لطیفه قلب ایشان که اول
کار این لطیفه منظور ست ضرور ست و هجوم ملالت و انسداد فتوحات ظاهری در تحریر نمی آید و شکر باطن نیز
مرقوم نمیگردد هرچه بشود یار سلامت مانده یاران حلقه متوجه بمقصود اند و ترقیات میکنند مخصوصان
غائب در وصول فیوض و برکات حکم حاضران دارند والسلام **مکتوب هفتاد و ششم**
فقیر از طور تحریر شما روزی زیر بار بودم چون احتمال مضرت بود خود را بزور باز آوردم و دعای خیر در حق
شما کردم تا خاطر جمع شد الحال که شما از در عذر در آمدید صاف تر شدیم و معاف کردیم خاطر جمع دارید و ربطی
که فیما بین ما و شما ست تقاضای آن میکند که اگر خلاف معقول گفته شود بنا بر قاعده حسن ظن که لازم
این نسبت ست تسلیم نماید چه جای اظهار حجت در مقابل حرف معقول فقیر را قدر کمالات و حقوق خلافت
شما همه منظور ست بنا بر خیر خواهی به نسبت تربیت اظهار ملالی اتفاق افتاد خدا تعالی مفید گرداند خبر ملالت
اثر واقعه مرحومه لطف النساء سید زهره را آب و دل را کباب گرداند خدای تعالی آن مرحومه را بیامرزد و به بزرگی
توجه کرده الحمد لله که شمول افضال و الطاف الهی ست و از برخوردار احمد الله اندیشه داریم سلب غم الم کرده
میشود ان شاء الله تعالی زود تسلی میشود آخر نسبت طریقه و اطمینان نفس کار خود خواهد کرد خاطر جمع باد دو
با اخوان طریقه و اخوات پانی پت بهمه سلام رسانند **مکتوب هفتاد و هفتم** برادر من عجب کاریست
که هر واحد از مردم پانی پت لبریز شکایت شما می آید معلوم نیست چه عمل از شما واقع میشود اگر راستی و دیانت
شما باعث آزار مردم ست از ان راستی بگذرید برای حفظ حرمت تبادیل هم خاطر مردم مرعی باید که طریقه
پیران طریقه بدنام میشوند برای خاطر ایشان دیگران را آزرده کردن و خود را بدنام ساختن با این کمالات ظاهری
و باطنی دور از عقل ست انکار مردم باعث خرابی کارخانه ارشاد ست شما سید انید و از پادشاه مرا توقعی نیست
که با این مزاج که من دارم تستی از دشمن رسد و رقعه از گلاوتی رسید که سید نعیم الله مشرف بر هلاک اند
توقع حیات نمانده معلوم نیست که اجل فقیر در کدام طوق و زنجیر ست که نمیرسد و یاران میمیرند و فقیر این
بی حقیقت و هیچ کاره یعنی دلیل الله را الی اختیار دوست میدارد و عکس محبت او در مرآت قلب
فقیر افتاده و گرنه در باطن هرگز نقشی از نقوش جمیع کائنات نمی نشیند و معرفت خاندان عالیشان این
صاحبان که در عرصه آمده اند با فقیر مشهور ست اما اهتمام اخلاص ایشان از اینجا میتوان دریافت که

جواب رقعات ما را ننوشتند اگرچه کثرت اشتغال عذر میخواهد اما من دیوانه را تاب این بی‌اهتمامی نیست و
بحکم انصاف انتظار جواب سفارش نباید کشید که جواب این مراسلات بعمل آوردن ست الحمد لله که درین قاعده
تقصیری راه نیافته جزاهم الله منظور ازین تمهید آنست که مخدوم زاده میان فضل علی از یاران طریقه میان
شرف الدین آشنازاده و آشنا کلمة الخیری از فقیر درخواستند جواب دادن کفر آئین آدمیت بود ناچار دست
بتحریر زدم شاید که اثر کند و کارانیها که مقصود فقیر است صورت گیرد والسلام **مکتوب هفتاد و هشتم**
رخصت مردم محل بجانب پانی پت موافق درخواست ایشان قرار یافته باید که بعد رسیدن ایشان در
دلجوئی و خاطرداری بمبالغه تمام بکوشید و در وعظ و نصیحت خشونت نکنید و باستمالت بسر برید اگر فقیر را در قفا
بد بگویند هرگز مقابله ننمائید و هرگز نه پرهیزید که خیر ما و شما درین ست مگر کار از حد بگذرد و آنوقت بمشورت پیر علی
که باوجود جزئیت ایشان طرفدار فقیر ست و نیز مزاجدان ایشان هرچه مناسب وقت باشد بعمل آرید و اگر
ایشان بخانه کس بروند هرگز مگذارید و در امور مباحه توسعی ضرورست که مبادا از فرط سودا فتنه پیدا شود
پیر علی شور سودائی موروثی در سر دارد پس استمالت او هم ضرورست و اگر خواهید ننمائید که مبادا از سودای
والده خود تنگ آمده دورتر برود و دعا کنید که مزاج سودائیان بصلاح آید و فقیر را در پانی پت از خبث
و نفاق برادر شما خاطر جمع نیست که مرا از فرط محبتی که با خاندان شماهست تاب تحمل این مکروهات نیست این
راه در قصد آن طرف متردوم و کسی شما را نخواهد گذاشت که کناره گیرید چرا که عالمی بظاهر و باطن بدامان شما
آویخته است از اندرون دعا خواهید از شما بسیار راضی اند زهی اقبال و طالع والسلام **مکتوب**
هفتاد و نهم نفس قدسی شخص علوی مهربان قدردان این هیچکاره هیچمدان فرید الدین خانصاحب
بقطع نظر از کمالات خود قدر کمالات شما بسیار میدانند و نسخه مسائل طریقه از مؤلفات شما در خدمت ایشان
بود برای استکتاب گرفته و نسخه دیگر درهمین باب که برای صبیه شریفه میان منیر صاحب تالیف کرده اند
درین سفر سنبهل از نظر گذشت برای مبتدیان بسیار مفید ست فرصت نقل در آنجا نیافتم اگر مسوده آن
پیش شما باشد ارسال دارید که نقل گرفته شود و طومارهای مسوده رساله تصوف بمعرفت مولوی غلام علی
رسید و بمطالعه این مطالب و مسائل ارجمند مشرف شده از مواهب عظمی و عطیات کبری دانست تحقیق
بعد توضیح کجا یافته میشود و خطها بر داشتم بارک الله فی برکاتکم باید که رسائل صغیر و کبیر مصنفات خود

در مجلدی جمع نمایند و تغافل نکنید و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد ازان حواله محمد عظیم کردم و مجلد
ثالث را بعاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی ست
و برای وزن اعمال بمیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه انتخاب
بعضی امورات آن بفارسی برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به ازو وسیله نیست اگر اراده تحریر تکمله شرح
خلاصة السیر دارید نظر بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی جلد اول پیچیده شود و نسخه شرح
سفر السعادت موجود است اما میان ما و شما وعدهٔ آن نبود هر گاه شما طلبیدید مستحق تری از شما کیست ازانهم
حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدستخط مصنف دارد خط شیخ عبد الحق رامی شناسم
قدر آنرا بدانید و بآب و تاب نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخهٔ
سیف المسلول را امروز حوالهٔ ایشان کردم و رساله خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش
فقیر بود نیز مرسل شده خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و
برعایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت
سواری و باربردار و مردم بدرقه شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار
ولادت در کارخانه میر علی ظاهر شد و ورق تدبیر بر گشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را
رخصت نمودیم چون با محمد گنج رسید قریب بست سوار روهیله ازان طرف می آمدند بیکبار ریختند برین هر دو
جوان چون انها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها بر داشتند و بقچه پارچه ها را از محمد جمیل گرفته گریختند
احمد الله بنابر ننگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد و بعد قطع مسافت
بسیار در جائیکه آن سواران توقف کردند این برخوردار بر سر آنها رسید بقچه طلب نمود آخر کار بجنگ رسید
و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاهداشت و بخاطر سواران انداخت که بر دلیری این
آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این برخوردار باوجود
شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کروه طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و یک زخم
شمشیر بر شانه رسیده هفت بخیه دوخته اند مزاج خوب است و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار
موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته به می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند و کار رستمانه کرده

هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت والسلام مکتوب هشتاد و یکم سانحه
(بقاضی ثناء الله ۱۲)
درین ایام اینست که امروز که بست و نهم جمادی الاولی ست بعد زوال سکهی صاحب یعنی والده شما رحلت
نمودند همین وقت یک سر پهر آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت
خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هرچه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید
و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کناد و با وجود ضعف ربط بآن مرحومه
حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انا لله و انا الیه راجعون اکنون تمنا این ست که خدا بهو جیو یعنی
متعلقان ایشان را زنده دارد که مستورهٔ بزرگ تر از ایشان دران خاندان نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده
فردا پس فردا خبر انتقال ما هم بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم نداند
در قلب او تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلی ست و مورد رحم و مرحوم محل
از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافته در انقطاع
از دنیا و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی
صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غدر و فریب معلوم نمیشود والسلام مکتوب هشتاد و دوم
هرچه بما مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ما ست ب ۵ انچه بر تو آید از ظلمات غم + هم ز بی باکی و گستاخیست
+ اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بران ست باید کوشید و غضب و غصه را باید
خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد بعد ازین کسی چه قدرت دارد که
شما را برنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست و اگر
مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدهید اجازت ست تاثیر خواهد شد از جناب پیران
امید قوی ست و بذکر الهی جل شانه و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و در رعایت
ذوی الحقوق و اخلاق حسنه ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسلام -
مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود
(بمولوی احمد السعید فرزند اصغر قاضی صاحب ۱۲)
که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و الم مبتلا ست اختیار کردن

و مرتکب کبائر برای ادای مستحبی گردیدن از مثل شما با کمال مستبعد ست باید که بر مکروہات زمانہ صبر نمودہ مانند ارباب مقامات عالیہ رضا بقضا را کار فرمودہ این خطرہ را از دل بر آرید کہ فقیر را آزار بسیار بدل خواہد رسید و آزار و رنجیدن ذی حق خوب نیست و انچہ از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشتہ اید حاجت تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود کہ بقطع نظر از فائدہ اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیز درین ست

ہیچ کنجی بے دد و بے دام نیست * جز بخلوت گاہ حق آرام نیست * و از فقیر در تحریر رسم عزا پرسی تاخیر از برای آن واقع شدہ کہ در غلبہ حزن و اندوہ تعزیت کردن باعث ہیجان غم میگردد کہ تذکیر محاسن متوفی را متضمن ست در حق آن مرحومہ توجہ کردہ بودیم مشمول فضل و کرم الہی یافتیم و ختمہا نیز کرہ ایم خاطر جمع دارید و تہلیل ہر قدر میسر آید بنام او خوانید و از شکر ترقیات باطن کہ نوشتہ اید بجاست فقیر ہم معلوم می نماید ہر روز در حلقہ صبح اول توجہ بشما مے شود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاہر میگردد از خوبی استعداد شماست و تقسیم اوقات بر طاعات و تقیید توجہ بیاران لازم گیرید انشاء اللہ فتوحات متواتر میسر میشود و شکایتہای نایاد آوری گلبازیہای دوستی ست رقعہ مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید و تقصیر بعفو انجامید و چون این بے پروایہا خبر از بی اہتمامی اخلاص میدہد حوصلہ خصوصیت آنرا بر نمی تابد بعد ازین آگاہ باشید و امیدوار فتوحات دو جہانی از درگاہ والسلام **مکتوب ہشتاد و چہارم** انچہ نوشتہ اید کہ درین تنگدستی تصدیع نکشند چہ معنی دارد و در تنگی اندک و فراخی بسیار ہر چہ میسر خواہد شد خواہم فرستاد خدای تعالی فقیر را از خجالت نجات دہد کہ توقع شفقت و اعتماد دارید و من از ناسازی زمانہ معذورم اگر فتوح مساعدت میکند و زندگی وفا مینماید انشاء اللہ تعالی رعایتہا خواہم کرد کہ شما را اشفاق والدین فراموش خواہد شد باید کہ در اخلاص پیران و تقیید سبق کتاب و توجہ خدمت والد بزرگوار خود و رضای والدین و جدہ شریفہ بکوشید تا شما سواد خط بہم رسانید یک شخص معتمد را مقرر نمائید کہ جواب ما را بنویسانید با ہر کس راز خانہ گفتن مناسب نیست والسلام **مکتوب ہشتاد و پنجم** خدا شما را ہزار سال زندہ دارد کہ بد سلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنید و مقدمہ ہا را با صلاح می آرید باید کہ از نیک و بد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع در ینجا تربیت طالبان خدا مشغول باشم و شما نیز درین اجر شریک باشید و در خدمت مردم محل و رعایت خاطر مرزا شاہ علی بکوشید خدا شما را زندہ

[1] بمولوی وابیل اللہ فرزند اصغر قاضی صاحب ۱۲

دابرو که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع ست و فقیر قریب خوش آمد مردم محل خورده راضی بسفر حجر برفاقت
ایشان شده ام دوستان هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت و بهر جا خواهم بود خواهم
رسانید اگر خدا او را باز داشت فتوحست وگرنه هر چه باداباد آخر سفر طاعت ست و از غایت تجرد جدائی
احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دهلی خود معلوم ست
در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعه از مردم اینجا و جماعهٔ از صوفیان شب و روز خدمت
میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر دوا و غذا مشغول بود و تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الٰهی
طبیب و دوا همه میسر شد عمر باقی بود ورنه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند **مکتوب هشتاد و
ششم** (بحکیم محمد فاروق ۱۲) احوال مردم شهر از بیماری عام و ناایمنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الٰهی
برآورد که نسقی در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشائخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریقه و پرداخت
احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول ست که ازین حرکت همین مقصود بود الحمد لله علی احسانه باید که شما
موافق گفتهٔ فقیر بسر ڈیوڑهی حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد
نظر بحقوق فرزندی بتقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید ست و بر اعتماد آن برخوردار خاطر جمع
والسلام - **مکتوب هشتاد و هفتم** معلوم شد که تجهیز جنازه پادشاه بیگم یعنی والده حضرت مولوی
ثناء الله صاحب کرده روانه پانی پت (بحکیم شریف خان ۱۲) خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در
مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعهٔ
کثیر درین مسجد داخل این حسنه خواهد شد والسلام **مکتوب هشتاد و هشتم** بعد حمد و صلوٰة از هیچکاره
هیچمدان فقیر جانجانان صاحبان آنجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بمجرد
ملاحظهٔ خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم الله صاحب اوصله الله الی منتهی منیته رخصت مراجعت
بوطن دادم او سبحانه جل شانه آنچه در حق ایشان بهبودی داند بظهور آرد و بوالدهٔ ماجدهٔ ایشان نوید
این رخصت و سلام رسانند والسلام - **بر حاشیه رسالهٔ مولوی غلام یحییٰ** نحمده و نصلی
علی رسوله سرکردهٔ علمای فحول جامع معقول و منقول سید غلام یحییٰ اوصله الله الی ما یتمنی که نسبت
اخوت طریقت باین هیچمدان یعنی جانجانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله

وحدت وجود و وحدت شہود تحریر نموده از نظر گذرانید ند حق انیست که باین ہمہ ایجاز قدر کافیست بہ بیانے وافی جزاہم اللہ تعالیٰ خیر الجزاء اما تعرض بمسئلہ تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین المکشوفین اگرچہ خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است یعنی الاصلاح بین الفئتین العظیمتین فرحم اللہ عبداً انصف ولم یتعسف والسلام علی من اتبع الہدیٰ ۔

ملفوظات

ایمان مجمل کہ ایمان آوردم بخدا و رسول و آنچہ پیغمبر از خدا آورده ہست دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجہت نجات کافی ست و ہر مقدمہ را بدلیل ثابت نمودن عہده علماء متبحر است و عامہ مسلمانان بان مکلف نیند ۔ محبت ائمہ اہل بیت اطہار و تعظیم صحابہ کبار رضی اللہ تعالیٰ عنہم برابر ضرورست و انیست صراط مستقیم کہ فردا بصورت پل صراط ظہور نماید ہر کہ درین جا سیلے و اعوجاجی ازان صراط مستقیم نیست فردا ازانجا باستقامت خواہد گذشت ۔ یکبار رافضی بے ادب در جناب امیر المومنین عمر فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم با ضطرار تمام فریاد برآورد کہ بحرمت امام حسن رضی اللہ عنہ از سر من درگذر ید بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست و آن بی ادب را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء اللہ و محبت عامہ مشائخ رحمۃ اللہ علیہم لازم ست در حق پیر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیده فضلیت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ طریقہ نو بیان نموده اند و مقامات و کمالات طریقہ خود بسیار تحریر فرموده و زبده اصحاب آن طریقہ بآن مقامات و واردات رسیده از الوف ہم زیاده شده اند و دران مقامات ہیچ شبہ نیست کہ باقرار ہزاران علماء و عقلاء بتواتر رسیده عقیده تساوی با اولیاء یا افضلیت ایشان بران اکابر رحمۃ اللہ علیہم نباید نمود کہ آن کبار دین از مشائخ ایشانند ۔ عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن درین وقت سخت متعذر ست کہ معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق روایت فقہ و ظاہر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است

ف تطبیق درین دو مسئلہ کہ یکی از مقتضیات مقامی ... ست و دیگر از مقامات دیگر [illegible] محال ست امادر تحقیق ہر دو [illegible]

[illegible] وحدت وجود و وحدت شہود [illegible]

السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة پس اینچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر
اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته اند و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی
میرفتند و آواز نی بسمع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود او را بعدم استماع امر
نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احتراز از چنین آواز ست بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول
دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف ست و ترک مختلف فیه
اولی همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند۔ مسئله توحید وجودی از ضروریات
دین نیست لسان شرع از ان ساکت ست صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه
احوال محبت معذورند و بمارست رسائل توحید و تخئیل معنی لاموجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد
ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علما در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر اند
علما از صوفیه شکایت ها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شائع نمودند و در شرع خللے
پیدا شد بی باکان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب
حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند۔ یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش
تمام کائنات دران منقش بود و قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة
فی عین واحد دریافتم که عکوس اسماء و صفات در مرتبه علم که باطن وجود ست امتیازی پیدا نموده
در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه
متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبه دیگر ست چنانکه کبرائی صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود
عالم الملک الودود پس معارف توحید در اثنای سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موافق
ظاهر شرع ست بعد ازان واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول ست یقین ست که ازان ترقیات
فرموده باشند الله تعالی هر گاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و ازدیاد کرامت فرماید افاضه فیوض
و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد انها در واقعات مینماید و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش
متمثل گشته واسطه برآمد کارها می شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معامله هم نمی شود شخصی نزد فقیر
گفت که شما از مکه معظمه کے آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام گفت من بشما در مکه شریف ملاقات

نسخه می شود

کردہ ام و مصرع بیتی کہ از یاد من رفتہ بود مرا ارشاد کردید پس باید کہ اینچنین واقعات موجب تعجب و مباہات
نگرد و از ما و شما بہانہ برساختہ اند و در حقیقت وکیل امور او تعالی ست ـ او بدلہامی نماید خویش را +
او بدوند دخرقہ درویش را + پیری و مریدی درین طریقہ محض بہ بیعت و شجرہ و کلاہ نیست تعلیم ذکر قلبی
و حصول جمعیت و توجہ الی اللہ در صحبت مرشد ضرور ست ـ اختیار اشتغال طریقہ بجہت حصول غلبہ محبت
الہی ست گاہی فرط محبت بمحض موہبت بود و الا دوام ذکر بشرائط آن فرض طریقہ دوستان خدا ست
ترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نمیکشاید ہر گاہ در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دہد بحفظ
آن باید پرداخت و اگر رو بخفا آرد باز ذکر بتضرع و افتقار تمام باید نمود ہمچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت
دوام پذیرد ـ اوقات را بذکر و عبادت معمور داشتہ مدرکہ خود را از التفات بما سوا پاک باید داشت توجہ
و ہمت جز بمفہوم اسم مبارک اللہ کہ بران ایمان آوردہ ایم ہیچ نباید گذاشت تا ملکہ حضور راسخ گردد
و دین کامل کہ اسلام و ایمان و احسان ست حاصل شود ہر وقتی کہ بدل متوجہ شود دل را بحق سبحانہ
جمع یابد درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دہد مزید عنایت الہی ست والاصل کار
حصول مرتبہ حضور و آگاہی ہست ـ دل سلیم از توجہ تغیر پیدا باید نمود واقعات و مناجات چندان
اعتبار را نشاید درین باب اشتباہ بسیار واقع میشود گاہی نور اتباع سنت گاہی نور ذکر گاہی نسبت
مرشد گاہی کثرت ورود گاہی خدمت سادات گاہی درس حدیث گاہی تصدیق و اخلاص بصورت
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در واقعات نمودار میشود و ہمچنین روابط مناسبت بخدمت اولیا بصور
آن اکابر متصور میگردد و گاہی اخبار مشہورہ و مقررات رائی صورت واقعہ پیدا میکند اینہمہ شعبدہ ہا
دل را سرور می بخشند و در حقیقت ہیچ نیست مگر زیارت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و دیدن
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیادہ گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البتہ فوز
عظیم ست ـ دیدن رسول خدا و رویت الہی کہ آنرا تجلی صوری گفتہ اند نعمت خدای عز و جل ست
سہر قسمتیکہ باشد از مناسبت راسخہ بشارت رسان ہست ہنیئا لارباب النعیم نعیمہا +
در وقت غلبہ خواطر التجا و تضرع بجناب الہی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشتہ بواسطہ او
التماس ازالہ امراض باطنی باید فرمود ـ صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای

خلق تحمل وصبر عادت باید ساخت ۵ چیست معراج فنا این نیستی ٭ عاشقان را مذهب و دین نیستی ٭ نظر
بلند باید داشت و مجازی امور از تقدیر دانسته لب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم
رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر مینمود و اهل بیت او را ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم میفرمودند هیچ مگوئید اگر مقدور بودی چنان کردی حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق ست
بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف ست
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریقش
آنست که هر ذمیمه را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چند روز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود
تا آن ذمیمه زائل گردد و برخلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد و غالب ست که ذمائم بمجاهده
مبدل گردد حق آنست که رذائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر شود و استیصال ذمائم ممکن نیست در حدیث
وارد ست اگر بشنوید کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید و اگر بشنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید
لا تبدیل لخلق الله امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من رفت
مگر پیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا
وصف سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود و جز فاعل
حقیقی در شهود سالک نیماند - توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری
بس مشکل ست جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد و بعثت انبیا
علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال ست و بهر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع ست
دریغا که از دوام توجه مبدأ فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت
لبریز گردیده بیزار میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بیعلت را دیدن کار گذار
رونده راه ست هر چند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بود و عذر تقصیر و امید واثق وسیله
قبول سازد گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بسیار و دوام شکر و رضا لازم گیرد - کثرت درود بهر ایام
و استغفار لازم حال روندگان راه ست بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی ست
بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت

بیان هدایت

سبحان اللہ بعد عصر مداومت باید نمود کہ درین امر کشاد ابواب سعادت ست و دعای حزب البحر وظیفہ صبح و شام و ختم حضرات خواجگان قدس اللہ اسرارہم ہر روز بجہت حل مشکلات باید خواند نماز تہجد دوازدہ رکعت ہر قدر کہ آسان باشد بقرات سورہ اخلاص یا سورہ یس و نماز اشراق چہار رکعت و چاشت چہار یا شش رکعت و فی زوال چہار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چہار رکعت بعد سنت عشا و سنت عصر و تحیۃ وضو لازم باید گرفت تلاوت قران مجید یکدو جزو و کلمہ تمجید و کلمہ توحید صد صد بار و سبحان اللہ و بحمدہ وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیہ فوقیہ کہ در حدیث صحیح ثابت ست معین باید نمود اما درین اعمال حضور قلبی ضرورست ۔ حصول فنا کہ علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام توجہ بجد است اگرچہ درین طریقہ زود میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبہ حالی کہ نسیان ماسوا و قطع علاقہ علمی و حبی از دل گردد بعد مدت دراز دست میدہد سی سال از خدمت مشائخ کرام رحمۃ اللہ علیہم کسب مقامات طریقہ کردیم و زیادہ از سی سال ست کہ بطالبان حق عز و جل طریقہ تلقین می نمائیم شصت سال شدہ باشد کہ بتوجہات حضرت سید رضی اللہ تعالی عنہ بفناء قلبی مشرف شدہ ایم درین مدت شغل باطن بجہد تمام داشتہ حالا آثار فناء قلبی چنانچہ باید ظاہر میشود ۔ از ظہور کمال فنا بارہا یقین میشود کہ ما ازین جہان انتقال کردہ ایم و اگر دران وقت کسی آمدہ سلام میگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمدہ تحیہ سلام گفتہ ست یکبار ازان حالت افاقت میشود گمان می بریم کہ ہنوز زندہ ایم و ازینجا رخت سفر بربستہ ۔ در وقت ظہور فنا آنقدر رویۂ قصور غالب می آید کہ خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچہ فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروحہ جنبانی میکرد بخشونت تمام منع کردند روز دوم خود امر نمودند کہ برخیز یہ مروحہ بجنبانید فرمودند دیروز نسبت فنائیہ ظہور میداشت پنداشتم کہ شما از روی استہزا یادمی نمائید پس بخشونت منع نمودم دینوقت نسبت بقائیہ ظاہر ست و تجلی عظمت و کبریاء الہی بر باطن جلوہ گر گشتہ اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق این مرتبہ ادا نکردہ باشد ۔ شناخت تجلیات الہیہ کہ متصل بر بواطن ارباب محبت و معرفت وارد می شود امری دشوار ست نظر بصیرت تیز می باید تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد ۔ بعد حصول مقامات طریقہ احوال سالک مثل مرقع تصویرات مختلف میگردد گاہی نسبت مقامی ظہور نمودہ در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاہی نسبت مقامی دیگر پرتو انداز گردیدہ حالتی دیگر بروی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیہ بکمالات

وفوق آن میرسد از لطافت وبیرنگی تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت وصفا در جمیع مقامات
سافله موثر گردیده کیفیات را مستور می سازد وواقعات ومنامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود
نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت ونکارت محض ست در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی ودوام توجه بمبدأ
فیاض باید پرداخت واوقات باداء اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت وصفاء
نسبت وحضور وآگاهی ست - از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن واشراف ملک وملکوت دنظر موسبت
دلها را نواختن دست میدهد واز کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت واز کثرت درود واقعات نیک از
کثرت نوافل انکسار وشکست دلی واز کثرت تلاوت نور وصفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید ست
در طریقه ومحض تکرار لفظ سرمایه ثواب آخرت ومکفر سیئات ست - ذکر نفی واثبات بحبس نفس کم از سه
صدبار فائده نمی بخشد وزیاده هر قدر باشد مفید تر ست حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند
مفید میگفتند اما دوام ذکر ووقوف قلبی وتوجه بمبدأ فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالیٰ عنه
هوش در دم اول بذکر دل ضرور ست چون ذکر قوت گیرد وآواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس
توجه وآگهی بذات الٰهی باید داشت با حفظ خواطر از باطن ومجرد خطور خطره دل را باید گرفت تا وساوس حدیث
نفس هنگامه برپا نکند مانع از ورود فیض هجوم خواطر ست کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه الٰهی ست
ونفی واثبات جهت سلوک وقطع مسافت راه فائده دارد - ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه
ولایت محظوظ می نماید ودر کمالات نبوت یافت جز نکارت وجهالت وصف باطن نیست اما در مقامات
فوق اگرچه لطافت وبیرنگی لازم ست فی الجمله دست ادراک میرسد - لطافت وبیرنگی نسبت مجددیه
سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمالات میرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه نماید
ان شاء الله تعالیٰ اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه بخواهیم رسانید مقصود باخدا
بودن واتباع سنت نمودن ست وآن در هر مقام حاصل ست برد یقین وطمانینت از بیش طلب
که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود اتصال بی کیف بمقصود پیدا می شود ؎ اتصالی بے
تکیف بی قیاس ؞ هست رب الناس را با جان ناس ؞ در هیچ ذوقی وشوقی وحضوری بآن نمیرسد - راه
وصول بکمالات قریب ست که سد دو گرد در طریق طالبات سلوک ماند درین آخر زمان مستعد(؟)

از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد

که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از اصحاب فقیر باخلاص

و قدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق ان فائز گردد و بمقامات عالیه مجددیه

رسیدن سخت تعذر دارد کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پس

بگفتن بشارات به خدا افتراست و سالک را مغرور نباید نمود تغیر حالات و ورود واردات و دوام توجه الی الله

و جمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعمای الهی ست نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم

و تیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات همان نسبت

شریفه جذب فرمای ارباب طلب ست لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوت

و فوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک زود تر ترقی می نماید تاثیر

گرم که بیتابی شوق می بخشد بسیار مفید ست اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینت بود کما لا یخفی لهذا اصحاب

را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیدا شده —

علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم ست - علم حدیث

جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک ست از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق

حسن پیدا می شود عجب ست که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة آن معلوم

و بچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطا ایران راه نیست بعمل نمی آرند و روایت فقه که ناقلان آن قضاة

و مفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه میرسد بمجتهد که خطا و صواب

ازشان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا نکاح سنت انبیاست

علیهم الصلوة اما درینوقت که حلال مفقود ست و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری

میباشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عزوبت و تجرید در حق سالکان راه اولیست

باید که از رزق ساختن و بعبادات دلی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ ارث و وارث نگذاشتن

دولتی ست بس بزرگ و شریف و در حدیث ست قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اغبط

اولیائی عندی المؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه

علم نحو و صرف و غیره [illegible]
علم و [illegible] زبانی [illegible]
[illegible] ست ۱۲

في السر وكان في الناس لا يشار اليه بالاصابع وكان رزقه كفافا فصبر على ذلك ثم نفض
بيده فقال عجلت منيته قلت بواكيه قل تراثه رواه احمد والترمذي وابن ماجه
بارها شرف زیارت حبیب خدا صلی الله علیه وسلم دریافته ایم وعنایات کثیره بحال خود دیده ور مرتبه
اخیر که سعادت زیارت آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمده فرمودند بیایید
که ما وشما شانهای خود را باهم بسپاییم تعبیر این خواب هیچ بخاطر نمی آید یکبار بجمال جهان آرای سرور کائنات
علیه افضل الصلوة والتحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیده ام وراحت نفس مبارک
بمن میرسد درین اثنا من تشنه شدم وپیرزادگان سرهندی درانجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر بآوردن آب
نمودند بنده عرض کردم یا رسول الله آنها پیرزادهای من اند فرمودند امتثال امر ما می نمایند پس عزیزی
از آنها آب آورد ومن سیر خوردم عرض کردم یا رسول الله حضرت در حق مجدد الف ثانی چه میفرمایند
فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول الله مکتوبات ایشان بنظر مبارک
گذشته است فرمودند اگر چیزی یاد ست بخوانید بنده این عبارت بعضی مکتوب ایشان انه تعالی وراء
الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند وحظها فرمودند۔ فرمودند باز بخوانید باز این عبارت
عرض نمودم زیاده تر تحسین نمودند واین حالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان پگاه آمده گفت
من امشب خوابی دیده ام که شما رویای خوابی دیده اید آن رویا کدام ست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار
متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من خود را سراپا نور وحضور دریافتم واز
کیفیتهای این خواب که بهتر از امر بیداری ست تا چند روز هیچ عطش واشتها نبود۔ در منامی دیدم
که در صحرای وسیع چبوتره ایست کلان واولیا بسیار در آنجا حلقه مراقبه دارند ودر وسط حلقه حضرت خواجه
نقشبند دو زانو وحضرت جنید قدس الله اسرارهما محتبی نشسته اند وآثار استغنا از ماسوا وکیفیات
حالات فنا بر سید الطائفه ظاهر ست همه کس از انجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المؤمنین
علی مرتضی رضی الله تعالی عنه پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سر وپا برهنه ژولیده
مو همراه حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع وتعظیم گرفته اند گفتم این
کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی ست انجا حجره مصفا در کمال نورانیت ظاهر شد همه عزیزان

دران حجره درآمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین ست بتقریب عرس تشریف
بروند - وقتیکه فنا و نیستی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد
خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان و بی شعوری لازم حال او میشود در ایامی که فقیر را فنای قلبی بتوجهات
حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت در واقعه می بینم که سر من
از تن جدا شد اما کلمهٔ طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام تجهیز و تکفین من می نمایند پس جنازه
برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست
تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نکیر بوضعی که در حدیث
ثابت ست آمده و دندانی بر زمین زده درون قبر درآمدند و جان مرا با نعش علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده
رفتند و من در قبر بآرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من ازین جهان درگذشتم و مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند
که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح من
با ایشانست درینوقت رباعی خود بیاد آمد رباعی مظهر تشویش چشم و گوشی نشوی * سرمایهٔ جوش و خروشی
نشوی * باید که بپای خود روی تا سر گور * ای جوهر پاک بار دوشی نشوی * از فرط محبت که فقیر را بجناب
امیرالمومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت ست و سرمنشا نسبت علیه نقشبندیه ایشان اند
اگر بمقتضای بشریت غشاوه (پرده ۱۲) بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات ایشان
رفع کدورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع
فرمودند مالائق اینهمه ستایش نیستم - نسبت ما بجناب امیرالمومنین حضرت علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر
را نیازی خاص بآنجناب ثابت ست در وقت عروض عارضهٔ جسمانی توجه بآنحضرت واقع میشود و سبب
حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست ؎ فروغ چشم آگاهی امیرالمومنین حیدر * ترا انگشت
ید اللهی امیرالمومنین حیدر * بجناب ایشان عرض نمودم نوازشها فرمودند - محبت ائمه اهل بیت اطهار رضی الله
تعالی عنهم موجب ایمان و سرمایه بقای تصدیق و ایقان ست هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم
وسیله نجات نداریم ؎ نکرد مظهر طاعتی و رفت بخاک * نجات خود بتولای بوتراب گذاشت * معارف
حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت ست و حاشا که اعتراضات وارد نموده اند ایشان خود

جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و لباکلمات که ارباب ظاهر بر آن گرفتها می نمایند از اولیاء کرام همه از رشد و بی تاویل درست نمی شود پس هر تاویلی که در چنین سخنها کرده میشود از غلبه احوال یا از عدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا امر الهی باظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبد الحق محدث رحمة الله علیه اگرچه در اوائل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین خلیفه حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته که درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز ست و اصلا پرده بشریت و غشاوه جبلیت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود و بر باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب مبدل الاحوال شاید ظاهر بنیان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال ست انتهی و رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت ایشان ست انبیاء کرام را علیهم السلام یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوة در محصب اتروا فرمودند مخلصان در رفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل رد شبهات رساله میرزا محمد بیگ بدخشی ست که در مکه شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چهار مذهب رسانیده. فیض الهی بی نهایت ست و بمقتضای استعداد هر یکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی متاخران را باقتضای حکمت بالغه خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض مروی نیست در انبیاء علیهم السلام تفاضل ثابت ست و در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت مجدد بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقه ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین ست کسیکه بآن مقامات نرسیده استبعاد آن مینماید از جهل خود معذور ست ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم باوجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و نسبتها شوق و ذوق و جذبه و استغراق نبودند. حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید نور حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده رفتند ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما بانکار آمدید یا باقرار گفتند بجهت استعذار از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند. حضرت شیخ عبد الاحد استفاده

از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر سید السنن رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی فرقی
نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابراند چنانچه دو دانه تسبیح متصل امام واقع میشود اما الله تعالی
مارا امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که لائق مقام خلت است
بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بسیار و در کمالات نبوت
و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات
خصوصه حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم - در اول که تلقین توبه بطالبان
مینمودم بر توبه نصوح تاکید و مبالغه میکردم - شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال
فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند و یرا حالت عجیب رو داد برخاسته مزامیر را شکست
و از نامشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه اینست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید
ازان روز تعرض از استیفار حق توبه بگذاشتم که توبه مجمل کافیست و توبه نصوح بر وقت حاصل میشود -
گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت یافتید که آنرا اختیار
کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی ست و آنچه منطبق بقطعی ست
نیز قطعی از ممارست اشتغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار
این طریقه می افزاید - همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که بمزاج شما شورش
عشق غالب ست و طبیعت باشعار عاشقانه راغب انچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست
و باواز جهر وغیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه
گفت درینصورت ناچاریست مرا از سوال متعنتانه او غضب آمد میخواستم که ریشش گرفته بر سنگی زنم نفعتهٔ
غائب شد - شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد برخاسته بودند آوازنی
بگوش ایشان رسیده بی تابانه بیخود افتادند ضربی بدست مبارک ایشان آمده فرمودند مردم ما بیدرد
میگویند بیدرد ایشانند که بر تاثیر سماع صبر می نمایند - بزرگی ازین طریقه در راهی میرفت آواز سماع
بگوشش رسید تاب نیاورده بنشست و شورش را ضبط مینمود حدت گرمی کاسه سر را بشگافت
گفت سماع مهلک ست ازین سبب حرام گردیده - در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید

رحمۃ اللہ علیہما ہر روز چہار صد کس درویش بجہت استفادہ جمع می آمدند و موافق فرمایش طعامہا پختہ میشد و با وجود اینہمہ تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند کہ مدار این طریقہ برہمت و توجہ مرشدست یکی از ارباب این طریقہ خواست کہ تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقہ حاجت باینچنین اعمال نیست کہ بزرگان ما بنای کار بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نہادہ اند ثمرۂ زہد و مجاہدات شاقہ خرق عادات و تصرفات ست و حاصل دوام ذکر توجہ الی اللہ و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاہر بین را نظر بر ظہور خرق عادات بود و خواص معنی آگاہ را مراد تصفیہ قلبی و نسبت مع اللہ باشد۔ حضرت محمد صدیق پیر حضرت حافظ سعد اللہ رحمۃ اللہ علیہما بدیدن یکی از اولاد و امجاد حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالی عنہ رفتند وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاہری خود بتعظیم ایشان نپرداخت اصحاب ایشان ازین بے ادبی ناخوش شدہ بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف ہمت ایشان طریقہ نقشبندیہ از ایشان گرفت و بحالات نیک رسید اقربای او از رجوع باین طریقہ ناپسند آمد گفتند طریقہ آبا و کرام خود گذاشتہ طریقہ دیگران اختیار کردید گفت خدا نہ قادری است و نہ چشتی ہر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم جنازہ حضرت محمد صدیق رحمۃ اللہ علیہ بسرہند بردہ دفن کردند در راہ وقت اذان جواب اذان از جنازہ ایشان مسموع گشت۔ یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہ ناسزا گفت ایشان صبر کردند معلوم نمودند کہ غیرت الہی در صدد انتقام اوست حرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند کہ آن بے ادب را سر چنگی زند وی توقف نمود ناگہان آن زن بیفتاد و بمرد بآن متوقف خطاب نمودہ عتاب کردند کہ خون او برگردن تو شد اگر امتثال امر ما میکردی آن بے ادب جان نمیداد و بسلامت میماند۔ امتثال امر مشائخ بے توقف باید نمود کہ در ضمن آن حکمتہا مضمر باشد۔ شاہ گلشن از خلفای حضرت شیخ عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہما بکمال زہد و ریاضت موصوف بودند میتوان گفت کہ محل غبط سالکان خانقاہ حضرت جنید اند رحمۃ اللہ علیہ میگفتند کہ مرا بعد سہ روز اندیشہ خوردن در طبیعت پیدا میشود در وقت شدت جوع برگ درختان یا آنچہ از پوست خیار و خربزہ می یافتند در آب پاک کردہ میخوردند کہنہ گلیمی بود کہ تا سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزہ در شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی عرض نمود کہ درینجا چاہیست آب سرد و شیرین دارد فرمودند از چندین سال ما درین مسجد سکونت

داریم هرگز در وهم ما هم نیامده که در پنجا چاه است وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود و یکبار شخصی صره
دینار بهدیه ایشان فرستاد فوراً برخاستند که برما حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمدند گفتند سائلی
سوال کرد آن صره باو دادم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادا زکوة نمایند که در ادای
هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود و هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه
خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب زر بچه کار می آید که خزینه فقرا باب الله الله است سبحانه سبحانه از
فقرا مداری رقص و شغب داشتند در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل
کمال خواهد بود یکی از انها نزدیک آمده گفت ؎ خاکساران جهان را بحقارت منگر ❊ توچه دانی که درین
گرد سواری باشد ❊ انکار هیچکس نباید نمود درین صور معانی حقیقت جلوه گر ست - نواب مکرم خان
رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفادهٔ کمالات باطنی دارند - روزی
عالمگیر بادشاه از ایشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام
عمر همانست باقی وبال آخرت است ❊ اوقات همان بود که با یار بسر رفت ❊ باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود ❊
در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه
باینهمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان انقدر نور
باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم دوگانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم
و ظهور انوار نسبت تمام اجزای ایشان نور شده بود مثنوی از محبت مسها زرین شود ❊ از محبت تلخها
شیرین شود ❊ از محبت سرکه ها مل میشود ❊ از محبت خارها گل میشود ❊ ایشان بجناب پیر خود نوشتند
که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب ست و موجب انفعال میشود در جواب
برنگاشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول ست و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت ست
می شود فرد چون دیده عقل آمد احوال ❊ معبود تو سر پیست اول وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک
کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فراست دریافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر من
بیارید وسیله من بدرگاه الهی ذات ایشانست در انوار نسبت قدمای نقشبندیه و انوار نسبت احمد
فرقها ست و در کیفیات نیز تفاوتها ست و اتفاقی که پیر بکمال مستفید خود ولد را از پیران پیر کم ظاهر

که اینجا بسبب قرب ایدان معیتی قوی متحقق ست - روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب مکرم خان که در یکجا واقع ست رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی ست اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت ولمعان امتیاز تمام وارد از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را با خود بردند رحمة الله علیهم - در توسل بجناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه حبل المتین ست که بمراتب قرب فائز میگرداند مستفید اگر فیضی حاصل نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقهٔ علیهٔ ایشان بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبذول نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست مغلان و صحرا یا وقت خواب اسباب و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان می شود و درینباب حکایات بسیارست تحریر آن باطالت میرساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفاتهامی نمایند حضرت خواجه قطب الدین را در شهود شان استغراق بسیارست حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بما سوا الله نیست رحمة الله علیهم غرض وقوف نسبت این اکابر بمرتبه ایست که زبان از تقریر آن لال ست بلکه در مقابله نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که ما مردم را ازین راه بهره نیست - سر مزار امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر نشد بعد از امتداد بسیار دفعةً نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعةً در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز گردیدند همچنین ست احوال شهیدان که در راه حق دفعةً جان فدا نمودند دفعةً جذبات عنایات الهی ایشان را بمقامات قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله طریقه جدیده بیان نموده اند و در تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علماء ربانی اند مثل

ایشان و محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نو بیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیا
خدمت را می شناسیم و بآنها ملاقات میشود اما اظهار ایشان مرضی الهی نیست - با قطب لشکر نادر شاه ملاقات
شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهوری بایست با وی گفتم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده
آورده گفت - قاضی رفتنی بود لهذا دیر آمد والا در یکساعت رفتن و آمدن من می شود - یکبار مبلغی از زر
برای نکاح دختر فقیری در کار بود در نیم شب او در قلعه رفته از بالین محمد شاه بادشاه که هر شب صره هزار روپیه
برائے صرف ساکین خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صره گرفته برداشت بادشاه را خبر بشد بپنداشت
مگر و زد ست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت ... دیگر طلب نمایم فرمود همین قدر
کافی است - از جمیع اعمال ما از غیر دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشائخ ... م رحمة الله علیهم نیست هر عمل را
کیفیتی دیگر ست و جامع کیفیات نماز ست که متضمن انوار اذکار از تلا ... و تسبیح و درود و استغفار ست و صحیح
و اصیل ترین حالات که با حوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل ... شود اگر آداب آن کما حقه بجا آورده
شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی ست ... حروف و تحسین صوت خود می
باید نمود و در جهر متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود و قهاو ... میدهد - در رمضان المبارک ترقیات
نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب ست و الا روزه جز فاقه بیش نیست
جهد باید نمود تا رضای این ماه و ادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردے
پارسا دید پرسید شما از اهل صیام راضی میروید گفت باضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر حجة الله نقشبند
رحمة الله علیه که بعذر مرض روزه نتوانستند گرفت اما از جهت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم
مردم مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا هلال فیوض این شهر
طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را
منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان
گشت - شب قدر بر سبیل بدلیت در شبی از شبهای اوتار می شود و بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب
بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول ست برکات بسیار دریافت میشود و گاهی
شب قدر درین تاریخ نیز میشود و جمعیت و حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از مجربات ست که اگر درین ماه

قصوری و فتوری راه یافته در تمام سال اثران میماند بنده شنیدم زبانی استاد خود که از حدیث شریف مستفاد میگردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت میگذرد در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت محظوظ میدارد حضرت شیخ رحمة الله علیه در هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند کسانی که بمقامات اجازت طریقه میرسیدند درین ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سرفراز می نمودند و تاکید میکردند که درین اوقات مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که از برکات صیام نسبت های عزیزان کثیر الانوار و پر از لمعان گردیده - افسوس که تمام سال چرا رمضان نشده اگرچه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این وعده انا اجزی به خالی نیست - لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام صحیح ست و سر مو خلافی ندارد و کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطای واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود فرمودند در دید شما خطا رفته است انچه ما گفتیم صحیح ست الحق چندروز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید والا انوار آن مقام در باطن سالک عیان می بیند باز متوقع الهام میشود و باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید و حالات کیفیات در باطن او جدیده رو داد پس بشارت آن مقام میگوییم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم رسیده است بعرض وقوف نه آنکه نسبت باطن مثل اولیا متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید اگر بر ذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضا پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت مستفیدان توجهی الی الله و انقطاعی از ما سوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها نشسته تعمیر اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدأ فیاض بخلی نیست قصور در همم سالکان است یکی از اجله نعمای الهی در باره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر را درینوقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان راه تا غایت این طریقه از بزرگان این خاندان که درینوقت ارشاد طالبان مینمایند امتیاز بخشید - خواطر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم که در چه باب خطور می نماید ما فقیریم مقدور بدا وا نداریم بتوسل بجناب پیران کبار سلب امراض می نماییم

وبعنایت الٰہی انہمار اشفا حاصل میشود یکبار بی زاد و راحلہ بسفر میر فتح اللہ تعالیٰ در ہر منزل از دست بیگانگان سامان ضروری مہیا می نمود ناگہان در راه بارانی شدید نازل شد ہوا سرد بود و رفقا ایذا کشیدند دعا نمودم الٰہی باران گرد بر گرد ما ببارد و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد۔ در اوائل حال مردم را کہ طریقہ از من گرفتہ بودند از اظہار نام خود منع کرده بودم کہ پیش ہر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ سعد اللہ رحمۃ اللہ علیہ از محمد رفیع پرسیدند کہ شما طریقہ از کہ گرفتہ اید وی گفت از بزرگان خود بالیستی کہ روبروی آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم کہ مشائخ طریقہ تا حضرت ابابکر صدیق رضوان اللہ علیہم از وی برگشتند در دو سہ روز ہلاک شد مزاج فقیر نازک ست و غضب اور نہایت شدت و ہمچنین شایان ہدایت و ارشاد نیست سالہا دعا نمودیم تا اللہ تعالیٰ تیغ غضب مارا کند فرمود اما جذب غضب چنانچہ باید نرفتہ است و مغضوب علیہ را البتہ ایذا میرسد و نسبت باطنش تباه می شود بمجرد غضب نسبت دی مثل شہاب ثاقب از مقام خود فرود می آید و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنہ مانند ہوای آتشین بفوق میرود ہر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونہ است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان شرائط عدم اجابت آن اولیست زیرا کہ یاران زمانہ بیشتر از ضیق معاشی در حالت گرفتاری بسیار معذور وبی مقدور ند بضیافت چہ رسد بتکلف زر سودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشروعیت ضیافت اینطور معلوم و فقیر بیشتر سفرہای اینطور ضیافت از راه تجربہ و نور فراست دریافتہ ترک آن نموده کہ المومن لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است **اول** آنکہ صاحب نیاز از اشراف و نجیب باشد **دوم** آنکہ با دنیاداران کہ محل شبہ اند چندان اختلاط ندارد **سوم** آنکہ اندک صلاح و تقوی ہم دارد **چہارم** آنکہ حرام را از حلال بشناسد **پنجم** آنکہ از دوار غصب و نہیب تازه دارد نشده باشد **ششم** آنکہ از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باینطور کہ از صمیم قلب بداند کہ اگر حضرت این نیاز قبول خواہند فرمود مارا ممنون و مرہون خواہند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتد اگرچہ حق سبحانہ و تعالیٰ مارا فراستی عطا فرموده است کہ از نور آن اینطور دقائق خفیہ ظاہر میشود و خلاف این عقیده مقبول نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبہ ابدال را از غیر ابدال با آنکہ مستور الحال میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود نا امید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیاداران دوم سوء اعتقاد

[illegible]

با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد بشرط صلاح نیت و محافظت نسبت و تتبع
مستفوضه حق ست سبحانه از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده اگر میکرد بمقدار پر پشه در
نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان یغما میشد - الحمد لله که دنیاداران اینوقت با فقرا
سری ندارند والا ایشان را نه حال میماند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد
رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه
باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت
این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای
الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هرچند
اغنیا با ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای اینوقت ما اکثر
ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این
درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقرا حارس و حافظ است
جائیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در آن جا سر نهاده
و حضرت صدیق اکبر جائیکه قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد
جائیکه قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت
توجه گونه حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده
که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه
بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید
خود اظهار میکند محمول بر دعوای کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن
ماموریم وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق
شکر آن تلف کرده باشد مثلا شخصی طویل القامت ست در وقت بیان خود را قصیر القامت میگوید
و اگر گوید دروغ گفته باشد -

نصائح و وصایا

طریق ورع و تقوی پیش گیر و متابعت مصطفی بجان بپذیر صلی اللہ علیہ وسلم احوال خود بر کتاب و سنت
عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انکار و اگر مخالف ست مردود پندار بالتزام عقیدہ اہل سنت
وجماعت حدیث و فقہ آموز و در صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی والا گاہی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل بہ نیت اتباع حبیب خدا یا بمحض رضا رسوے
اختیار کن و دل را از اعراض ہر دو جہان بیزار کن علت چیست کہ آنرا در معرض بیع آری استطاعت
از کیست کہ آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر کہ سرمایہ درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا آنچہ گیری مختصر گیر کہ حطام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت و ذکر
خدا خود را گرم ساز عمل امروز بفردا میفگن از در صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بیفزا کہ دوستی دوستان
خداست موجب قرب خدا و حضور پیر التفات بغیر منما در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن ست
اوقات بصبر و توکل بسر کن و اندیشہ التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار و موت یقین و صدق
وعدہ او را سرمایہ خلوت انکار در دل تو اگر تردد نیست عزلت می باید کہ رزق بوقت معین خود می آید اگر
اندیشہ عیال تشویش فرماست تشبث باسباب سنت انبیاست علیہم السلام وجہ معین کہ دل را بر آن
اعتماد نبود منافی توکل و سبیل ارشاد نبود راس المال فقر فراغ بال و جمعیت خاطر ست و ولی وارستہ
در انتظار مقصود ناظر مباد جمعیت بتفرقہ بدل شود و در توجہ و یکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشہ گیر
حرص و طمع از دل برگیر از یار و اغیار نا امید باش و بود و نابود شان یکی شناس و ہیچکس بچشم حقارت
منگر و خود را از ہمہ کمتر و قاصر شمر در راہ طلب مولی کبر از سر بنہ غرور از کف برون دہ از ینجا گفتہ اند درویشی
آنست کہ آنچہ در سر داری بنہی و از آنچہ بر سر آید نجہی و از اندیشہ دی و فردا برہی بر طاعت و عبادت خود
منازو دیدہ قصور و نیستی را سرمایہ خود ساز۔ مخالفت نفس چندانکہ بود زیباست اما نہ آنقدر کہ تنگ آید
و نشاط شوق در طاعت نیفزاید۔ گاہی با او مواسات باید نمود کہ رضا نفس مومن موجب ثواب
میگردد یکبار نفس فقیر متمثل گردیدہ آرزو کرد ہر کہ مرا انگبین طعام بخوراند ہر مقصود یکہ دارد برآید اتفاقاً
درانوقت کسی نبود کہ با او گفتہ شود باز بعد مدتی متشکل گشتہ التماس طعامی نمود شخصی درانوقت حاضر بود
بادہ فقیر آن طعام مہیا نمود عقدہ مشکل داشت کہ بناخن ہیچ تدبیر وا نمیشد باین عمل منحل گشت۔ طعام

اگر بنیت ادای شکر با مزه سازند احسن می نماید که در صورت بیمزگی شکر از ته دل نمی برآید۔ طعام لذیذ را با
آب بیمزه ساختن نعمت الهی را بخاک انداختن ست پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند
واگر رغبتی نمی بود دست باز می نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند
و گویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوسة الوجه شکری که محض بر زبان بود شعبه صبرست
که تلخی آن در جان بود۔ بزیارت مزارات اولیا دریوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را باتحاف ثواب
تحفه فاتحه درود بجناب الهی وسیله سازکه سعادت ظاهر و باطن ازینمعنی حاصل ست اما مبتدیان را بغیر تصفیه
قلبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر ست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور
بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولیست و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که اینمعنی مستلزم سوال
خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از اثر دعام مردم میگردد و زر نقد بخفیه بارباب احتیاج دادن اسرع ست
بثواب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی و طهارت بیارا و بر ملازمت عقیده اهل سنت
و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدر باد همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول
واگر رد افتد مردود و بر حدیثی صحیح که از نظر گذرد حتی الامکان بر مواظبت عمل آن بکوش و الا هر قدر که توانی بر آن
عمل نمای اگرچه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمانی و آنرا لزوم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود۔ فقیر
در نیمه سال عمر کسب نموده صفائی وقت ست و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب سر گرم
و مقید باید بود ؎ کار مردان روشنی و گرمی ست * کار دونان حیله و بی شرمیست ہر چه گیر مختصر گیر و هر جا
باش با خدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که بسبب
تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود ست مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد
درینصورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چرا که به یقین میداند
که من همان یک سیرم که بودم اینکه نیم سیر میگوید کافرست و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت
و طریقت مستقیم دار و در صحبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش و در حضور پیر متوجه بغیر نباید بود و التفات
بکس نباید نمود اگرچه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل ست که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق
قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات بدو نکرد و چون آن

شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب وی بگو

بیت من گم شده ام مرا مجوئید ٭ از گم شدگان سخن نگوئید ٭ راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد

واصلا محتاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف حق ست سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق وجه

معین بی سوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز آن مقبول نه

درین جزو زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی ست و راس المال صوفیه همین جمعیت ست بقوت کفاف

قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد و از اجل نعمای الهی برین فقیر دو چیزست که زندگانی بدان

خوش میگذرد یکی هر چه می باید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از زمین دل مستاصل و ناپیدا میگردد

از یار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد **فرد** نومیدی از مطالب کلفت

زدای من شد ٭ هر کار بسته آخر مشکل کشای من شد ٭ تا تواند نیک و بد را بچشم احتقار ننگرد اگرچه سگ

دگر چه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است

فرد انفعال جرم بهتر از غرور طاعت ست ٭ مظهر ادوار حقیقت بر نماز خود مناز ٭ مخالفت

نفس چندانکه تواند کند زیباست **فرد** نفس اژدرها ست این کی مرده ست ٭ از غم بی آلتی

افسرده ست ٭ لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد

و از بیطاقتی راه ضجرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاری که مقصود بالذات ست باز دارد باید که گاه

بیگاه با او بسازد و بآرزو برساند که آخر نفس مومن ست خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هر چه

طلبد همان وقت او را بدهد بلکه باینطور هر چه خواهد و تمنای آن کند اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب لا

باز وعده دهد اگر بایستد فبها و اگر باز متقاضی شود همچنین او را ربیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش

کند چون داند که هرگز از آرزو باز نمی ایستد و تخلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد او را بدهد بشرطیکه

مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس فقیر یکبار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر

حاضر شد و تمنای شیر و برنج نمود و گفت هر گاه اینوقت مرا بشکم خورانند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این

قصه را از عزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمت

او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم دو شیر و برنج

مهیا کرده پیش من آورد و آنرا بخورانید بعد از چند روز آنعزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد از برکت این عمل حق سبحانه وتعالی حاجت روا کرد ـ طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصالح گونه اگر بامزه سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکه طعام بامزه ولذیذ را از خلط آب بیمزه میکنند عجب می نماید زیراکه از طعام بیمزه شکر از دل او نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر ست نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن شکر از انشعاب صبر ست که معنی آن حبس النفس ست پس اینمعنی مستلزم خلاف شکر و منافی اتباع سنت ست که برای مخالفت نفس سخت تر چیزی از آن نیست و حق تلقی تجلی خاص آن طعام علاوه وحق سبحانه تعالے مارا بر دقائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده ست که اگر خواهد که حبیب من بر و طاقت ندارد مگر بزور که آن امر دیگر ست بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیار ست و فتوحات باشد مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید ست و سزاوار نه زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند و بسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند **فرد** خر عیسیٰ اگر بمکه رود ✤ چون بیاید هنوز خر باشد ✤ مگر هر که لطیفه روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس او را زیارت مضائقه ندارد بلکه سودمند خواهد افتاد زیراکه از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلاواسطه خواهد نمود چنانچه حضرت خواجه عبیدالله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاءالدین غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاءالدین محمد نقشبند اند قدس الله سره ملاقات و اختلاط داشتم روزی بکمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت نیز غنیمت ست اگرچه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند که گر به زنده به از شیر مرده ـ **قطعه** تا کے بزیارت مقابر ✤ عمری گذرانی ای فسرده ✤ یک گربه زنده پیش عارف ✤ بهتر ز هزار شیر مرده ✤ حضرت خواجه علاءالدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و اولیست از مجاورت خلق او عز وجل و این بیت بر زبان مبارک بسیار گذشتی **بیت** تو تا کی گور مردان را پرستی ✤ بگرد کار مردان گرد و رستی ✤ مقصود از زیارت مشاهـ

اکابر دین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین می باید کہ توجہ بحق سبحانہ باشد و روح آن برگزیدہ حضرت حق وسیلہ
کمال توجہ بحق گردد چنانچہ در حال تواضع با خلق باید کہ ہرچند تواضع ظاہر با خلق بود بتحقیقت با حق سبحانہ
باشد زیرا کہ تواضع با خلق آنگاہ پسندیدہ افتد کہ مر خدای را عز و جل باشد بایں معنی کہ آنرا مظاہر آثار قدرت
و حکمت بیند و الا آن صنعت ست نہ تواضع انتہی۔ بر رسمیات عرفی از عرس وغیرہ مقید نباید شد کہ در
ارتکاب آن شناعت بسیارست یکی التزام خلاف حضرات این طریقہ کہ از قید رسمیات خارج ست دوم
استلزام سوال از خیمہ و فرش وغیرہ سوم لزوم اسراف در اخراجات چراغان چہارم تضییع اوقات
کہ محافظت آن ضرورست پنجم شکایت مردم از نشیب و فراز مجالس و قصور در اہتمام حفظ
مراتب از کثرت و ازدحام ششم در استمرار این رسمیات گاہ ارتکاب استقراض زر سود می شود
کہ آن در شریعت حرام است زیرا کہ درین زمانہ پر فتنہ اسباب معاش فقرا ہموارہ بہ نہج مساوی و ترک
عادت رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوارست بنا بر اضطرار محتاج بقرض شدہ رسم بجا می آرند ہفتم
نیاز غیر مشروع قبول نخواہد افتاد زیرا کہ ان اللہ طیبٌ لا یقبل الا الطیب و نیز در حدیث آمدہ
صدقہ کہ در راہ خدای تعالیٰ دادہ میشود اول در دست حق سبحانہ و تعالیٰ می افتد بعد ازان بدست آن
مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالیٰ چگونہ باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد از ینجاست
کہ معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی اللہ تعالیٰ عنہم اجمعین چنین بود کہ بروز عرس گاہ در خانہ میگفتند
کہ امروز قدری در طعام معمول اضافہ باید کرد و از یاران ہرکہ در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند کہ
امروز ہمین جا چیزی تناول نمایند زر نقد اگرچہ قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن کہ حوائج کثیرہ
بآن سر انجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی اسرع ست بنفع و اسبق است بوصول راحت بدل
دعای حزب البحر ہر روز میخواندہ باشند و سورہ لایلاف یکصد و یکبار یا یازدہ بار درود اول و آخر پنج بار
بعد نماز فجر برای دفع شر مجرب ست و ختم حضرت خواجہا و ختم حضرت مجدد رضی اللہ عنہم نیز اگر یاران جمع آیند
بعد از حلقہ صبح بر آن مواظبت نمایند کہ از معمولات مشایخ ست و فائدہ بسیار و برکت بیشمار دارد مدار کار
طریقہ این حضرات استقامت ست کہ فوق کرامت ست فرد براہل استقامت فیض نازل
میشود مظہر ہمیدانی تجلی گردد و طور میگردد + کشف را درین راہ بار نیست و کرامت را اعتبار نہ و جد سماع

۵ یعنی ایصال ثواب با فعال خیر و
طریق ختم خواجہا چنانچہ مقصدی کہ خواندہ باید کرد اول دست بردارند سورہ فاتحہ یکبار بعد ازان سورہ فاتحہ با بسم اللہ ہفت بار درود صد بار بعد ازان الم نشرح با بسم اللہ ہفتاد و نہ بار بعدہ سورہ اخلاص با بسم اللہ ہزار و یکبار باز سورہ فاتحہ با بسم اللہ ہفت بار درود صد بار بعدہ

۶ یعنی رسمیات عرفی ...

قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی
این بزرگان به بیعت و رسوم نه در تسبب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه در پیش
اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه از ینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمود
که درمیان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب ست چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی
هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند از ینجاست که سماع
و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع فرموده اند
و ثمراتی که مترتب شود التفات بان نموده روزی بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
بسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر
نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه
حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت ست
نکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجد
چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج ست اهل استدراج
را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید
حکمای یونان و براهمه هند و رهیمنی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است با اجتناب
از امور محرمه و مشتبهه۔ حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه
از ذوق وجد و سماع که دران جوار میشد حالت بیخودی آمد یکبار بر زمین افتادند و ضرب شدید بر دست
مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند و مردم بعیادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب
سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که عنقریب رشته حیاتم
منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید تا آنکه بکثرت میل سماع میدارند چه طور زندگی بسر
می برند پس انصاف باید کرد که ما نه بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذوراند که از درد درونی ما خبر ندارند

اگرچه در ظاهر همچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش کده باطن ما از سوز درد و غم شعله زن است ؎ با همه کس

در میان و ز همه کس برکران ٭ سوختن و ساختن وین فقیر ست و بس ٭ لهذا میل بوجد و سماع نمی آریم

و خندرات درد و غم را مو کشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقه ما منسوب بحضرت صدیق ست رضی الله

تعالی عنه که بظاهر مزین بکمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات

سنگریزه ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگر خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت

عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جابجا سوخته و سیاه شده است

سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد آهی میکشیدند از اثر دود حرارت و گرمی آن سقف

این خانه سوخته و سیاه شده ؎ از درون شو آشنا و ز برون بیگانه باش ٭ اینچنین زیبا روش

کم می بود اندر جهان ٭ بزرگی از طریقه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع برگوش ذوقش رسید

و از دل بیرون گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع بیت المال مهلک ست لهذا احترام

فقیر را در باب سماع دلیلی قوی بهم رسیده که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی ست

و آن اینست السماع یورث الرقة و الرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب

الرحمة با این همه ارباب سماع فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه

و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون

پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسله حضرات علیه نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور

مذاق طینت عشق و عاشقی نزاکتهای اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا جرأت بر انکار

احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السکاری معذورون بمقام سماع از ظهور وجد

و حال در غلبه سکر معذورند و ارباب صحو که از آداب در بار واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان

بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عالیه نقشبندیه مجددیه که از اتباع سنت نصیب وافر دارند اصلاً

خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم درین باب آنست که نه انکار آن دارد و نه ارتکاب و قول

حضرت خواجه بزرگ هم مؤید همین معنی ست که نه انکار میکنم و نه این کار ـ مرید را خاصیت مگس می باید

هر چند دور کنند دور نشود قول شیخ الاسلام عبد الله انصاری ست هر که استاد ترا رنجه دارد و تو از

له مویداوست شعر منسوب آن جناب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره الاقدس مشهورست در باره سماع ... ۱۲

رنجه نباشی سگ به از تو بود ـ اگر کسی رجوع بطریقه ترد تو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور نباید نمود از مواخذهٔ قوت حق خدمتش ترسان ولرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه** رخت واکردن همان رخت از جهان بربستن است ٭ در سبکباری تجمل وضع حبابم کرده است ٭ این قدرها غافل از اندیشه روز حساب ٭ رحمت بجید و لطف بحیابم کرده است ٭ رستن از قید خودی مظهر بحق پیوستن است ٭ قطره بودم بحر یک کشت شرابم کرده است ٭ **فرد** مظهر طلبی گر بجهان منزل راحت ٭ بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است ٭

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوٰة فقیر جانجانان محمدی مجددی در حالتی که اقرار معتبر بحکم شرع صحیح و معتبر ست وصیتی چند باحباب که اخذ طریقه فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد از ان دکانی برمزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم مینمودم دیگر بس و مخلصان مارا همین وصیت جامعه کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی ندانند و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم و فقهم

ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی از تحریرات حضرت شاه غلام علی شاه رحمه

حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار ملال از توجه خاطر با اهل این جهان فرمودند هر لحظه در استغراق در شهود خودی افزودند و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند درین ایام ازدحام ارباب طریقه بسیار شد فوج فوج آمده داخل طریقه گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه بجمعیت تمام حضور افزای مخلصان گشت در دو وقت زیاده از صد کس در صحبت مبارک حاضر می شدند و انوار و برکات توجهات شریفه باکمال تمام ترقی گرفت ملا نسیم را بوطنش رخصت نموده فرمودند که باز ملاقات ما و شما معلوم نیست و این کلمه که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد ملا عبد الرزاق ... متوجه دگر دید وقت تردیک رسید بدعای خیر یاد آور باشند همچنین بدیگر عزیزان سخنی که

هرچند واقعه ناگزیر باشد تحریر می نمودند روزی در اظهار نعمتهای الهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی بتفضلات خود هیچ آرزو در دل
فقیر نگذاشت که بحصول نه پیوست باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامت کرامت فرمود از لوازم طریقه انچه می باید
از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود وصلی را بجهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریقه رسانید به هدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا
و اهل آن برکنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نمانده مگر شهادت ظاهری که در قرب الهی درجه علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت
شهادت چشیده اند اما فقیر پیر و ناتوانم و ضعف در غایت قوت و جهاد در رنیوقت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظاهر متعسر می نماید و عجب است
از کسی که مرگ را دوست ندارد مرگ است که موجب لقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بدیدار اولیا
میرساند مرگ است که بدیدار عزیزان مسرور میگرداند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبرای دین است و سخت آرزو دارد که بدیدار مصطفی و خلیل
خدا مشرف گردد علیهما الصلوة والتسلیمات و بزیارت امیر المومنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفه حضرت جنید و حضرت خواجه نقشبند
و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود و دل فقیر بجد ست این اکابر محبت خاص دارد رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی
حضرت ایشان بر منصه ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجه شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه
عبارت از حصول مرتبه فنا فی الله است انضمام یافته درجات قرب آنحضرت با علی علیین مرتقی گردانید شب چهارشنبه هفتم محرم سنه هزار و
صد و نود و پنج هجری پاسی از شب گذشته چند کس بر در حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند
بیایند سه کس در درون در آمدند یکی از آنها مغل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر آنها ایستادند مغل پرسید که مرزا جانجانان
شمایید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزا جانجانان ایشان اند پس آن بدبخت گوله طپانچه بر حضرت ایشان زد گوله بر پهلوی
چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بخاک افتادند مردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان
جراح فرنگی با این پیغام فرستاد که اشقیا که مرتکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیند اگر بتحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر اراده
الهی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بحل نموده ایم
شما نیز معاف فرمایند سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سوم
روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است
اگر بیمار را قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف بر یاد داشت و باشاره ابرو و انگشت شما را درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله
آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز هر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجه نقشبند در حین
حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روز چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گهری فرمودند هنوز مغرب دور است
وقت نماز مغرب شب شنبه که بیگاه دهم محرم بود دو سه بار تنفس بشدت نمودند و جان مبارک بعالم جاودانی انتقال فرمود رضی الله
تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزا تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند دو تاریخ نوشته میشود اول آیه شریفه اولئک مع
الذین انعم الله دوم جمله حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عَاشَ حَمِیْداً مَاتَ شَہِیْداً

فصل سوم در مکاتیب قاضی ثناء اللہ پانی پتی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مکتوب اول بمولوی حضرت شاہ غلام علی صاحب در بیان نسبت بین الخالق والخلق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ جبر و قدر و دیگر مسائل ضروریہ شریعت و طریقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی لا الٰہ الا ھو کل شیٔ ھالک الا وجھہ والصلوٰۃ والسلام علی

محمد عبدہ ورسولہ بعد از حمد و صلوٰۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ بخدمت مولوی صاحب مخدوم مہربان مولوی غلام علی جیو سلمہ ربہ التماس میکند کہ فقیر درین ایام بتقریبی در بلدہ سونی وارد شدہ بود کتابی برای اشتغال ہمراہ نداشت و مشاغل طاعت مستوعب اوقات نتوانست شد و نفس را بتعطیل گذاشتن خوب نبود لہذا پیران عظام در مسائل دینی و معارف تصوف مکاتیب نوشتہ اند پس بقول حضرت مولانا رومی قدس سرہ مصرعہ انچہ انسان میکند بوزینہ ہم ❋ بخاطر فاتر گذشت کہ بتقلید سنت سنیہ پیران عظام در بیان نسبت بین الخالق والمخلوق و توحید وجودی و شہودی و مسئلہ قربیت و مسئلہ جبر و قدر مکتوبی بنویسد چون این قسم مقالات بجناب حضرت پیر و مرشد دستگیر ادام اللہ برکاتہ نوشتن و زیرہ بکرمان فرستادن سوی ادب و نامناسب دید از یاران طریقہ آن مہربان را مخاطب صحیح دانستہ ناچار چند فقرہ نامربوط مشعر شد اما تا آنکہ از نظر کیمیا اثر جناب حضرت ایشان مد اللہ تعالیٰ ظلالہ نگذرد شایان اعتماد و قبول نیست لہذا ملتمس است کہ این عریضہ را بجناب اقدس بگذرانند و ازین فقرات انچہ بصاد تصحیح محلی شود و نقل آن برداشتہ بفقیر عنایت فرمایند کہ از مسلم دانند و انچہ بقلم اصلاح منسوخ گردد آنرا براندازند تا صحیح از سقیم امتیاز یافتہ قابل

اعتماد گردد و لاتنظر والی من قال وانظر والی ما قال قال علیہ الصلوٰۃ والسلام کلمۃ
الحکمۃ ضالۃ الحکیم حیث وجدها فهو احق بها والسلام علیکم ورحمۃ اللہ علیہ التوکل وبہ الاعتصام
مخدوما مقرر عقلاست للممکن فی نفسہ لیس ولہ من علتہ ایس پس ممکن را نسبتی با علت او
کہ فی نفسہ او را الیس و وجود ثابت باشد و واجب الوجود متحقق نباشد موجود نبود و تا موجود نباشد ہیچ چیز را
بروی حمل نتوان کرد کہ برای حمل ایجابی وجود موضوع شرط ست و در حالت عدم سلب شی از نفس او صحیح ست
و زید را زید نتوان گفت پس ممکن را علت او از ذات او اقرب ست قال اللہ تعالیٰ نحن اقرب الیہ
من حبل الورید پیشتر کلام در آنست کہ ممکن چنانچہ در وجود محتاج ست بواجب در بقا ہم محتاج بواجب ہست
یا نہ بعضی متکلمان درمیان ممکن و واجب نسبت کوزہ و کلال فہمیدہ گفتہ اند کہ در بقا محتاج نیست و درین
قول برخلاف جمہور عقلا استغنا عالم از صانع لازم می آید و نص قطعی دال بر عدم لزوم احتیاج ست حیث
قال عز وجل یَا أَیُّهَا النَّاسُ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ لہذا قائلان
این قول برای بعضی ازین قباحت تجدد امثال قائل شدہ تا دوام احتیاج ثابت شود و در واقع برای
اثبات دوام احتیاج احتیاج اینہمہ تکلفات نیست نسبتی کہ ممکن را با واجب ست نسبت کوزہ و کلال را با آن
چہ مشابہت مادہ کوزہ کہ عناصر اربعہ ست مثل کلال بلکہ بیشتر از کلال مخلوق الٰہی ست جل سلطانہ و صورت
کوزہ کہ عرض ست و ضع نیز مخلوق حق اند سبحانہ مگر آنکہ حرکات دست کلال بنا بر جری عادت الٰہی عز برہانہ
از معدات آن صورت آمدہ باز آن حرکات کہ بنا بر عادت اللہ تعالیٰ از معدات واقع شدہ نیز مخلوق حق اند
جل و علا و بسبب توہم قدرت و ارادت کہ در کلال مخلوق گشتہ کلال را کاسب این حرکات میگویند نہ
خالق آن پس نسبت میان ممکن و واجب مانند نسبت کوزہ و کلال خیال کردن محض غلط فہم و قصور
عقل ست و ما للتراب و رب الارباب بلکہ میان ممکن و واجب نسبتی ست معلوم الانیّۃ
مجہول الکیفیۃ کہ مثل ندارد پس تشبیہ و تمثیل او چہ گفتہ شود و لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَيْءٌ لا فی الذات و لا فی
الصفات و لا فی النسب و لا فی الاعتبارات و لا فی شئی من الاشیاء بیت چگویم با تو از مرغی نشانہ ٭
کہ با عنقا بود ہم آشیانہ ٭ ز عنقا ہست نامی پیش مردم ٭ ز مرغ من بود آن نام ہم گم ٭ و حق آنست کہ ممکن
در بقا ہم محتاج ست بعلت موجدہ خود کہ بقا عبارتست از وجود در زمان ثانی و چون ممکن وجود را در زمان

اول مقتضی نیست در زمان ثانی چگونه مقتضی باشد که اقتضاء حقیقت باختلاف ازمنه مختلف نشود و زمانه نفس
موہوم اگر مقدار حرکت فلکی می بود نیز حقیقت امکانی را مقتضی وجود نمی توانست کرد حال آنکه این مذہب
باطل ست که فلک حادث زمانی ست قال اللہ تعالی فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ فِيْ يَوْمَيْنِ
و کسانیکه فلک را متحرک نمیدانند بلکه کسانیکه فلک را ہم نمیدانند آنہا ہم زمانہ خیال کردہ اند از صبح تا شام
تفاوت میبایند غرضیکه ممکن در زمان ثانی ہم وجود را اقتضا نمی کند چه اگر اقتضای وجود کند ممکن ممکن نباشد واجب
شود و قلب ماہیت لازم آید و آنچه میگویند الشیئ مالم یجب لم یوجد و آنکه میگویند الممکن محفوف
بوجوبین سابق و لاحق مراد اینجا وجوب بالغیر ست یعنی واجب ست باقتضای علت خود نه باقتضا
نفس خود که آن محال ست پس ثابت شد که ممکن در وجود و بقا محتاج ست بصانع تعالی شانه تا وقتیکه بر
ممکن از واجب افاضه وجود باشد ممکن موجود بود و مصدر آثار باشد و چون فیضان منقطع شود ہیچ اثری از ممکن
بر صفحه روزگار نیافته شود پس حال ممکن مثل حال زمینی ست که بمقابله آفتاب روشن شده تا وقتیکه مقابله باقیست
و ستاره باقیست و چون غباری یا ابری بمیان آید و مقابله نماند از نور و روشنی اثر ہیچ نماند بیت او چو جان ست
و جہان چون کالبد ٭ کالبد از وی پذیرد آلبد ٭ پس بایں معنی ممکن را ظل واجب میگویند چنانچه آفتاب را که
بر روی زمین ست ظل آفتاب میگویند نه بایں معنی که ممکن را با واجب مماثلت و مشابہت ست چنانچه ظل را
باصل که اینجا ست ہیچ مماثلتی و مشابہتی نیست بلکه بایں معنی که چنانچه ظل را ہیچ تحققی و تاصلی نیست وجود او
ہمان وجود اصل ست ہمچنان ممکن را وجودی متاصل نیست وجود او ہمان اصل ست پس نمی بینی که ماہیت
ممکن فی نفسہا تحقق ندارد و وجود او بمعنی مصدری که بروی از مبدأ فیاض فایض گشته امریست انتزاعی چیزی
با وی منضم نشده و ما به الموجودیة و منشاء انتزاع این وجود ہمان نسبت ست که ممکن را با واجب بہم رسید
آنہم امریست بین المنتسبین پس وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیة نیست مگر ذات واجب تعالی و تقدس یا صفتی
از صفات او ـ **سوال** وجود ممکن بدیہی ست کسیکه بصانع اعتقاد ندارد او ہم از ممکن وجود مصدری
انتزاع کرده حکم بموجودیت او میکند پس اگر ذات واجب تعالی شانه منشاء این انتزاع باشد باید که منکر
صانع انتزاع وجود نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید ـ **جواب** این ملازمه ممنوع ست یعنی ہر که از منشاء
انتزاع خبر نداشته باشد او انتزاع نکند و حکم بموجودیت ممکن ننماید نمی بینی که اگر شخصی ماه را در آب یا در آئینه

می بیند گو نظر باه آسمان نکرده است و ازان خبر ندارد البته حکم میکند بوجود ماه در آب یا در آئینه همچنان هر که ممکن را می بیند هر چند از فرط غباوت وجهل از وجود متاصل خبر ندارد حکم میکند بوجود در ممکن غایة ما فی الباب همان ممکن را وجود متاصل میداند چنانچه طوطی در آئینه صورت خود را دیده آنرا وجود دیگر و هم خود متاصل فهمیده بادی در سخن می آید پس ممکن را جز در خزینه وهم تحققی و ثبوتی نیست و وجود این کثرت وهمی بابه الموجودیة واحد حقیقی ست که ازین کثرت دران وحدت حقیقی خللی نیامده و گردی بدامان تنزه او نرسیده چنانچه زید که در آئینه خانه رود و صورتهای متعدد و پدیدار شود همان زید یک زید ست چنانچه بود و هو الآن کما کان واعیان العالم ما شمت رائحة الوجود شعر لا آدم فی الکون و لا ابلیس * لا ملک سلیمان و لا بلقیس * فالکل عبارة و انت المعنی * یا من هو للقلوب مقناطیس * و چون منشاء این وهم و وجود این کثرت ذات واجب تعالی شانه یا صفتی از صفات اوست نه فرض فارضان و نه اعتبار معتبران این وهم وهم متیقن ست که بنفی معتبران منتفی نشود ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار یعنی ما خلقته باطلا لا یترتب علیه الاحکام و الاثار بل خلقته دلیلا علی صانعه سبیلا الی معرفته فان من عرف نفسه فقد عرف ربه سبحانک عن کل ما لا یلیق لشانک فقنا عذاب النار المترتب علی عدم العرفان والایمان مخدوما چون نسبت بین الممکن والواجب چنین متحقق شد که وجود او همان ذات ست تعالت و تقدست پس صوفیه وجودیه در غلبات سکر این کثرت وهمی را عین واجب گفتند و عدم ذاتی او را در نظر نیاوردند و قائل همه اوست شدند و گفتند رباعی همسایه و همنشین و همره همه اوست * در دلق گدا و اطلس شه همه اوست * لیکن مرتبه تنزیه را علیحده ثابت میکنند و میگویند * در انجمن فرق و نهانخانه جمع * بالله همه اوست ثم بالله همه اوست * نهانخانه جمع عبارت از مرتبه تنزیه است و اگر کسی مرتبه تنزیه را نفی کرده وجود را مانند کلی طبعی منحصر درین کثرت وا نماید ملحد باشد و صوفیه شهودیه که صحو و افاقت بهم رسانیده اند بشهود وحدت حقیقی در کثرت وهمی حکم کرده همه از وست میگویند و چون بتعمق نظر کرده شود همه نیستند موجود اوست ظاهر میشود و قوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه و قوله علیه السلام ان اصدق القول قول لبید الا کل شیء ما خلا الله باطل دلیل ست برین مدعا چرا که هالک و باطل بمعنی آنکه کان هالکا و سیکون باطلا گفتن مجاز ست و تکلف و معنی حقیقی متبادر آنست که هالک

و باطل فی الحال بل علی الدوام محذور و ما این نسبت که ممکن را با واجب گفته خواهد شد نزدیک صوفیه وجودیه
وشهودیه هست با صفات واجبی یعنی با عیان ثابته کمالات واجبی در حضرت علم باجمال و تفصیل ظهور یافته اند
مشهود گشته آنها صفات را عین ذات میگویند لاجرم همه اوست گفتن بر آنها گران نیامده و حضرت مجدد الف ثانی
رضی الله تعالی عنه را چون حد بصیرت کامله عطا شده ذات مقدس را غنی عن العالمین دریافتند و صفات
را در دو مرتبه دیدند عین ذات هم گفتن و شنیدن و اعتبارات تعبیر نمودند و زائد بر ذات هم گفتند چنانچه علمای اهل سنت
و جماعت شکر الله سعیهم بدان قائل شده اند و ثبوتا و از آیات و حدیث همین ست و ممکنات را با هیچ یکی از مرتب
ذات و صفات نسبت مذکوره بلا واسطه نیافتند حالی دیگر بر ایشان ظاهر شد و مسمی بظلال کردند و آن اعدام
اضافیه اند یعنی نقائض صفات الهیه حیات مثلاً که بنا بر مقابله در حضرت علم ثبوت و تقرر یافته ممکنات را باین
مرتبه ظلال نسبت مذکوره ظاهر شده و حقائق ممکنات نزد حضرت مجدد این دائره ظلال مشهود گشته اند لاجرم
الله سبحانه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء بر زبان شریف ایشان گذشته و از کمال ادب
و تحاشی از مناسبت در میان ممکن و واجب بغیر از نسبت خالقیت و مخلوقیت بر زبان شان نرفته و از قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله سبعین الف حجاباً من نور و ظلمة لو کشفت
لاحرقت سبحات وجهه ما انتهى الیه بصره من خلقه استنباط این مذهب میتوان شد
سوال از تقریر سابق ظاهر گشته که ممکن را با واجب نسبتی ست که آن نسبت سبب ست وجود ممکن را بمعنی
مصدری و بعلاقه همان نسبت ذات واجبی یا صفاتی از صفات او تعالی وجود ممکن بمعنی ما به الموجودیة قرار
یافته و بعلاقه همان نسبت در زبان شرع واجب را خالق و ممکن را مخلوق میگویند و در اصطلاح صوفیه
واجب را اصل و ممکن را ظل می نامند و چون بر مذهب حضرت مجدد الف ثانی رح ظلال ممکنات را آن نسبت
نه با ذات ست و نه با صفات بلکه با دائره ظلال ست و چون ظلال مغائر ذات و صفات باشند و اعدام داخل
در مفهومات آنها باشند لاجرم ظلال از ممکنات باشند و لازم آید که ممکن خالق ممکن باشد و این محال ست
و مخالف نص قطعی لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ جواب مراد از اعدام که داخل مفهومات
ظلال اند نقائض صفات کمال اند مانند موت و جهل و عجز و عمی و صمم و بکم که در مرتبه علم و تقرر یافته با ضداد خود
یعنی حیات و علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بسبب مقابله منصبغ شده اند یعنی ضدین بیک ملاحظ ملحوظ

شده اند وبظلال مسمے گشته اند وشک نیست که صور علمیهٔ اعدام موجی ست از دریا رعلم وامکان وحدوث را
دران گنجایش نیست ومغایرهٔ او با صفت العلم مغایرهٔ اعتباری ست نه حقیقی پس آنچه شما گفتید که چون
ظلال مغائر ذات وصفات باشند واعدام واخل مفهومات آنها باشند لاجرم از ممکنات باشند انیمقدمه ممنوع ست
نمی بینی که صفات مغائر ذات اند وازممکنات نیستند وتعدد قدما مستقله محال ست نه تعدد ذوات وصفات
ومراد از مغائرهٔ ذات وصفات آنست که هریک در تعقل جدا آیند وحمل یکی بر دیگری بالمواطاة صحیح نیست نه آنکه
درخارج هریک مستقل باشد وهریک از دیگری جدا توانند شد این قسم متغائرین را در اصطلاح اشعری لاعین
ولاغیر گویند وچون حال صفات باذات دریافتی همین قسم حال ظلال ست با صفات از دریای علم مخدوما
نسبت مذکوره که مصحح نسبت خالقیت ومخلوقیت ست وهرچند ممکن را نسبت باصفات حق تعالی یا ظلال گفته
می شود درحقیقت آن نسبت باذات اوست وحده لاشریک له صفات وظلال حجابی تجلی بیش نیستند حق تعالی
میفرماید اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ مَثَلُ نُوْرِهٖ كَمِشْكٰوةٍ فِيْهَا مِصْبَاحٌ اَلْمِصْبَاحُ فِيْ زُجَاجَةٍ
اَلزُّجَاجَةُ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُّوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ لَّا شَرْقِيَّةٍ وَّلَا غَرْبِيَّةٍ يَّكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيْٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوْرٌ عَلٰى نُوْرٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ
لِلنَّاسِ وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ فِيْ بُيُوْتٍ اَذِنَ اللّٰهُ الآية شَجَرَةٍ مُّبٰرَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ
که سبب روشنی مصباح است کنایه از مرتبه ذات ست که شرقی بودن وغربی بودن ازان منتفی ست ویکاد
زَيْتُهَا يُضِيْٓءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ کنایه از مرتبه شیون واعتبارات ست که در مرتبه ذات مندمج ست
ومصباح کنایه از مرتبه صفات ست که زاید بر ذات اند وبشیر مصدر ظهور آثار گشته وزجاجه کنایه از مرتبه ظلال ست
ومشکوة کنایه از عالم امکانست حاصل آنکه نور شجره مبارکه ذات بتوسط اضارت ذاتیه شیونات مصباح
صفات را اضارت بخشیده وبتوسط مصباح صفات زجاجه ظلال را درخشان کانها کوکب دری ساخته وبتوسط
زجاجه ظلال ظلمت عالم امکان وظلمت کفر از مشکوة قلوب وصدور المومنین وظلمت غفلت وشرک خفی
از مشکوة قلوب العارفین برطرف ساخته نور علی نور بمنصه ظهور آمده قوله يَهْدِي اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ مَنْ يَّشَآءُ
عبارت ست از هدایت کردن عارف بمراتب نور وبمعرفت سریان نور ذات در جمیع مراتب شیون وصفات و
ظلال وممکنات وایراد اسم ذات در قوله تعالی اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ دلیل واضح ست

۹ اشعری لاعین ولاغیر

بر آنکه ذات ست که مابه الموجودیة همه اشیاست لاغیر مخدوما در تقریر سابق مذکور شده هست که ممکن را تا نسبت با علّه بهم نرسد حمل اولی هم از وساقط ست نیز نیز نمیتوان گفت پس علت ممکن از ذات ممکن بذات ممکن اقرب ست و معنای نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ را انکشافی ظاهر شد و قاعده که نزد عقلا مقرر ست که از ذات شی بشی چیزی دیگر بلکه اقرب مساوی نتوان شد در اصل و ظل این قاعده منقوض ست بلکه اصل بظل از ذات ظل اقرب ست پس باید دانست که چنانچه اصل بظل از ذات اقرب ست همچنین اصل الاصل بظل از ذات ظل و هم از ذات اصل اول وی اقرب ست و همچنین اصل اصل الاصل از همه اقرب ست پس ذات بحت واجب تعالی شانه بممکن اقرب ست از شیونات و شیونات بوی اقرب اند از صفات و صفات اقرب اند بوی از ظلال و ظلال اقرب اند بوی از ذات وی و آنچه حضرت مجدد رض فرموده اند سبحانه و تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء این ورائیت در مراتب قرب مراد داشته اند نه در مراتب بعد فانه ابعد فی الوجدان واقرب فی الوجود والله تعالی اعلم مخدوما چنانچه ظلال و صفات در میان ذات بحت و عالم امکان پیش از حجاب تجلی معلوم نمیشود همچنین قدرت و ارادت عباد در میان افعال اختیاریه عباد و در میان قدرت کامله و ارادت شامله الهی جل سلطانه پیش از حجاب تجلی مدرک نمی گردد و از ینجا مسئله جبر و قدر را باید فهمید پس فرق میان حرکت ارادیه بطش و حرکت ارتعاش که بدیهی ست مبنی ست بر وجود قدرت بنده که حقتعالی در وی آفریده حجاب قدرت کامله خود ساخته است نه بر استقلال آن پس مذهب جبریه باطل شده و چون قدرت ناقصه بنده پیش از حجاب تجلی نیست مذهب قدریه باطل شد و نسبت خلق بحق تعالی و نسبت کسب به بنده که مستفاد قوله تعالی خَلَقَکُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ ست ثابت گشت و چون ظهور قدرت کامله درین حجاب تجلی مع الفعل ثابت میکنند و پیش از فعل نزد شان توهم قدرت ست نه حقیقت قدرت - **سوال** آنچه از تقریر سابق واضح شده آنست که در عالم امکان هیچ چیز وجود حقیقی ندارد تمام دائره وهم ست پس مع الفعل قدرت حقیقی و پیش از فعل قدرت وهمی چه معنی دارد **جواب** بنا عالم بر وهم متیقن ست لهذا آنرا قدرت حقیقی گویند و پیش از فعل موهوم بوهم غیر متیقن ست لهذا آنرا توهم قدرت گویند **سوال** مناط تکلیف باتفاق علما توهم قدرت ست نه حقیقت قدرت پس اگر در قدرت که مناط تکلیف واقع شده وهم غیر متیقن کانیاب الاغوال معتبر باشد تکلیف مالایطاق جائز باشد چرا که وهم را تا ممتنعات هم جولانگاه ست و در ممکنات بطریق اولی و توهم قدرت بر حج بیت الحرام و زیارت

ف مسئله جبر و قدر

بیت المعمور کہ در آسمان ہفتم ست یکسان است فما الفرق بینہما۔ جواب اولاً آنکہ تکلیف مالا یطاق جائز است
اما تفصیلاً واقع نیست کریمہ ولا تحملنا ما لا طاقۃ لنا بہ بر جواز و عدم وقوع آن دلالت دارد۔ ثانیاً آنکہ
مراد از توہم قدرت کہ مناط تکلیف ست آنست کہ نظر بر جیری عادۃً قدرت متوہم بود و وقوع فعل بقدرت و اختیار
عبد نظر بظاہر حال متحمل باشد لہذا بر جیری عادۃً حج بیت الحرام مقدور بود فرض شد و زیارت بیت المعمور
فرض نشد اما اگر کسی بزیارت کردن بیت المعمور قسم خورد نزد ابی حنیفہ رح نظر بر امکان حقیقی یمین منعقد شود
خلافاً لصاحبیہ و نظر بر امتناع عادی فی الفور حانث گردد و کفارہ لازم آید و نیز نظر بظاہر حال ایمان آوردن
بر ابوجہل واجب گشت و بترک آن کافر شد مگر نظر بر آنکہ در علم ازلی ایمان او مقدور نبود اگر ایمان می آورد
انقلاب علم بجہل لازم می آمد پس ایمان آوردنش باین اعتبار محال بود واللہ اعلم سبحان ربک رب
العزۃ عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد للہ رب العالمین **سوال** در آیہ نور کمشکوۃ
فیہا مصباح را مقید ساختہ اند بفوقانی فی بیوت اذن اللہ ان ترفع و یذکر فیہا اسمہ یسبح لہ فیہا
بالغدو والآصال رجال لا تلہیہم تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ و اقام الصلوۃ و ایتاء الزکوۃ یخافون
یوما تتقلب فیہ القلوب والابصار لیجزیہم اللہ احسن ما عملوا و یزیدہم من فضلہ واللہ یرزق
من یشاء بغیر حساب وجہ تقیید چہ باشد و نیز بعد ازان آیہ فرمودہ والذین کفروا اعمالہم کسراب
بقیعۃ یحسبہ الظمآن ماء حتی اذا جاءہ لم یجدہ شیئا و وجد اللہ عندہ فوفہ حسابہ واللہ سریع
الحساب او کظلمات فی بحر لجی یغشہ موج من فوقہ موج من فوقہ سحاب ظلمات بعضہا فوق
بعض اذا اخرج یدہ لم یکد یرہا ومن لم یجعل اللہ لہ نورا فما لہ من نور وجہ تعلق این آیت بما
سبق چہ باشد۔ **جواب** واللہ تعالے اعلم آنچہ بر فقیر ظاہر مے شود آنست
قولہ تعالے فی بیوت اذن اللہ الی آخرہ قید کمشکوۃ فیہا مصباح نیست بلکہ
ظرف متعلق ست بقولہ تعالے یہدی اللہ لنورہ من یشاء یعنی باوجود سرایت نور الٰہی از عرش
تا فرش و بودن او تعالے وجود بخش حیات و قیوم اشیاء ہدایت یعنی راہ یافتن بمعرفت او تعالی
علے العموم نیست مخصوص است بہر کرا بخواہد بعبادت کرامت فرماید ہدایت بخشد
و آن ہدایت منحصر ست در اتباع شریعت و التزام مساجد کہ بیوت واجب التعظیم

و ساکن اهل الله اند یُسَبِّحُ لَهٗ فِیْهَا بِالْغُدُوِّ وَالْاٰصَالِ الآیه دلیل ست برینکه
عمده ترین حصول معرفت مصاحبت مردان خداست که بدوام ذکر و آگهی موصوف اند رِجَالٌ لَّا تُلْهِیْهِمْ
تِجَارَةٌ وَّلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰهِ عبارت از دوام آگاهی شان ست و اینجا اشارت ست بآنکه تجافی عن
دار الغرور و اجتناب از فضول مباحات مثل تجارت و مانند آن از اوصاف حمیده است هرچند ازینجا نهی
از بیع و تجارت و مانند آن مفهوم نمیشود بلکه بیان آنست که تجارت و بیع اینها را از یاد حق غافل نمیکند قوله
تعالی لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا عَمِلُوْا وعده نعمای بهشت ست قوله تعالی وَیَزِیْدَهُمْ مِّنْ
فَضْلِهٖ اشارت ست بمعاملات حق با دوستان خود قوله تعالی وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا اَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ
بِقِیْعَةٍ الآیه بیان ست این مدعا را که ریاضات کفار و اعمال شان مثمر عرفان نمیشود و تقدیر کلام آنست
وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا لَا یَهْدِیْهِمُ اللّٰهُ لِنُوْرِهٖ و بیانش آنست که اعمال شان بر دو گونه است قسمی ست که در ظاهر
دران حسن معلوم میشود مثل صدقات و صله رحام و کف نفس از ایذا رخلائق و عدالت و ترحم و مانند آن
چون ایمان شرط قبول اعمال ست احوال این قسم اعمال شان مانند سراب ست که از دور تشنه را امیدوار
کند که سیراب کند چون نزدیک آبی رسد بجز حسرت و اندوه نافزاید و قسمی ظاهر القبح ست مثل بت پرستی و ظلم
و مانند آن حال اینقسم اعمال شان مانند حال ظلمات است ظلمت بحر و ظلمت موجی که آن دریا را پوشیده است
و ظلمت موجی دیگر بالای موج اول و ظلمت ابر بالا همه ظلمات بعضها فوق بعض اشارت بچهار درجه ظلمت که
که در کفار جمع شده **اول** ظلمت غفلت که طبعی نفس اماره و عناصر عالم خلق ست و بمصاحبت شان در
لطائف عالم امر سرایت کرده این ظلمت بمنزله ظلمت دریاست **دوم** ظلمت کفر **سوم** ظلمت معاصی و قبائح
اعمال این هر دو ظلمت از انهار ظلمت اول ناشی هستند چنانچه امواج از دریا **چهارم** ظلمت موانع خارجی
و مصاحبان بد که در آخرت دوری آرزو کنند و گویند یٰلَیْتَنِیْ لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیْلًا یٰلَیْتَ بَیْنِیْ
وَبَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ فَبِئْسَ الْقَرِیْنُ این بمثابه ابر ست که بالا آن سایه کرده والله اعلم

مکتوب دوم نیز بحضرت شاه غلام علی صاحب در تحقیق مقامات مجددیه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین مولوی صاحب
مشفق مهربان من سلامت رقعه سامی چندروز پیش ازین در تحقیق مقامات مجددیه رسیده بود چون

فقیر بخاری داشت و درین ایام کم فرصت بود از جهت بجواب آن نپرداخته بود مهم معاف دارند اکنون بتواتر دو رقعه دیگر رسیدند ناچار آنچه معلومات فقیر بود بحسب عقل و دانش خود ترقیم نمودم اگر خطای رفته باشد اصلاح فرمایند ماکان منه صوابا فمن الله ومن مشائخی وما کان منه خطاءً فمنی والمسئول من الله العفو والغفران محققان طریقت چنان گفته اند که انسان مرکب ست از ده لطیفه پنج ازان از عالم خلق ست عناصر اربع و نفس حیوانی که نسمی ست لطیف ساری در جسم کثیف که در هر عضو عضو سرایت دارد و ناشی ست از عناصر اربعه و از جهت لطافت خود مرآت ست پنج لطیفه عالم امر را چنانچه آفتاب بر فلک ست و بسبب مقابله و صفاء آئینه زجاجی آفتاب در آئینه منعکس میشود و نور و حرارت و لون آفتاب در آئینه پدیدار میگردد حالانکه آفتاب از اوج خود هبوط نکرده همچنین لطائف عالم امر قلب و روح و سر و خفی و اخفی که مقر آنها فوق العرش ست کریمه قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا در شان آنهاست درین آئینه نفس منعکس گشته و آثار آنها بتوسط نفس در بدن انسانی هویدا شده و آنچه در احادیث وارد شده که ملک الموت روح انسانی را از بدن نزع میکنند و حله های از بهشت می پوشانند یا موج از دوزخ می پوشانند اینهمه از احوال نفس ست که مرکب روح علوی ست پوشانیدن لباس بدون جسم متصور نیست بیشتر باید دانست که تا لطائف عشره انسانی مزکی و مصفا نشود لائق تجلیات رحمانی نمی تواند شد پس در طرق دیگر در ابتدا بتزکیه لطائف عالم خلق می پردازند بریاضات و مجاهدات و جذب شیخ کامل مکمل تصفیه لطائف بهم میرسد و لطائف عالم امر هنوز مکدر و ظلمانی ست پس تصفیه آنها در خواب و معامله بیرون خود در آفاق صوفی می بیند کوکب می بیند یا قمر ناقص یا تمام و شمس و مانند آن و آنرا سیر آفاقی میگویند بعد ازان سیر انفس میکنند و بتزکیه عالم امر می پردازند و در طریقه نقشبندیه که اقرب طرق ست اول بتزکیه عالم امر می پردازند و انوار شان در قلب و روح و سر خود در خود می بیند و آنرا سیر انفسی میگویند و سفر در وطن نیز گویند کریمه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ نزد صوفیه کنایت ازین دو سیر ست قدمای نقشبندیه بعد تزکیه لطائف امر بتصفیه نفس و عناصر می پرداختند و مجددیه باهم خلط نمودند محققان گفته اند که در خارج ذات حق تعالی موجود ست و سوای او تعالی هیچکس و هیچ چیز موجود نیست و بقول حضرت مجدد و صفات ثمانیه حقیقیه نیز موجود در خارج اند و دیگر صفات موجود اند بمعنی آنکه منشا انتزاع شان در خارج موجود ست و صوفیه وجودیه

سیر آفاقی و سیر انفسی و سفر در وطن

صفات را زاید بر ذات نمی گویند و در خارج سوا از ذات هیچ چیز را اثبات وجود نمی کنند و گفته اند که حق تعالی چون
ذات و صفات خود را اجمالاً دانسته مرتبہ اجمال علمی را وحدت میگویند و چون تفصیل دانسته مرتبہ تفصیل علمی را
واحدیت میگویند و عکوس مرتبہ تفصیل را که هم در مرتبہ علم متحقق اند تعین روحی و تعین مثالی و تعین جسدی
گویند و این را تنزلات خمسه و حضرات خمسه گویند و چون عکوس و ظلال را عین ذی ظل گویند که آن صفات اند
و صفات را زاید بر ذات ندانند عین ذات دانند لهذا قائل همه اوست می شوند و چون در خارج سوای ذات
موجود نمیدانند میگویند الاعیان ما شمت رائحة الوجود اما حضرت مجدد و سفر و امثال ایشان
که بصیرت قویه دارند میگویند که صفات عین ذات نیستند بلکه زائد بر ذات آری ذات محتاج صفات نیست اگر
فرضاً صفات نمی بودند از ذات هم کار صفات سرانجام میشد پس ذات من حیث انه کار علم میکند آن را شان
العلم میگویند و کذا شان الحیوة والقدرة والسمع والبصر والارادة والکلام والتکوین صفات گویا فرع شیونات
اند و عکوس آنها غیر صفات اعتبارات سمع و بصر و غیره که در ذات اند آنرا شیونات میگویند و صفات زائده را عکوس
و فرع شان و حکما و صوفیه وجودیه همان شیونات و اعتبارات را که عین ذات اند صفات میگویند و صفات زائده
ثابت نمی کنند و اعتبارات شیونات باهم مرادف اند متغائر نیستند و حضرت مجدد با وجود تغائر صفات از ذات
ممکنات را که مصدر شر و قبایح اند عکوس صفات نمی گویند و تحاشی میکنند از انکه کناس خسیس را حاکی صفات
مقدسات گویند مگر جماعه معصومین یعنی انبیاء و ملائکه را مرایای صفات علیات میدانند و لهذا عصمت خاصیت
آنهاست و دیگران باین دولت مشرف نیستند بلکه آنها عکوس ظلال صفات اند که عبارت اند از اضداد صفات
که در مرتبہ علم موجود اند و بجهت تقابل ضدیت با نوار صفات منور شده اند آن ظلال مرایات و مبادی تعینات
ممکنات اند در خارج حقیقی نزد حضرت مجدد سوا ذات و صفات ثمانیه هیچ چیز موجود نیست لیکن در خارجی که ظل
خارج حقیقی ست حق تعالی عکوس ظلال را بوجود ظلی موجود ساخته و منشا احکام و آثار بقدرت کامله خود گردانیده
درین صورت همه اوست گفتن محض خطاست همه از وست باید گفت و چون عالم عکوس ظلال اند و ظلال عکوس
صفات اند و صفات عکوس شیونات و شیونات مندمج در ذات ذات حق تعالی از ذات ممکن بممکن قریب
ترست و هم از صفات که حضرت مجدد و سفر فرموده اند که هر چند احد المتغائرین از متغائر ثانی اقرب نمیتواند شد و عقل
اقربیت بین المتغائرین تصور نمی تواند کرد لیکن بنظر کشفی ظاهر میشود که اصل نسبت بظل از ذات ظل قریب ترست

فائدہ: وحدت و واحدیت ... تعین روحی و مثالی و جسدی

فائدہ: شیونات و عکوس

فائدہ: همه اوست و همه از وست

واصل الاصل نسبت بظل از نفس ظل و از اصل اقرب پیداست و هکذا اصل اصل الاصل اقرب است نسبت
بظل و از اصل او و اصل اصل او و اگر خواهی که معنی این معقول سازی بیان ساخته این تقریر که برای
حمل ایجابی وجود موضوع شرط است پس در وقت عدم موضوع حمل اولی هم صحیح نیست و سالبه بسیطه صحیح است
در وقت انعدام زید زید زید صادق نیست و زید لیس بزید صادق است پس اول باید که زید را از علت خود
نسبتی بهم رسد که منشأ وجود او باشد بعده زید زید گفتن صادق آید پس نسبت ممکن بعلت او مقدم است بر حمل ذات
وی بروی پس علت اقرب آمد از ذات او این همه تقریرات برای اطمینان قلب مشککست و اگر نه کریمه
نحن اقرب الیه من حبل الورید برای ایمان بالغیب کافیست آری بعد و با وجود اقربیت ذات حبیب
نسبت بممکن از ذات او ممکن از واجب بعید گشته و حجابها میان واجب و ممکن غفلت است از واجب و تعلق
علم ممکن بغیر واجب خواه علم حصولیست که بغیر عالم تعلق دارد یا علم حضوری که بذات او تعلق دارد و شاید که قول
رسول الله صلی الله علیه وسلم حجابه النور کنایه باشد از علم که علم را بنور تعبیر میکنند و قوله صلی الله علیه وسلم
ان لله تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة کنایه باشد از هر دو نوع حجاب که حجاب غفلت
ظلمانی است و حجاب علم حجاب نورانی و شاید حجب عبارت از دائره ظلال باشد که ظلال اسم الهادی نورانی و ظلال
اسم المضل ظلمانی باشد حق تعالی انبیا را فرستاد و اولیا را نایبان شان گماشت تا حجب از میان بردارند و آتش
محبت در دلهای سالکان افروزند بیت عشق آن شعله است کان چون بر فروخت * هر چه جز معشوق باقی
جمله سوخت * قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع من احب و چون معیت بیچون دست دهد
بنده را با خدا قرب بهم رسد و این قرب که دست دهد مراتب غیر متناهی دارد لا یزال عبدی یتقرب الی
بالنوافل الخ ازان خبر میدهد پس هرگاه بنده را قرب بیچون بهم رسد در ظلال او را در عالم مثال بصورت
دائره ظاهر شود و خود را در عالم مثال بیند که بفوق سیر میکند تا جدیکه بدائره ظلال رسید خود را واصل بدان دائره
بیشتر متلون بلون ظلال بیشتر مضمحل و فانی در ان و باقی ببقای آن بیند و همچنین بیند خود را که سیر میکند در اصول
آن تا انتها دوائر ظلال بقدر حوصله خود و ما کتب له و اگر نه آن دائره فی نفسها بلکه هیچ دائره نهایت ندارد —
بیت حسنش غایتی دارد نه سعدی را سخن پایان * بمیرد تشنه مستسقی و دریا همچنان باقی * قلب
روح و سر و خفی و اخفی و ظلال اسما و صفات الهی در همین جا دست میدهد مگر اخفی را بالاتر همه سالی است

پس از طی دائرۂ ظلال که مبادی تعینات ممکنات ست غیر انبیا و ملائکه سیر در اصول آن که اسما و صفات اند واقع میشود که آن مبادی تعینات انبیاست علیهم السلام و وصول بدان بالاصالة مختص بانبیاست علیهم السلام و دیگران را حاصل نمیشود مگر بوراثت و طفیل و تبعیت این اسما و صفات که مبادی تعینات انبیا اند بحسب ظهور نه بحسب بطون و معنی ظهور و بطون آنست که اسما و صفات را دو اعتبار ست یکی قیام بذات و آن رو بحق ست و آنرا بطون میگویند پس دوم اعتبار مصدریت آثار و حیثیت تربیت ممکنات و آن رو بخلق ست و آنرا ظهور میگویند پس اسما و صفات باعتبار ظهور مبادی تعینات انبیا اند و وصول بدان مقام ولایت کبری و ولایت انبیا نام دارد و فنا نفس درین موطن میسر میشود چنانچه وصول بمرتبه ظلال ولایت صغری و ولایت اولیا نام دارد و اسما و صفات باعتبار بطون مبادی تعینات ملائکه اند و وصول بدان ولایت علیا و ولایت ملاء اعلی نام دارد و بعد طی این هر دو مقام وصول بذات بحت ست و وصول بدان مقام بالاصالة تعلق دارد بمنصب نبوت انبیا کرام بسبب وصول آن مقام افضل اند از ملائکه و اگرنه ولایت ملائکه فوق ولایت انبیاست و اکمل ترین از امتان هم بسبب کمال متابعت انبیا بدان درجه واصل میشوند ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ کنایه ازین مقام ست ارباب کمالات ولایت اصحاب الیمین اند ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ و ارباب کمالات نبوت مقربین اند ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ یعنی من الانبیاء وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ یعنی من امة محمد صلی الله علیه وسلم وهم الصحابة وکثیر من التابعین وجماعة من اتباع التابعین وجماعة فی آخر الدهر بعد تجدید الدین بعد الف سنة من الهجرة در کمالات نبوت تجلی ذاتی دایمی ست بی پردۂ اسما و صفات و کمالات رسالت و کمالات اولوالعزم موجی ست از دریای کمالات نبوت این هر سه دوائرها هم شکل ابره و اسمر ست و شکل مرکز و محیط نوعی باهم تفاوت در مرتبه دارند که براولی الابصار ظاهر میشود و بعد کمالات ثلثه اینچه از مکتوبات قدسی آیات حضرت مجدد رض و حضرت ایشان عروة الوثقی و از رساله شواهد التجدید حضرت دلیل النور الصمد عبد الاحد رض ظاهر میشود و هم در مقام سلوک از جناب حضرت ایشان شنیده استفاده نموده شد دو راه پیش می آید بتقدیم و تاخیر تسلیک آن هر دو راه پیران مناسب مصلحت اختیار میفرمایند یکی راه حقیقت کعبه ربانی که آنرا سرادقات عظمت و کبریا و نور صرف بچون تعبیر میفرمایند و بالاتر ازان حقیقت قرآنی ست که آنرا مبدء وسعت بیچونی تعبیر فرموده اند و بالاتر ازان حقیقت صلوة ست که آنرا بکمال وسعت

ف ولایت کبری ف ظهور و بطون

ف حقیقت کعبه ف حقیقت صلوة ف حقیقت قرآن

بیچونی تعبیر فرموده اند بالاتر ازان مقام معبودیت صرف گفته اند و گفته اند که آنجا سیر گنجایش نیست آنجا فقط سیر نظری ست اگر میسر شود ع بلا بودی اگر اینهم نبودی ؛ و سیر قدم گاه تا حقیقت صلوٰة ست که منتهای مقام عابدیت ست میفرمایند وقف با محل فان الله یصلی اشاره بدان است که فوق حقیقت صلوٰة جولانگاه نیست آن صلوٰة ست که از مراتب وجوب برای مرتبه تنزیه صرف صادر میشود و آه و دوم بعد کمالات ثلثه دائره محبت ست که خلت محیط آن دائره ست و آن مبدا تعین ابراهیم ست علیه السلام آنرا ولایت ابراهیمی گویند مرکز آن محبت ست چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز دائره ظاهر می شود که محیط آن صرف محبت ست که مبدا تعین موسی کلیم الله ست علیه السلام آنرا ولایت موسوی گویند و مرکز آن محبوبیت ست چون بدان مرکز رسیده می شود آن مرکز هم دائره ظاهر میشود که محیط آن محبوبیت ممتزجه است که آنرا حقیقت محمدی و ولایت محمدی گویند و آن مرئی و مبدا تعین جسدی سرور انبیا ست صلی الله علیه وسلم باعتبار نام پاک او محمد و مرکز آن محبوبیت صرف ست که آنرا حقیقت و ولایت احمدی گویند و مبدا تعین روحی آن سرور ست باعتبار نام پاک او احمد صلی الله علیه وسلم و همین دائره محبت را چون باجمال بی ملاحظه خلت و محبت و محبوبیت صوفی متوجه میشود سیر در تعین حبی کرده باشد و سیر در تعین وجودی هم در همین اثنا واقع میشود و بالاتر ازین مقامات مبادی حقایق تعینات انبیا مقام لاتعین ست که آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و آن از خصائص سرور پیغمبران ست صلی الله علیه وسلم لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل اشارت بهمین مقام گفته اند و بعضی صاحب دولتان اولش خواران سرور الطفیل او علیه السلام ازین خوان نعمت اولش عطا گشته ؎ اگر بادشه بر در پیرزن ؛ بیاید تو ای خواجه سبلت مکن ؛ عظمت سرور انبیا ازینجا ظاهر میشود که اولش خواران او باین دولت مشرف می شوند حقیقت صوم در پهلوی حقیقت قرآن و دائره سیف قاطع در پهلوی ولایت کبری فرموده اند ظاهرا سیف قاطع موجبیت از اسما و صفات از قبیل ولایت کبری چون نفس را فنا اتم اینجا وست میدهد لهذا نام او سیف قاطع شد والله اعلم و اینجا دو شبهه بخاطر می خلد که حل آن از مکاتیب حضرات بدست نیامده شبه اول آنکه حضرت مجدد رضی الله عنه را در ابتدا حقیقت محمدی صفة العلم ظاهر شده چنانچه در مکتوبات طریقه و غیر آن بیان فرموده پیشتر شان العلم ظاهر شده پیشتر حقیقت جامعه ظاهر شده وجه تطبیق درین مکشوفات چنان فرموده اند که گاه باشد که ظل شی بصورت اصل ظاهر

ف ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی ف ولایت محمدی و ولایت احمدی ف تعین حبی و تعین وجودی ف حقیقت صوم

میشود و پستر چون باصل میرسند آنگاه واضح میشود که آنچه پیش ازین ظاهر شده بود ظل بود و اصل نیست لهذا
صفت العلم را در ابتدا حقیقت محمدی گفته بودم چون بشان العلم که مربی صفة العلم ست رسیدم دریافت شد
که حقیقت محمدی اینست پستر چون بشان جامعه رسیدم که شان العلم جزویست از اجزای او دریافت شد
که حقیقت الحقائق و تعین اول و حقیقت محمدی همین ست و در آخر کشوفات ظاهر شده که تعین اول تعین
وجودی ست و پستر ازان ظاهر شده که تعین اول تعین حبی ست و شاهد این مقال فرموده اند حدیث قدسی
کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق ازین حدیث مستفاد میشود که اول حب
سر برزده که باعث ظهور جمیع اشیا گشته و ولایت ابراهیمی و موسوی و محمدی و احمدی در دائرۂ حب بتفصیل
صدر بیان فرموده اند پس ازینجا لازم می آید که شان العلم جامعه ظل تعین حبی باشد که سابق بصورت اصل
خود را نموده بود و این روا نباشد که صفة العلم از صفات حقیقیه است و شان العلم عین ذات ست بتغائر
اعتباری و صفة الحب از صفات اضافیه محال ست که اصل شان العلم یا صفة العلم باشد و شبهه دوم آنست
که کمالات نبوت عبارت ست از تجلی ذات بحت بی پرده اسما و صفات بعد قطع مراحل سیر در ولایت کبری
و علیا که سیر در صفات است و اصول آن و اصول اصول آن و در شیون و اعتبارات من حیث الظهور
والبطون پس بعد قطع مراحل صفات و استسعاد تجلی ذات بحت بی پردۂ اسما و صفات ترقی ازان مقام
چه معنی دارد پس ورا ءالعباد آن قربت حقیقت کعبه عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و این اضافت
بیانیه است یعنی عظمت و کبریا که سرادقات ذات اند - سوال عظمت و کبریا از صفات اند که مصدر اسم العظیم
و اسم الکبیر اند اطلاق سرادقات بران از چه راه است - جواب در حدیث قدسی آمده الکبریاء ردائی
والعظمة ازاری فمن نازعنی فیهما احطه فی ناری ازار و ردا چنانچه ساتر بدن انسان اند
همچنین صفت عظمت و کبریاء الهی مانع اند از ظهور و درک ابصار حیث قال لا تدرکه الابصار
لهذا اطلاق سرادقات صحیح گشته آمدم بر اصل سخن که حقیقت کعبه صفت عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و
صلوة وسعت بیچون ست که مصدر اسم الواسع ست آن نیز صفت ست و حقیقت صوم عبارت از صفات
سلبیه است که صمد لا یاکل ولا یشرب ولا یلد ولا یولد ولم یکن له کفوا احد
و محبت و محبوبیت هم از صفات اند بلکه از صفات اضافیه تفوق آن از مرتبه کمالات نبوت که تجلی ذات

بحث ست چه معنی وارد گر صوفی در نهایت رجوع قهقری میکند این شبهه ثانی بجناب ایشان عرض کرده بودم
ارشاد فرمودند که فی الواقع حقیقت محمدی و حقیقت احمدی از دائره صفات اند از ولایت کبری لیکن شاید که
حصول بعضے تفاصیل موقوف بود بر تحصیل کمالات نبوت لهذا حصول این ولایت بعد حصول کمالات
باشد لیکن در حل این هر دو شبهه آنچه بخاطر فقیر گذشته و آنرا بخدمت حضرت ایشان شهید هم عرض کرده بودم
و بجناب حضرت صاحب ایشان آنرا شنیده تسلیم فرمودند و گفتند که شاید همچو باشد و آن آنست که ذات حق سبحانه تعالی
در خارج موجود ست و صفات ثمانیه او تعالی نیز در خارج موجود اند و دیگر صفات ثبوتیه و سلبیه اضافیه هم
در خارج موجود اند بدین طور که منشا انتزاع آنها در خارج موجود ست چنانچه گفته شود که در موطنی که زید موجود ست
دران موطن ابوت زید مر عمرو را هم موجود ست بدین معنی که منشا انتزاع آن دران موطن موجود ست وهمی
و عقلی محض نیست اگر فرض کرده شود که تعقل و عاقل در جهان نباشد زید را با عمرو نسبتی ست که اگر عاقل
موجود شود حکم کنند بابوت زید مر عمرو را حاصل آنکه ذات و صفات حق سبحانه و تعالی در خارج موجود اند و سوا
شان هیچ چیز دران موطن موجود نیست پس علم حق سبحانه بذات او و صفات او اجمالاً و تفصیلاً متعلق شده
پس در مرتبه علم هم ذات حق تعالی موجود ست و هم صفات حقیقیه و صفات دیگر ثبوتیه و سلبیه و اضافیه نقائض
صفات هم در مرتبه علم موجود اند و ازان دائره ظلال ناشی گشته و از دائره ظلال دائره امکان در مرتبه علم پدید آمد
و در خارج ظلی بوجود ظلی نمود ار گشته و ازین کثرت در وحدت حقیقی که در خارج ست خلل راه نیافته ازین تقریر
ظاهر گشته که ممکنات را سوا مرتبه علم و وجود ظلی و وهمی در خارج حقیقی گنجایش نیست و ذات و صفات الهی را
دو موطن ست یکی موطن خارج حقیقی و دوم مرتبه علم واجبی دیگر باید دانست که سیر و سلوک صوفی مکانی نیست
که از حضیض باوج سیر و دونه انقلاب ماهیت ست که ممکن واجب شود که این محال ست بلکه عبارت ست
ازان که بجذب انبیاء و اولیا مجتبی هم سیر سد که بدان محبت بحکم المرء مع من احب بنده را با ظلال اسما
و صفات و ذات واجب معیتی بیچون حاصل میشود و ترقی دران معیت در عالم مثال بصورت سیر مکانی متمثل
میشود و کمال آن معیت بصورت وصول و اضمحلال و فنا دیده میشود و چون بصورت چون بنظر کشفی دیده میشود
چنانچه یوسف علیه السلام بقرات و سنابل را بسنین قحط تعبیر فرموده بود و در سرور اکرم صلی الله علیه و سلم حمی مدینه
را بصورت زن سیاه فام دیده غرضکه بیچون در عالم مثال بصورت چون دیده میشود اکنون باید دانست

وقال قائل
[illegible]

که دائره ظلال که آنرا ولایت صغری نامے گویند انرا وجود نیست مگر در مرتبه علم واجبی اول صوفی بدان واصل میشود
که اصل اوست و دائره صفات که آنرا ولایت کبری و علیا و سیف قاطع خوانند آن عبارت ست از صفات
واجبی که در مرتبه علم او تعالی موجود اند نه آن صفات که در خارج موجود اند و کمالات نبوت و رسالت و اولی العزم
عبارت ست از تجلیات ذات بے پرده صفات لیکن آن ذات که در مرتبه علم موجود ست نه در خارج اول
صوفی را معیته با ظلال بهم میرسد پستر با صفاتی که در مرتبه علم موجود اند پستر با ذات بحت که هم در مرتبه علم موجود ست
و آن منصب انبیا ست چون از انجا صوفی بطفیل پیغمبر علیه السلام ترقی کند او را معیته بهم میرسد با صفات اضافیه
او تعالی که در خارج موجود اند از انجمله ست تعین وجودی و تعین حبی و خلت و محبوبیت که صفات انبیا اند و از انجمله
است سرادقات عظمت و کبریا و وسعت بچون که حقیقت کعبه و قرآن و صلوة و صفات سلبیه که حقیقت صیام اند
لیکن با معبودیت صرفه که آنهم از دائره صفات ست کمال معیت بهم نتوان رسید للمنافاة بین العابدیة والمعبودیة
اما بجهت مقابله عابدیت و معبودیت معیته بهم میرسد که آنرا سیر نظری توان گفت و بالاتر از مقام صفات اضافیه
و سلبیه که در خارج موجود اند مرتبه صفات حقیقیه ست که آن تشبیه بذات او تعالی تشبیه لا عین ولا غیر ست
و بالاتر از ان مرتبه ذات ست که در خارج موجود ست و این مرتبه ذات و صفات که در خارج موجود ست آنرا مرتبه
لا تعین گویند تا انجا هیچکس را جولانگاه نیست که معیته فرع محبت ست و محبت فرع معرفت و واجب برتر ست
از انکه علم مخلوق بوی تعلق گیرد سبحان من لا یعلم ما هو الا هو مگر سرور پیغمبران صلی الله علیه
وسلم و بعضی از لش خواران او را سیر نظری در آن مقام ست استوی ای محمد بالافق الاعلی
اعنی علی شواهق الامکان ثم دنی الجبار ذا العزة فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی انکارم که
هنگام سیر نظری صفات حقیقیه قاب قوسین و هنگام سیر نظری ذات مقام او ادنی ست چراکه در مقام نظر
بذات منظور قوس وجوبی ست لا غیر و در مقام نظر بصفات بوی از امکان باقیست لاحتیاج الصفات
الی الذات من غیر عکس باین تقریر هر دو شبه منحل میشود که رجوع صوفی قهقری لازم نمی آید و فرعیت
شان العلم و شان الجامع از تعین حبی نیز درست می آید که آن شان علم و شان جامع در مرتبه علم متحقق ست
و تحقق آن در مرتبه علم فرع حب ست که در خارج موجود ست کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
بر ان شاهد ست والله اعلم اصل قلب در دائره ظلال ست و اصل آن ظل که مربی قلب ست در مقام

صفات ست و هر ولی آدم ست چون فنا قلب در اصل او صوفی را حاصل شود آن صوفی صاحب ولایت آدم
علیه السلام باشد و چون روح هم در اصل خود فانی شود و اصل روح شقیق ابراهیم و نوح علیهما السلام ست آن
زمان صوفی را صاحب دو ولایت گویند ولایت نوحی و ابراهیمی و ولایت آدمی و چون سر هم در اصل خود فانی شود
که شقیق موسی ست علیه السلام صاحب ولایت موسوی هم باشد و چون خفی هم در اصل خود فانی شود که شقیق
عیسی ست علیه السلام صاحب ولایت چهارگانه شود و ولایت عیسوی هم او را باشد و چون اخفی هم در اصل خود فانی
شود آن صوفی صاحب ولایت پنجگانه باشد اخفی زیر قدم آنحضرت ست و اصل اخفی شقیق او ست علیه الصلوة
والسلام ضمنیة از مقامات سلوک نیست بلکه ضمنیت عبارت ست از آن که یک ولی در ضمن دیگری باشد
پس هر کمالیکه متضمن بروزن فاعل را بهم رسد بی اختیار متضمن بروزن مفعول دران شریک باشد چنانچه
ماهی کلان ماهی خورد را در شکم گیرد و هر جا که ماهی کلان سیر کند ماهی خورد هم بی اختیار دران سیر شریک باشد پس
ضمنیت یک ولی اگر ولی دیگر را دست دهد آن را ضمنیت صغری گویند و هر کرا ضمنیت با رسول اکرم دست دهد
او را ضمنیت کبری گویند ابوبکر رضی الله عنه را ضمنیت کبری بود و لهذا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود
ما صبّ الله فی صدری الا صببته فی صدر ابی بکر و رسول فرمود که من و ابوبکر دو سواریم در مسابقت
اسپ من سبقت کرده حضرت شیخ محمد عابد ضمنیت کبری داشتند و حضرت شیخ مرزا صاحب رضی الله عنه ما را
بضمنیت خود بشارت داده بودند بضمنیت کبری لیکن چون آنحضرت ضمنیت کبری داشتند و ایشان شهید
در ضمن او شان بودند ضمنیت کبری بتوسط لازم می آید و ایشان شهید این عاصی را بضمنیت خود بشارت
داده بودند والله اعلم بحقیقة الحال والمسئول منه حسن العاقبة ـ

در ضمنیت و ضمنیت صغری و کبری

مکتوب سوم نیز بشاه غلام علی صاحب در حل اشکال وارده بر بعض مقام

طریق و بیان سلوک و جذبه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه
اجمعین حضرت مجدد الف ثانی در مکتوبات طریقه میفرمایند نصف سافل این دائره یعنی ولایت کبری متضمن
اسما و صفات زائده است و نصف عالی آن مشتمل بر شیون و اعتبارات ذاتیه بعد ازان اگر بمحض فضل الهی مقام

صفات وشیونات ترقی واقع شود سیر در دائره اصول آنها خواهد بود از گذشت این دائره اصول آن اصول ست
وبعد از طی آن دائره قوسی ظاهر خواهد شد وازان دائره غیر از قوسی ظاهر نشد این اصول سه گانه اسما وصفات
که مذکور شد اعتبارات اند در حضرت ذات که مبادی صفات وشیونات گشته اینهمه تفصیل اسم الظاهر بود که
یک بازوی طیران ست واسم الباطن هنوز در پیش ست سیر در اسم الظاهر سیر در صفات ست بی آنکه
در ضمن آن ذات ملحوظ گردد وسیر در اسم الباطن نیز هرچند در اسما وصفات ست اما در ضمن آنها ذات ملحوظ ست
در صفة العلم ذات اصلا ملحوظ نیست ودر اسم العلیم ملحوظ ذات ست در پس پرده صفت زیرا که علیم ذاتی ست
که مر او را علم ست فالسیر فی العلم سیر فی الاسم الظاهر والسیر فی العلیم سیر فی الاسم الباطن
وقس علی هذا سائر الصفات واین اسما وصفات که باسم الباطن تعلق دارند این ولایت علیا ست
ولایت ملاء اعلی وفرقی که درمیان علم وعلیم ومیان اسم الظاهر واسم الباطن نموده اند کم خیال نکنی حکم
قطره دارد نسبت بدریای محیط در گفت نزدیک ست ودر حصول دور در اثنای این سیر واقعه نمودند که گویا
براهی میروم واز بسیاری رفتن مانده شده ام بعد طی مسافت بسیار فنای شهری ظاهر شد وبعد دخول شهر
ظاهر شد که این شهر از تعین اول ست که جامع جمیع مراتب اسما وصفات شیون واعتبارات ست ونیز جانب
مر اصول این مراتب را واصول انها را ومنتهای اعتبارات ذاتیه ست در آن مقام ملاحظه نموده آمد که آیا
این تعین اول حقیقت محمدی ست یا نه معلوم شد که حقیقت محمدی همانست که بالا ذکر یافته وآن ظل این
تعین اول ست وسیر که فوق آن شهر واقع شود شروع از کمالات نبوت خواهد بود واین عبارت از مکتوب
طریقه دویست وششم از جلد اول انتخاب ست ازین کلام عزیز الکلام مستفاد میشود که کمالات نبوت عبارت
از تجلی ذات بحت ست چرا که اگر صفتی از صفات زائده اند پس باعتبار وجود ها لانفسها در نصف سافل دائره
اولی از ولایت کبری است واگر از صفات غیر زائده اند که امتیاز خارجی از ذات ندارند وآن صفات اشیلون
واعتبارات گویند در نصف عالی دائره اولی از ولایت کبری ست صفات اضافی وصفات فعلی وصفات
حقیقیه ثمانیه که حیات وعلم وقدرة وارادہ وسمع وبصر وکلام وتکوین اند اینهمه داخل صفات زائده است
واصول اینهمه در دائره ثانی واصول اصول آن در دائره ثالث واصول اینهمه در قوس اند وانهمه صفات
باعتبار وجود ها للذات المقدسه در دائره ولایت علیا ست بلکه ذات که در پس پرده صفتی از صفات ست

هم در ولایت علیاست چنانچه شرح آن در تفرقة العلم والعلیم بالا گذشته پس باقی نماند برای تفوق ازین مقام
مگر در مرتبه ذات بحت پس در کمالات نبوت تجلی ذات بحت ست لاغیر پس چون فوق کمالات نبوت و رسالت
و اولی العزم حقیقت کعبه که عبارت از سرادقات عظمت و کبریاست و حقیقت قرآن و حقیقت صلوة که
وسعت ذات بیچون ست و معبودیت صرفه و خلت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی گفته اند و اینهمه
داخل صفات اند بلکه از صفات زائده بلکه از صفات اضافیه غیر حقیقیه که پایان تر از صفات حقیقیه اند چراکه
صفات حقیقیه زیاده از هشت صفت مذکوره کسی نگفته بلکه صفت تکوین که صفت هشتم ست نزد اشعری
از صفات نیست صفات حقیقیه نزد او هفت ست پس البته رجوع قهقری لازم می آید و حل اشکال منهم
در همین ست که صفات که بعد از کمالات نبوت وصول بدان میسر میشود غیر آن صفات اند که در ولایت کبری
و علیا گذشته لیکن استغراق و شمول صفات که در دائره اولی از ولایت کبری و علیا مذکور شده و استغراق
اصول آن و اصول اصول آن و اصول اصول اصول آن ازین احتمال ابا میکند و آنچه آن مهربان از طرف
خود در حل آن نوشته اند که وسعت و محبت دو قسم ست یکی اضافی دوم ذاتی و همچنین محبت او تعالی یکی
بذات او تعلق دارد دوم بغیر او و همچنین محبوبیت این تقریر هیچ فائده نمی کند چراکه همه اقسام صفات داخل
دائره اولی از ولایت کبری اند و اصول آن تا سه مرتبه دیگر در سه دائره دیگر از ولایت کبری اند و لیس
وراء المجموع شئی و نیز آنچه تقریر حضرت رفیع الدین صاحب در تقسیم صفات نوشته اند آنهم حل اشکال
نمی کند این تقسیم صحیح ست که صفات دو قسم ست یکی ذاتی و انتیانه خارجی از ذات دارند دوم گنجایش زیادتی
ندارند لیکن قسم اول را که سه مرتبه گفته اند یکی مرتبه وجودها لانفسها دوم مرتبه وجودها للذات المقدسة سوم
مرتبه اندراج آنها در ذات این تقسیم صحیح نیست چراکه صفات زائده را اندراج در ذات چه معنی دارد که منافی زیادتی
ست پس صفات زائده را دو مرتبه است وجودها لانفسها و وجودها للذات المقدسة و اندراج در ذات خاصه
قسم ثانی ست که زائده بر ذات نیست و اینهمه اقسام صفات خواه زائده اند بر ذات یا زائده نیستند بر ذات
بلکه عین ذات اند و مسمی بشیونات اند همه در دائره اولی ست از ولایت کبری من حیث وجودها لانفسها و
در دائره علیاست من حیث وجودها للذات المقدسة پس از تقریر حضرت مجدد رضی الله عنه که بالا مذکور شد هیچ
صفتی خارج از ولایت باقی نماند مشفق من در ضمن نوشتن این خط در جواب خط آن مهربان فقیر همین

بتقریب کنز الهدایة مطالعه کرد ازان معلوم شد که سابق همین اعتراض را اصحاب حضرت ایشان عروة الوثقی در جناب
ایشان معروض داشته اند و دو مکتوب آنجناب در جواب این صادر شده یکی آنکه نوشته بودند که چون معامله
کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بران چه صورت دارد مخدوما
از کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد از فقیر که نقل کرده اند فقیر هرگز نگفته است و در کلام
حضرت ایشان هم قدس الله سره الاقدس معلوم نیست آری کمالات نبوت بعد از حصول ولایت سه گانه
اوست پس عبور از اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات ست و بعد از ترقی از اسم
الظاهر و اسم الباطن است که در مکتوبات بیان طریقه به تفصیل مذکور ست لیکن در ذات بحت بودن آن
سخن ست چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد و حالانکه حضرت ایشان در همان مکتوب حقیقت کعبه
را که عبارت از سرادقات عظمت ست فوق کمالات نبوت نوشته اند و ایضا در همان مکتوب مرتبه ذاتیه را
فوق این کمالات ثابت کرده اند انجا که نگارش فرموده اند که ذات الله وراء این وجود و عدم ست دیگر مکتوب
آنجناب باین عبارت صادر شد **سوال** مرتبه کمالات نبوت فوق مرتبه اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست
پس تفوق حقیقت کعبه و امثال ان که اعتبار مسجودیت و جز آن در آن ملحوظ ست بر کمالات نبوت بچه معنی ست
جواب این نوشتن تفصیل میخواهد اینقدر بدانند که مرتبه کمالات نبوت فوق آن اسما و صفات و شیون
و اعتبارات ست که در ولایت کبری و علیا ثابت اند **مشفق من** ازین دو مکتوب جناب عروة الوثقی
رضی الله عنه و عن اسلافه و اخلافه نیز حل مشکل نمی شود چرا که بعد انقراض جمیع اسما و صفات و بعد تمام شیون
و اعتبارات ذاتیه که همان ذات ست بملاحظه مبدایت صفات و بعد ترقی از تنزیهات و تقدیسات نیست
مگر مرتبه ذات بحت و آن کمالات نبوت ست پس نفی کردن ذات بحت ازان مرتبه علیه همین محل اشکال ست
و مغایرت اعتبار مسجودیت و معبودیت و محبیت و محبوبیت و وسعت بیچون و مانند آن از اعتبارات و شیونات
که سابق در ولایت کبری و علیا پیش از کمالات نبوت گذشته چگونه صورت بندد و بهر حال جوابی که ازین همه اشکالات
تفصی بخشد فقیر بدان ملهم شده خواه از الهام غیبی باشد یا نتیجه قوت فکری آن همانست که بخدمت سامی
معروض داشته بودم اگر ان حق و صواب ست فمن الله سبحانه بفضله و احسانه و اگر خطاست فمن نفسی المظلمة
المدهشة الخاطئة اعتقاد کردن صاحبان بران واجب نیست و فقیر مدعی کمال نیست مجادله و مکابره منظور نیست

حاشا و کلا و اینچه شاهد این از کلام حضرت مجدد طلبیده بودند اگر شاهد این در کلام آنحضرت اعلی منزل می بود من
این جواب را نسبت بخود نمی کردم حکایت از کلام آنحضرت رضی اللہ عنہ می نمودم مهربان من در صورت
اتحاد موطن تغایر در میان شیون و اعتبارات را مقدمه از کمالات نبوت و متاخره صورت نمی بندد و باین
تقریر که صفات و شیونات و اعتبارات که در مرتبه علم تقرر دارند در ولایت متجلی میشوند و ذات بحت که هم در مرتبه
حضرت علم تقرر دارد در کمالات نبوت متجلی میشود و اگر گفته شود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق دارد این هم صحیح شد
و اگر نفی کرده شود گفته شود که بذات بحت تعلق ندارد و در ذات بحت بودن آن سخن ست چنانچه حضرت عروة الوثقی
و حضرت مجدد رضی اللہ عنهما فرموده اند که ازین ماجرا در توهم نیفتی که عنقا در شکار آمد و سیمرغ بدام افتاد و هو سبحانه بعد
وراء الوراء ثم وراء الوراء ثم وراء الوراء ذات اللہ وراء وجود و عدم ست اینهم درست می نشنید که در کمالات نبوت
فی الحقیقت ذات بحت نیست بلکه حصه صفت العلم ست که بذات بحت تعلق گرفته و ازان حاکی ست و بعد
حصول کمالات نبوت سیری که واقع میشود در مراتب صفات خارجیه واقع میشود بلکه در صفات اضافیه خارجیه
مثل وسعت و محبت و محبوبیت و تعین وجودی و تعین حبی و مانند آن و صفات ثمانیه حقیقیه خارجیه داخل
دائرہ لاتعین اند آنجا سیر قدمی را گنجایش نیست اگر میسر شود سیر نظری میسر شود و ذات بحت هنوز وراء الوراء ست
که وراء وجود و عدم ست و وجود و وجوب هر چند از صفات کمال اند لیکن ذات او سبحانه وراء اینهمه ست العجز
عن درک الادراک ادراک لا غیر اینچه حضرت مجدد رضی اللہ عنه میفرمایند که این ورائیت نه باعتبار حجب ست که
حجب بتمامها مرتفع گشته بلکه باعتبار ثبوت عظمت و کبریاست معنی این عبارت در عقل ناقص چنان میگذرد
که حق تعالی از بنده اقرب من حبل الورید ست و حجابها که در میانست از دو جنس ست که رسول میفرماید صلی اللہ
علیه وسلم ان للّٰه تعالی سبعون الف حجابا من نور و ظلمة حجابهای ظلمانی حجاب غفلت ست
که ناشی ست از کدورت لطائف عشره انسانی و حجب نورانی عظمت و کبریا اوست تعالی و تقدس و چون
لطائف عشره را بسبع لطائف راجع میکنند پنجگانه عالم امر و قالب و نفس پس ده هزار حجاب حصه هر لطیفه
از لطائف سبعه است فنا نفس در ولایت کبری و فنا لطائف عالم امر در ولایت صغری و کمال آن
در دائرہ اولی از ولایت کبری و فنا نفس در ولایت کبری و علیا و کمال آن در مقام کمالات نبوت
و طهارت عناصر ثلثه در ولایت علیا و معامله خاک بکمالات نبوت تعلق دارد و چون سالک تا بآنجا رسد

تمام حجب ظلمانی مرتفع گشته پس باقی نماند مگر سراوقات عظمت وجلال ورداء کبریا حضرت مجدد رضی الله عنه
میفرمایند بعضے از کمل مردان باشند که درون سراوقات عظمت وکبریا بطفیل انبیا علیهم السلام ایشانرا
جا دهند فعول معهم ما عولِ معهم ای فرزند این معامله مخصوص بهیئت وحدانی انسانی ست که از مجموع
عالم خلق وعالم امر او ناشی گشته مع ذلک درین موطن نیز رئیس عنصر خاک ست مشفق من از سیر آفاقی
وسیر انفسی وجذبه وسلوک وخصوصیت جذبه نقشبندیه ومجذوب سالک وسالک مجذوب استفسار فرموده
بودند مشفقا چون انسان مرکب از لطائف عالم امر وعالم خلق ست وهر یک از آن بسبب کدورت
از مولای خود با وجود اقربیت بعید ومهجور گشته چون رحمت الهی تقاضا کرده که آنها را ازین ورطه بیرون کند
واین عوارض کدورت بدامن شان نتواند رسید چنانچه کسیکه آفتاب محاذی ومرئی او باشد ظلمت را در مقابله
آفتاب چه یارا لهذا انبیا بدو وجه ازاله کدورات انسانی کردند یکی آنکه اعمال صالحه آموختند چون اعمال بیشتر
بجوارح وعناصر تعلق دارند لهذا از اتیان اعمال صالحه تصفیه نفس وعناصر دست میدهد این را سلوک
میگویند که سعی بنده دران دخل دارد دوم آنکه انبیا مرآت صفات اند لهذا در ذات ایشان حق تعالی
تاثیرے داده ست که از محبت ومصاحبت ایشان بے اختیار از لطائف محبان ومصاحبان شان کدورات
وحجب برطرف میشوند چنانچه در مقابله آفتاب بے اختیار حرارت ونور دست میدهد وچون کدورات حجب برطرف
میشوند وصل بیچون دست دهد این را جذب میگویند باز صحابه کرام چون بکمالات ظاهری وباطنی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم بهره ور شدند در رنگ پیغمبر برآمدند ودر هدایت خلق نیابت آن سرور صلی الله علیه وسلم
نمودند واز صحابه این علوم وانوار قرنا بعد قرن وبامتان بوسائط میرسد پس سلوک عبارت ست از اتیان
ریاضات موافق ارشاد پیر کامل مکمل که او را بوسائط از رسول کریم بالی واسطه رسیده واین منتج تزکیه
لطائف عالم امر ست در طرق صوفیه چشتیه وقادریه وغیرهم سلوک را بر جذب مقدم میکنند ومرید را
اول بریاضت اربعینات وامثال آن دلالت میفرمایند تاثیر صحبت پیر کامل هم ممد ریاضات
شان می باشد واگرنه فقط ریاضت چه کار میکشاید ببرکت شان ریاضات نفس وعناصر مرید را
مصفا میکند ومرید طهارت نفس وعناصر خود را بیرون از خود در عالم مثال مشاهده میکند مثل
ستاره وهلال یا ماه ناقص یا بدر کامل یا شمس از دیدن انوار پیر مرید را بشارت فنا وتصفیه نفس

معنی جذبه وسلوک

وعناصر مسید ہدایت سلوک ست واین سیر را سیر آفاقی میگویند که خارج از خود در آفاق می بیند بعده پیر کامل
اکمل توجه بکار ادمی برد که دران مرید را هیچ عمل نمی باید ببرکت توجه او لطائف عالم امر او از حضیض ترقی
کرده در اصول خودها فانی میشوند و تزکیه لطائف عالم امر او فنا هر یک ازان در اصول شان وست
مید ہداین را سیر انفسی میگویند واین جذب ست و مرید که اینچنین تربیت کرده شود او را سالک مجذوب
میگویند و درین سیر جذبی انچه مرید می بیند از استنارة و ترقی و وصول باصل و فنا همه در لطائف

سیر آفاقی و انفسی

خود در خود می بیند لهذا این را سیر انفسی میگویند و حضرت خواجه نقشبند رضی الله عنه از جناب الهی طلب کردند که راهی
عطا فرماید که اقرب طرق باشد و البته موصل باشد و اهداحق تعالی حضرت خواجه رضی الله عنه را بتقدیم
جذب بر سلوک الهام فرموده چنانچه حضرت مجدد رضی الله عنه در مکتوب بیان طریقه فرموده که در طریقه

سالک و مجذوب

نقشبندیه ابتدا از سیر قلب بوده که از عالم امر ست بخلاف سائر طرق مشائخ کرام که شروع در تزکیه نفس
می نمایند و تطهیر قالب میفرمایند و بعد ازان بعالم امر می درآیند و الی ماشاء الله آنجا عروج می نمایند ازینجا
گه نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته ست واین طریقه اقرب طرق گشته چه حصول
تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان را بوجه احسن میسر شده ست و مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران
سیر عالم خلق را قصد اضایع دانسته اند و بیکاری شمرده اند بلکه مضر و مانع وصول مطلوب بیقین نموده اند زیرا که
سالکان طرق دیگر بتقدیم تزکیه بریاضات شاقه و مجاهدات شدیده قطع بادیه های صورت عالم خلق نموده
چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی والتذاذ روحی افتند بسا ست که باین انجذاب قناعت
کنند و بیچونی آن عالم از بیچون حقیقی باز دارد و در همین مقام سالکی گفته که سی سال روح را بخدائی پرستیدم بخلاف
بزرگان این طریقه علیه که شروع از مقام جذبه مینمایند و بعد التذاذ ترقیات میفرمایند التذاذ در حق ایشان
در رنگ ریاضات و مجاهدات ست الی آخر کلامه رضی الله عنه این جماعه را که جذب بر سلوک مقدم میکنند

مجذوب سالک

مجذوب سالک میگویند و بعضی در ضمن جذب سلوک میکنند یعنی مجددیه که اینها جذب و سلوک باهم خلط
کرده اند انجا حل آن عبارت شده که در بیان مقامات طریقه واقع شده که مجددیه باهم خلط کرده اند والله اعلم
چنانچه ذکر نفی و اثبات بحبس نفس و ذکر لسانی نفی و اثبات در مقام ولایات و تلاوت قرآن و نماز نافله
در مقام کمالات و در حق این جماعت سلوک ست حاصل آنکه صوفیان طریقه نقشبندیه مجذوب سالک اند

که جذب را که عبارت است از برگماشتن پیر همت خود را بر ترقی مرید مقدم کرده اند بر سلوک که عبارت است از ریاضات و فائده سلوک غیر از تصفیه عناصر و تزکیه نفس دیگر نیست و در عالم امر سلوک را تاثیر نیست و صوفیان دیگر طرق سالک مجذوب اند که سلوک مقدم کرده اند بر جذب و فائده جذب ترقی مرید ست از حضیض امکان تا لطائف عالم امر و اصول خود فانی شوند و از ان ترقی کرده با صول آن و اصول اصول آن رسند سیر عالم خلق که بسلوک مربوط ست سیر آفاقی ست و سیر عالم امر که بجذب متعلق ست سیر انفسی ست و سیر صوفی را از حضیض امکان تا دائره ولایت صغری سیر الی اللہ میگویند و سیر که در دوائر ولایات است آنرا سیر فی اللہ میگویند تا دامیکه در عروج ست و چون نزول میکند آنرا سیر من اللہ باللہ میگویند و عروج عبارت ست از استغراق صوفی در مشاہده ذات و صفات عالیات و انقطاع از خلق و نزول عبارت ست از توجه بسوی خلق برای تکمیل و ارشاد حضرت مجدد میفرمایند که اکثری گمان برده اند که در ولایت رو بحق ست و در نبوت رو بخلق و از ینجا توہم کرده اند که ولایت افضل ست از نبوت و حق آنست که ہر کدام را از ولایت و نبوت عروجی ست و ہبوطی در عروج ہر دو را رو بحق ست و در ہبوط ہر دو را رو بخلق غایته ما فی الباب در مرتبه ہبوط نبوت بکلیه رو بخلق ست و در ہبوط ولایت بکلیه رو بخلق نیست باطنش بحق ست و ظاہرش بخلق سرش انیست که صاحب ولایت مقامات عروج را ناتمام کرده نزول کرده است لاجرم نگرانی فوق دامنگیر اوست و صاحب نبوت مقامات عروج را تمام کرده ہبوط فرموده است لہذا بکلیه خود متوجه بدعوت خلق ست بحق جل و علا فافهم فان ہذه المعرفة الشریفة ما لم یتکلم به احد۔ فنار نفس در طرق دیگر مشایخ بسلوک و ریاضات پیش از فنار قلب حاصل میکنند و در طریقه قدما نقشبندیه بعد فنار قلب چرا که اینجا سلوک بعد از جذب ست و از کلام حضرت مجدد رضی اللہ عنه معلوم می شود که آنچه بسلوک و ریاضات دست میدہد صورت فنار نفس ست حقیقت فنار نفس در ولایت کبرے و کمال آن و فنار عناصر در کمالات نبوت است

مکتوب چہارم بہ شیخ محمد قاضی کرانه در بیان علم حضوری و حصولی و فوائد دیگر

بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمده و الصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین ۔ شریعت و فضیلت پناه مهربان دوستان سلمه ربه بعد از سلام سنت الاسلام واضح باد که خط سامی در استفسار چند مسئله

رسید جواب آن انچه در عقل ناقص گذشته می نویسد اصغا فرمایند که علم دو قسم ست علم حضوری و علم حصولی
علم حصولی عبارت ست از حصول صورة الشی فی العقل یا صورت حاصله و بنا راین علم منشا آن بر مشاعر
و حواس ست نفس ناطقه محسوسات را بتوسط حواس ادراک میکند و از جزئیات کلیات را انتزاع مینماید قضایا
بهم رسانیده از صغری و کبری نتایج بر می آرد پس منشا این علم بر مشاعر و حواس ست وانچه علم بمغیبات
بتوسط سمع حاصل میشود بیشتر ازان مبنی بر قیاس شاهد بر غائب ست مثلاً عمارات و اشخاص مکه و بغداد
را بعد از استماع اوضاع و کیفیات آن مشابه اوضاع و کیفیاتی که مشاهده کرده ست دانسته در یافته و حکم بحسن
و قبح آن میکند و لهذا حق تعالی در دنیا لذات و آلام آفریده نمود لذات و آلام اخری گردانید تا از مشاهده
حاضر قیاس کرده جنت و نار را دریابند و خوف و طمع بهم رسانیده امتثال اوامر و انتها از مناهی بجا آرند حاصل
این کلام آنکه علم حصولی منحصر ست بر انچه محسوس باشد یا محسوس مثل باشد یا منتزع و مستفاد از محسوس باشد
و لهذا روح را که از ممکنات و مخلوقات ست بعلم حصولی نتوان دریافت قال الله تعالی وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ
الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا آری علم حضوری بروح
متعلق می شود پس باید دانست که چون علم حصولی روح را بالکنه در نمی یابد ذات و صفات باری تعالی را
چگونه دریابد که بیچون و بیچگون ست و بی شبه و بی نمون هر چند اسما و صفات الهی از قرآن و حدیث دریافته
می شود و لیکن کنه آن هرگز نتوان دریافت چرا که سمع مخلوقات عبارت ست از قوتی که حق تعالی در صماخ
میسر ساند نفس ناطقه بدان قوت استماع میکند همچنین بصر از خروج خطوط شعاعی از جسم و وصول آن ببصر همچنین
جمیع صفات او صفات الهی را با صفات ممکنات غیر از اشتراک اسمی مشارکتی نیست و مشابهتی در کنه و
حقیقت نی پس چنانچه حق تعالی سبحانه را ذات بیچون و بیمثل ست همچنین صفات او بی چون و بی مثل اند
لیس کمثله شیء لا فی الذات و لا فی الصفات و لهذا در اسماء الهی توقیف شرط ست بهر اسم و صفت که حق تعالی
خود را وصف کرده و تسمیه فرموده سوا آن اسم اگرچه در نعت بمعنی همان اسم باشد اطلاق روا نیست ازین بیان
واضح گشت که معرفت حق تعالی و ذات او صفات او بعلم حصولی ممکن نیست حصول صورة الشی وقتی ممکن
باشد که آن شی را صورت باشد و لیس فلیس معرفت حق سبحانه تعالی بعلم حضوری یا علمی دیگر که فوق علم حضوری
باشد جائز بلکه واقع ست حق تعالی بعلم حضوری مدرک میشود اما درک آن ادراک هم علم حصولی نیست و لهذا

صدیق اکبر رضی اللہ تعالی عنہ فرمودہ العجز عن درک الادراک ادراک وچون درک آن ادراک
نباشد تقریر وبحث ازان محال ست وممنوع ولہذا علی مرتضی رضہ فرمودہ البحث عن سر الذات اشراک
ای برادر بدانید کہ علم ظاہر عبارتست از علم حصولی کہ مستفاد ست از قرآن وحدیث وآن علمیست بشرایع
واحکام از عبادات ومعاملات وعلم ست بمبدأ ومعاد وعلم بتوحید باری تعالی واتصاف او بصفات کمال
وتنزہ او از نقص وزوال بوجہی کہ علم حصولی بدان متعلق توان شد وواجب ست درینمقام عنان داری
وتوقف قال اللہ تعالی مِنْهُ اٰيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ اُمُّ الْكِتَابِ وَاُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَاَمَّا الَّذِيْنَ فِيْ
قُلُوْبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُوْنَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَاْوِيْلِهٖ وَمَا
يَعْلَمُ تَاْوِيْلَهٗ اِلَّا اللّٰهُ وَالرَّاسِخُوْنَ فِي الْعِلْمِ يَقُوْلُوْنَ اٰمَنَّا بِهٖ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا
حصہ راسخان فی العلم درینمقام ہمین قدرست کہ بگویند کہ انچہ مراد خداست حق ست ودران گفتگو نکنند مقتضای
خبر داوہ اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَيَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيْهِمْ وَاَيْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ
باید دانست کہ مراد خدا حق ست گو معنی استوا ویدووجہ برما واضح نیست بلکہ کیفیت سمع وبصر مقتضای
دعلم وکلام وغیرہا برما واضح نیست ایمان باید آورد وتکلم درکنہ آن نباید کرد وہمچنین انچہ قرآن وحدیث
بران ناطق ست از عذاب قبر ووزن اعمال وصراط وغیرہ گو در عقل ما گنجایش نکند ایمان باید آورد ودر
دریافت کیفیت آن نباید کوشید ؎ نہ ہر جای مرکب توان تاختن * کہ جاہا سپر باید انداختن * فرقہای
باطلہ مجسمیہ وقدریہ وغیرہ چون پیروی عقل وپیروی متشابہات کردند در ورطہ ضلالت رفتند از قرآن
ثابت ست نکتہ خلقکم وما تعملون ازین معلوم میشود خالق افعال عباد خداست وباوجود آن اسناد عمل
بہ بندگان فرمودہ ایمان بدان باید آورد وباید گفت لاجبر ولا تفویض بل امر بین امرین
جبریہ وقدریہ پیروی عقل کردہ در ورطہ ضلالت افتادند این بحث از علم ظاہر رفتہ اکنون علم باطن چلست
بیان کردہ میشود ای برادر حق تعالی میفرماید کریمہ نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ نَحْنُ
اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْكُمْ آیات دلالت دارند کہ حق تعالی از مخلوقات قریب ترست از انہا بانہا پس ایمان
باید آورد کہ حق تعالی اقرب ست با خلق واقربیت او با خلق نہ اقربیت مکانی ست کہ مستلزم جسم ست
بلکہ اقربیت بے کیف کہ عقل را بدان راہ نیست این اقربیت عام ست مومن وکافر دران شریک اند

ویک قرب واقربیت دیگرست که مخصوص ست بخواص بندگان خدا قال الله تعالی اِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِیْبٌ
مِّنَ الْمُحْسِنِیْنَ و در حدیث صحیح قدسی آمده لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا
احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به الحدیث
این اقربیت را درجات غیر متناهی ست چنانچه لایزال بران دلالت وارد وقال الله تعالی وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ
الْمُحْسِنِیْنَ ۝ وقال موسٰی اِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیَهْدِیْنِ وقال محمد صلی الله علیه وسلم لَاتَحْزَنْ اِنَّ
اللّٰهَ مَعَنَا این معیت واقربیت را در اصطلاح ولایت خوانند واین ولایت که عبارت از اقربیت بی کیف ست
مستلزم علم حضوری ست که بذات وصفات الٰہی متعلق باشد وآنرا علم باطن وعلم لدنی وعرفان گفته میشود
وجه استلزام آنکه چون شخص را باذات خود علم حضوریست که محتاج حصول صورت نیست وهیچگاه دران غفلت
راراه نیست بخلاف علم حصولی که دائمی نباشد وغفلت از لوازم اوست پس بحق تعالی وصفات او کہ اقرب
اندازوی بوی البته علم حضوری متعلق باشد۔ سوال اگر اقربیت مستلزم علم حضوری باشد پس کفار
هم در اقربیت عامه شریک اند گو از اقربیت خاصه محروم اند پس باید که آنها راهم علم حضوری باشد۔
جواب زنگ شرک ومعاصی مانع علم حضوری اوست که او باوجود اقربیت حق در حجاب غفلت از
حق بعیدست حق تعالی میفرماید فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ ۝ مولوی روم میفرماید ۔ رد ثو زنگار از رخ
پاک کن ۔ بعد ازان آن نور را ادراک کن ۔ سوال اسباب حصول ولایت وعلم لدنی چیست جواب
ولایت که عبارت از قرب ومعیت ست ثمره محبت ست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء مع
من احب متفق علیه ومحبت از دو چیز بدست می آید یکی اجتبا که آنرا در اصطلاح صوفیه جذب گویند یعنی
محبت وکشش از جانب حق خواه بلاواسطه چنانچه انبیا را باشد یا بواسطه تاثیر نفس شیخ کامل مکمل اعنی
پیغمبر ونائب پیغمبر باشد دویم انابت که آنرا سلوک گویند یعنی زهد وریاضت قوله تعالی اَللّٰهُ یَجْتَبِیْٓ اِلَیْهِ مَنْ
یَّشَآءُ وَیَهْدِیْٓ اِلَیْهِ مَنْ یُّنِیْبُ ط دلیل ست بر هر دو طریق جذب وسلوک وفضل صحابه بر سائر
امت دلیل ست برآنکه صحبت شیخ کامل مکمل اقوی طرق وصول ست بحق قوله صلی الله علیه وسلم اِتَّبِعُوْنِیْ
یُحْبِبْکُمُ اللّٰهُ وقوله تعالی لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته
دلیل ست برآنکه اتباع رسول ونوافل موجب محبت ست ووسیله قرب غرضکه از تاثیر صحبت وصرف

ف علم لدنی وعرفان

ف اجتبا را جذب گویند

ف انابت را سلوک گویند

ہمت شیخ کامل مکمل واعمال صالحہ موافق تجویز شیخ حصول ولایت میشود **سوال** فائدہ کہ مترتب بر حصول ولایت وعلم لدنی باشد چیست - **جواب** قرب الٰہی وتعلق علم حضوری دائمی بمراتب ذات وصفات اعلی فوائد ہست دیگر فائدہ آنست کہ اعمال صالحہ واتباع سنت بی اختیار مرغوب طبیعت او شود و مکروہات شرعی بالطبع مکروہ طبیعت گردد وکلفت تکلیفات شرعی ازو ساقط گردد حق تعالی در حق صحابہ میفرماید وَلٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ اِلَیْكُمُ الْاِیْمَانَ وَزَیَّنَهٗ فِیْ قُلُوْبِكُمْ وَكَرَّهَ اِلَیْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوْقَ وَالْعِصْیَانَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الرّٰشِدُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ وَنِعْمَةً رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ لا یؤمن احدکم حتی یکون ہواہ تبعا لما جئت بہ دیگر فائدہ آنست کہ ثواب اعمال او زیادہ باشد و دو رکعت نماز او بہتر از ہزار رکعت دیگران باشد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ در حق صحابہ لو ان احدکم انفق مثل احد ذہبا ما بلغ مد احدہم ولا نصیفہ یعنی اگر دیگران مثل جبل احد زر در راہ خدا خرچ نمایند نرسد در ثواب یک سیر یا نیم سیر غلہ کہ کسی از اصحاب در راہ خدا دادہ باشد از این بیان واضح شد کہ در ظاہر شریعت و باطن تعاضد وتلازم ست ہر قدر کہ شخص در استقامت بر شرع کوشش نماید در مراتب قرب وعلم باطن افزاید وہر قدر کہ در مراتب قرب افزاید زیادہ استقامت بر شریعت حاصل آید پس معلوم شد کہ آنچہ جہال میگویند کہ علم باطن با علم ظاہر مخالفت دارد باطل وغلط ست اِنْ اَوْلِیَآؤُهٗٓ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ **سوال** از تقریر سابق ظاہر شد کہ علم باطن علم حضوری ست در بیان وتقریر نمی آید کہ آن فرع علم حصولی ست وحال در قیل وقال نمی آید بیت این مدعیان در طلبش بیخبرانند ٭ آنرا کہ خبر شد خبرش باز نیامد ٭ پس جماعت اولیاء اللہ کہ از حال ومقام خود خبر دادہ اند واز مراتب عروج وقرب ودنو وتدلی گفتگو کردہ اند ودرین باب مثل فصوص وفتوحات تصنیفات کردہ اند ازین کجاست **جواب** اینہمہ گفتگو از علم حصولیست حضوری وبنا این علوم بر کشف ست وکشف عبارت ست از مطالعہ عالم مثال - **بدان** ای برادر کہ مثل دیگر ست ومثال دیگر مثل عبارت ست از انکہ دو چیز از یک جنس باشند واین در باری تعالی وصفات او محال ست ومثال عبارت ست از انچہ بیان مراد کند باونی مشابہتی چنانکہ گفتہ شود کہ بادشاہ مثل آفتاب ست کہ عالم ازوی روشن میشود حالانکہ ہر دو از یک جنس نیستند پس باید دانست کہ در عالم مثال

از واجب تا ممکن ماوی مجرد هر یک متمثل میشود یوسف علیه السلام سالهای خشکی و سالهای بارش شخصی را که صورت گاوهای لاغر و گاوهای فربه بخواب دیده نشان داده بود و رسول کریم حمی مدینه را بصورت زنی سیاه رو دیده که از مدینه بجحفه رفته و رمضان را بصورت مردی خوشرو دیده پس وقتیکه حق تعالی میخواهد که مرتبه قرب و ترقی وران هر یکی از دوستان خود منکشف سازد او را در عالم مثال صورت مثالی مرتبه از مراتب ظلال یا صفات یا ذات مینماید و صوفی می بیند که صورت مثالی از جای خود سیر میکند تا وقتیکه از دائره امکان خالی شده بدائره ظلال صفات میرسد و خود را ظلی از ظلال رسیده می بیند که دران ظل داخل شده بعد ازان می بیند که همرنگ آن ظل میشود خود را دران فانی و بوجود آن ظل باقی می بیند بعد ازان از ظل ترقی میکند و باصل آن میرسد و دران فانی و باقی میشود همچنین در ظلال های بسیار و صفات و اسماء بسیار فنا و بقا حاصل میکند ازین حال مولوی روم خبر میدهد بیت هفت صد هفتاد قالب دیده ام * همچو سبزه بارها روییده ام * درچنین حال صوفی را تخیل میشود که وجود من و وجود سائر ممکنات خیال محض بوده است موجود حقیقی سوا ذات حق تعالی نیست پس کسیکه ازین جماعت در غلبه محبت در سکر و مستی ست میگوید انا الحق و سبحانی ما اعظم شانی و هرکه ازین جماعه با وجود غلبه محبت از سعت حوصله مثل پیغمبران در صحو است میداند که بنده بنده است و خدا خدا است و انچه می بینم صورت مثالی ست که در عالم خیال می بینم ~~~ بخواب اندر گر شتر شد * فریق اول اصحاب وحدت وجود اند و فریق ثانی اصحاب وحدت شهود کسی از بزرگی پرسید که منصور حلاج انا الحق گفته و بایزید بسطامی سبحانی ما اعظم شانی گفته و سید المرسلین مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ فرموده این تفاوت از کجاست آن بزرگ جواب داد که حوصله منصور و بایزید مثل کوزه بود که و را اندک آب از خود رفته و حوصله سرور انبیا مثل دریا محیط بود با وجود وفور آب در مقام عبودیت متمکن ماند و هل من مزید گویان طالب مزید علم شد رب زدنی علما **سوال** از کمل اولیاء الله اکثر کلمات سر زده که ظاهر شرع مخالف آنست در حق آن کلمات و در حق آن بزرگان چه اعتقاد باید کرد **جواب** اگر ممکن باشد آن کلمات را تاویل کرده بر محل صحیح فرود باید آورد و اگر ممکن نباشد و صاحب آن مقال از اهل سکر است او را معذور باید داشت کلام السکاری یطوی ولا یروی مولوی میفرماید **مثنوی** چون پری غالب شود بر آدمی * می برد از مرد وصف مردمی * در پری این حال و این قانون بود * پس پری را کردگاری چون بود * و اگر صاحب مقال از اهل صحو ست بر قصور فهم خود حمل باید کرد چنانچه

در کلام الله و کلام رسول متشابهات اند همچنین در کلام اولیاء الله هم متشابهات اند که عقل از ادراک آن
قاصرست و چون دائره عبارت تنگ ست و الفاظ در مقابله معانی که در از زبان عوام میتوان گنجید موضوع
گشته و آن معنی که بر اولیا مکشوف میشوند برای آنها الفاظ موضوع نیستند ناچار باستعارات و مجازات تکلم میفرمایند
و قراین در دست عوام نیستند ناچار بمعانی آن پی نمی برند و هر کس که ازان معنی آشنائی دارد بمراد آن پی
مے برد حاصل آنکه انکار اولیاء الله نباید کرد و از غیرت الهی که در حق دوستان اوست باید ترسید که در حدیث
قدسی آمده من عادی لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة دشمنی با اولیا دشمنی کردن ست با خدا لیکن
بر کلمات شان که مخالف شرع باشد اعتقاد نباید کرد حضرت شیخ الاسلام عبد الله انصاری هروی قدس سره
می فرماید الهی اولیای خود را چه آفریدی که ظاهر شان سم قاتل ست و باطن شان تریاق نافع هر که بر ظاهر
شان بچسپید بموت ابدی گرفتار شد و هر که بباطن شان پی برد حیات ابدی یافت الهی اولیای خود را چه آفریدی
که هر که آنها را شناخت ترا یافت و هر که آنها را نشناخت ترا نیافت مولوی روم می فرماید مثنوی کار پاکان را
قیاس از خود مگیر * گرچه باید در نوشتن شیر و شیر * در نیابد حال پخته هیچ خام * پس سخن کوتاه باید والسلام *
حضرت قیوم ربانی قطب صمدانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در حق شیخ اکبر محی الدین عربی قدس سره
فرموده که منکر شیخ در خطر ست و معتقد کلمات شطحیه شیخ نیز در خطر شیخ را از اکابر اولیاء الله باید دانست و کلمات
شطحیه شیخ را بر ظاهر آن فرود نباید آورد و طریق اسلم انیست - نوشته بودند که در تفسیر قوله تعالی ثُمَّ دَنٰی
فَتَدَلّٰی فَکَانَ قَابَ قَوْسَیْنِ اَوْ اَدْنٰی اهل سنت و جماعت را اختلاف ست صوفیه بر قرب حق تعالی
حمل می کنند و بیشتر ازان قرب جبرئیل می فهمند حیرانم چگونه تحقیق این امر بنویسند صاحب حسن باعتبار
روایات حدیث و هم باعتبار عربیت قرب حق تعالی ازین آیه فهمیدن نزد فقیر راجح ترست اما باعتبار حدیث
پس بغوی و غیره مفسران اصحاب حدیث روایت میکنند از انس بن مالک و ابن عباس که رئیس مفسران است
و از غیر شان من السلف قالوا دنا الجبار رب العزة فتدلی حتی کان منه صلی الله علیه وسلم قاب قوسین او ادنی
اگرچه عائشه رضی الله عنها و بعضی مفسران این آیه را حمل میکنند بر قرب جبرئیل و منشاء قول ایشان جز استبعاد
نیست مگر استبعاد دنو و تدلی و استوا در ذات حق سبحانه تعالی که این چیزها از خواص جسم ست و این استبعاد
[illegible] مُحْکَمٰتٌ هُنَّ اُمُّ الْکِتٰبِ وَاُخَرُ مُتَشٰبِهٰتٌ در قرآن

همچنین متشابهات بسیار اند الرحمن علی العرش استوی و یبقی وجه ربک و ید الله فوق
ایدیهم و یأتیهم الله فی ظلل من الغمام پس چرا این آیه را هم ازان قبیل نمیدارند
که بتاویلات رکیکه قائل میشوند واما من جهة العربیة پس بجهت آنکه سوق کلام آنست که حق تعالی می فرماید
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه شدید القوی ذو مرة فاستوی وهو
بالافق الاعلی ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی فاوحی الی عبده ما اوحی
جملهٔ علمه شدید القوی صفت ست بعد صفت وحی را و هر همه وحی بتوسط جبرئیل نیست بلکه بعضی بتوسط
جبرئیل بود و بعضی بی توسط جبرئیل پس اگر شدید القوی جبرئیل مراد باشد بر هر فرد وحی شدید القوی صادق
نیاید و نیز قوله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی صریح ست که مراد از شدید القوی حق سبحانه است نه جبرئیل والا
انتشار ضمائر لازم آید و آن در کلام فصحا مستنکر ست و نیز دنو و تدلی جبرئیل موجب کمال رسول کریم نمیشود
که پیغمبر از جبرئیل افضل بود و نیز هر کس که از دنو و تدلی جبرئیل مراد داشته پس گویا این آیه نزد او حکایت آن
واقع ست که رسول کریم جبرئیل را بر صورت اصلی او بشش صد پر متصل جبل عرفات دیده بود و آن واقع
حالی ست بجملهٔ ان هو الا وحی یوحی ربط ندارد حالانکه جملهٔ ثم دنی فتدلی که معطوف ست بر جملهٔ علمه
شدید القوی بسبب عطف صفت وحی نمی تواند شد پس ظاهر شد که مراد از دنو و تدلی قرب حق ست
همچون مولوی روم می فرماید بیت اتصالی بی تکیف بی قیاس * هست رب الناس را با جان ناس *
نوشته بودند که صوفیه اذا زلزلت الارض زلزالها را بر نفس انسان فرود می آرند و کریمهٔ صم بکم عمی
فهم لا یرجعون. و الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا
یکسبون در حق منتهیان میگویند حالانکه در حق کفار ست صاحب من این گفتگو از فن اعتبارست
نه تفسیر قرآن تفسیر قرآن همان است که مفسران گفته اند بر فن اعتبار اعتراض نیست فروشندهٔ خیار از عرب
گفت الخیار عشرة بدرهم صوفی بشنید و از هوش رفت چون بهوش آمد مردم ازو پرسیدند گفت اذا کان الخیار
عشرة بدرهم فکیف الشرار و شک نیست که چنانچه بر کفار صادق ست که صم بکم عمی بین الحق
فهم لا یرجعون عن باطلهم منتهیان از غیر حق صم بکم عمی اند فهم لا یرجعون عنه تعالی الی غیره چنانچه
اعضاء کفار بر آنها شهادت خواهند داد که موجب تعذیب آنها خواهد بود اعضاء مومنان برای آنها شهادت

خواهند داد که موجب تکریم آنها باشد رسول کریم فرمود که تسبیح وتهلیل بعقد انامل بخوانید فانهن مسئولات مستنطقات یوم القیامة نوشته بودند که متکلمان میگویند الایمان لا یزید ولا ینقص ودر حدیث وارد شده الایمان بضع وسبعون شعبة افضلها قول لا اله الا الله وادناها اماطة الاذی عن الطریق تطبیق دران چگونه باشد صاحب من چون رسول کریم ایمان را تفسیر کرده بقوله علیه السلام ان تؤمن بالله وملئکته وکتبه ورسله والیوم الاخر وتؤمن بالقدر خیره وشره ونیز از احادیث بتواتر یا جماع ثابت شده که اعمال داخل ایمان نیست یعنی آنکه اگر شخصی ایمان دارد واعمال صالحه ندارد ومرتکب کبائر ست انجام او به بهشت ست لهذا ابوحنیفه رحمه الله گفته الایمان لا یزید ولا ینقص یعنی نفس ایمان که عبارت ست از اقرار باللسان واعتقاد جازم بقلب دران زیادت ونقصان متصور نیست چراکه در اعتقاد اگر نوعی ریب وشک ست ایمان نیست واگر ریب وشک نیست جزم ست ایمان ست این حصر دائر ست بین النفی والاثبات پس دران زیادت ونقصان را گنجایش نیست لیکن چون از احادیث کثیره واز آیات قرآن زیادت ایمان ونقصان مفهوم میشود قال الله تعالی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا زَادَتْهُمْ اِیْمَانًا وَّازْدَادُوْٓا اِیْمَانًا مَّعَ اِیْمَانِهِمْ وَمَا کَانَ اللّٰهُ لِیُضِیْعَ اِیْمَانَکُمْ ونحو ذلک لهذا شافعی رحمه الله واکثر محدثین میگویند که الایمان یزید وینقص چنانچه امام بخاری رح در صحیح خود باب الایمان یزید وینقص نوشته است لیکن نزد فقیر آن نزاع گویا نزاعی ست لفظی چراکه فقط اقرار باللسان وتصدیق بالقلب نزد فریقین مانع ست از خلود فی النار وسبب دخول جنت ست ولو بعد التعذیب وزیادت نورانیت در ایمان وکثرت ثمرات مرتبت مترتب شدن بران باتفاق از اتیان اوامر واجتناب مناهی ست پس نزاع لفظی شد وصوفیه علیه میگویند که ایمان را صورتیست وحقیقتی صورت ایمان همین اقرار ست وتصدیق بالقلب وحلیه او اعمال صالحه ست واجتناب از مکروهات شرعی واز فضول مباحات وحقیقت ایمان تصدیق ایمان واطمینان نفس ست ودلیل بر تصدیق واطمینان نفس آنست که مقتضای شریعت مقتضای طبیعت گردد حسن بصری رح که سر سلسله صوفیه کرام ست گفته که اگر شخصی را یقین باشد که درین سوراخ اژدها ست پس محالست که آن شخص دران سوراخ انگشت گذارد واگر شخصی انگشت در سوراخی نهاد پس معلوم شد که او را به بودن مار دران سوراخ یقین نیست پس معلوم شد که هر که گناه کبیره میکند او را بر وعیدات شرع یقین کلی نیست وهر کرا بر وعیدات شرع یقین نیست

کافر است ایمان ندارد و چون از وجدان در یافته میشود که با وجود یکه بفضل الهی بر شرایع و صدق رسول یقین قلبی ست و معهذا
صد و جمعیت میشود پس از اینجا در یافته میشود که جائیکه کفر باقی ست آن نفس ست که اماره است بالسوء هرچند حق سبحانه تعالی
بفضل عمیم خود اقرار زبان و تصدیق قلب برای دخول بهشت و نجات دوزخ مقرر فرموده و انقدر ایمان قبول نموده لیکن
ایمان نفس هم مطلوب است و بران مراتب قرب منوط قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله
ازین آیه مستفاد میشود که بعد ایمان ایمان دیگر مطلوب است پس ایمان اول ایمان قلب است و ایمان ثانی ایمان نفس و قال سبحانه
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک یعنی من غیره راضیة یعنی بکل ما اراد مرضیة فادخلی فی عبادی
یعنی فی الذین قال الله تعالی فیهم لابلیس ان عبادی لیس لک علیهم سلطان وادخلی جنتی شاید که مراد ازین
جنت جنتی باشد که در حدیث آمده ان فی الجنة جنة لیس فیها حور ولا قصور یتجلی فیها ربنا ضاحکا
چون نفس ایمان آرد و اسلم از شیطان صادق آید رذائل نفس از کبر و حسد و حقد بطرف و از محاسبه پاک گردد و اگرنه محاسبه رذائل
نفس باقیست قال الله تعالی ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء
و یعذب من یشاء در حدیث وارد شده و اجماع امت بران است که معاصی که بجوارح تعلق دارد و از اراده کردن
محاسبه عذاب نشود تا که صدور آن عمل نشود و از اراده کردن طاعت ثواب یابد و از عمل کردن آن ده چند ثواب یابد پس مراد
از ما تخفوه فی انفسکم درین آیه رذائل نفس ست والله اعلم می برد و ایمان آوردن نفس بدون توجه شیخ کامل مکمل صورت نبندد
مولوی روم میفرماید بیت نفس را نکشد بغیر از ظل پیر * دامن آن نفس کش را سخت گیر * نوشته بودند که صوفیه میگویند که
کلمه لا اله الا الله بطریقه صوفیه گفته شود و در موافقت سود مند خواهد بود صاحب من کسیکه اگر باین معنی گفته باشد که مطلقا سود مند
نخواهد شد پس غلط گفت بلکه ازین قول کفر لازم می آید و اگر باین معنی گفته باشد که آنچه صوفیه آنرا سود و بهبود خود میدانند ازین محروم
خواهد بود پس گنجایش دارد و ایمان مجازی برای دخول جنت است و ایمان حقیقی برای وصول بخالق جنت فاین هذا من ذلک لیکن
ایمان مجازی هم با اعمال صالحه اگر در گور برده شود غنیمت است ع هنیئا لارباب النعیم نعیمها * وللعاشق المسکین ما یتجرع
[illegible] ورنه بس عالیست پیش خاک توده * مکتوب پنجم بسوی شیخ محمد قاضی مذکور
[illegible] الحمد لله رب [illegible] والصلوة علی رسوله نوشته بودند که بر بعضی کلمات صوفیه اهل شرع تکفیر صوفیه میکنند چنانچه مولوی روم
[illegible] چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد * موسی با موسی در جنگ شد * چون به بیرنگی رسی کان داشتی * موسی و
فرعون دارند آشتی * و همچنین مولوی عبد الرحمن جامی میفرماید ع همسایه و همنشین و همره همه اوست * در دلق گدا و اطلس شه

روم که تکفیر میکنند و برمزد قائل اطلاع نیافته لب بطعن میکشایند
ین مقالات مبنی بر وحدت وجودست که همه اوست میگویند هم
م بالله همه اوست • باینمعنی نمیگویند که زید هم خداست وعمرو هم خداست
ن ممکنات افراد واند این هردو قول کفر صریح است وانکار وجود
له خود حمل کرده بالحاد میروند وبعضے زبان طعن بر بزرگان
ود حقیقی موجود میدانند سوا خدا کسی را موجود نمیدانند
الله میگویند دریجا چند اعتراض وارد میشوند یکی آنکه این
هومه گفته شود فرق در مذهب سوفسطائیه ودرین مذهب
یکنات کرده میشود لهذا در کتب عقائد اول مسئله
نات موجود نباشد استدلال بر صانع فوت می شود سوم
ن قول سست چراکه موهوم باطل وناچیز ست چهارم آنکه
ن همه اوست گفتن چگونه راست آید که اتحاد موجود
ان چه باشد - جواب ازین اعتراضات آنست که
ا آنست که سوفسطائیه عالم را موهوم بقسمی میگویند
جود صانع فوت می شود وصوفیه وحدت حقیقی یعنی
الم امکان میدانند چنانچه شعله جواله منشا توهم دائره میگردد
ر رنگارنگ باشکال والوان مختلف ظاهر شود پس شکل
س آئینه اصلا تحققی وثبوتی ندارند ومعهذا آن دائره
لا صادق ست چراکه عالم را در مرتبه وهم برای استدلال
ندارند حاصل استدلال حصول علم حصولیست حضوری
ج استدلال نیست مولوی روم میفرماید مثنوی
ناب • پای استدلالیان چوبین بود • پای چوبین

سخت بے تمکین بود * ازین جواب ہمہ اعتراضہا مضمحل گشتہ۔ مگر اعتراض چہارم و جوابش آنکہ ہمہ اوست گفتن خالی از تجوز نیست چرا کہ چون تحقق دائرہ شعلہ و عکوس زید کہ در آئینہ خانہ ظاہر گشتہ اصلا نیست مگر ہمان شعلہ و زید ست پس اگر انرا بالمجاز عین زید گفتہ شود و عین شعلہ گفتہ شود ہم گنجایش دارد و اگر غیر گفتہ شود ہم گنجایش دارد کہ آن موجود ست و این موہوم لیکن در غیر گفتن اثبات وجود مستقل متبادر میشود و لہذا ازان تحاشی مینمایند و بعینیت قائل شدہ اند و اگر نہ مراد ایشان آن عینیت نیست کہ مستلزم کفر باشد نعوذ باللہ منہا پس معنی بیت مولوی جامی رحمۃ اللہ علیہ معلوم شد چگونہ مراد مولوی جامی رحمۃ اللہ علیہ آن باشد کہ معترض فہمیدہ است حالانکہ خود مولوی میگوید ؎ نے عرض ذات او دلی جوہر * ہرچہ بندی خیال ازان برتر * و معنی بیت مولوی رومی قدس سرہ آنست کہ وجود حقیقی کہ عین ذات حق ست یا صفت او چون از بیرنگی خود اسیر رنگ شد یعنی در مرتبہ وہم بکثرت تعلق گرفت موسی با موسی در جنگ شد یعنی از یکنوع افراد متعددہ و متکاثرہ برآمد موسی و عیسی و محمد صلی اللہ علیہم از یک جنس اند و ہر یک منشاء ہدایت اند و با این احکام و احوال مختلفہ دارند مراد در جنگ شدن ہمین تکثر و اختلاف ست ؎ چون بہ بیرنگی رسی کان داشتی * موسی و فرعون دارند آشتی * یعنی چون صوفی در وقت مراقبہ مستغرق مشاہدہ وجود حقیقی می شود و دران وقت موسی و فرعون ہر دو از نظر او ساقط میشوند و تعدد و تکثر مطرح نظر او نمیباشد ازان وقت خبر میدہد کہ موسی و فرعون دارند آشتی و از ہمچنین حالت مولوی روم قدس سرہ خبر میدہد ؎ علم حق با علم صوفی گم شود * این سخن کی باور مردم شود * یعنی وقتیکہ صوفی متوجہ ذات بحت میشود در آن وقت صفات الٰہی ہم منظور نمی باشد پس صادق آمد کہ علم حق کہ صفتی از صفات حقیقیہ حق ست انفکاک او از ذات محال ست در آن وقت در علم صوفی آنہم مطرح نمیباشد پس در علم صوفی گم شدند نہ در نفس الامر **سوال** ازین تقریر بطلان صحت دعوی صوفیہ ظاہر شد لیکن دلیل برین دعوی چیست **جواب** این جماعہ برین دعوی ہر چند استدلالات مذکور کردہ اند و در کتب و رسائل نوشتہ اند لیکن در واقع دلیل انہا کشف ست لا غیر صوفیہ شہودیہ میگویند کہ این جماعہ کہ ہمہ اوست میگویند در غلط افتادہ اند و منشاء غلط ایشان دو چیز ست یکی سکر عشق و مقتضای عشق آنست کہ غیر محبوب از نظر عاشق مستور گردد و ہر سو کہ می بیند صورت معشوق کہ در خیال او مستقر ست مشہود میگردد و در عشق مجازی ہم این صورت ظاہر می شود دوم آنکہ وجود ممکن در مقابلہ

وجود واجب بمنزلہ لاشی ست ولہذا عقلا موجود را کلی مشکک میگویند عقلا میگویند الممکن فی نفسه لیس
وله من علته ایس و رسول کریم می فرماید اصدق القول قول اللبید ؎ الا کل شیء ما خلا الله باطل
یعنی عدم ذاتی او ست و وجود او مستعار ست از حق جل و علا پس فقلیکہ بحکم قوله تعالی ان تؤدوا الامانات
الی اهلها انسان تصور کند و یقین داند کہ وجود ممکنات ذاتی شان نیست مستعار ست در وقت غلبۂ این
تصور ممکن را البتہ از وجود خالی خواهد یافت و خواهد گفت لا موجود الا الله چنانچہ زید کہ برهنہ بود و پارچہ عاریت پوشیده
است اگر آن پارچہ را بغیر نسبت کند و درین ملاحظہ استقامت نماید البتہ خود را برهنہ خواهد دانست و چنانچہ شخصے
نظر خود در آفتاب دوخته باشد البتہ روشنی چراغ در نظر او تاریک خواهد بود و این وید اقرب بصواب و اوفق بکتاب
و سنت و اجماع امت ست **سوال** فریق ثانی صوفیہ کہ قائل وحدت شهود اند میگویند کہ در خارج حقیقی غیر از
واحد حقیقی هیچ موجود نیست و ممکنات در خارج ظلی بوجود ظلی موجود اند این چہ معنی دارد **جواب** این جماعہ کہ عالم را
بظل و عکس تعبیر میکنند بالمجاز میکنند و نیز انچہ ایشان را در اثنای سیر و سلوک مشهود میشود در حالت سکر از ان حکایات
میکنند و چون بمنتهای کار میرسند از ان تحاشی می نمایند و میفرمایند کہ محمد صلی الله علیہ وسلم را ظل نبود و خالق
محمد را چگونہ ظل باشد و نسبتی کہ درمیان وجود واجبی و وجود ممکن متحقق ست بلفظی حقیقة ادا ... صریح نیست
ناچار بالمجاز برای اظهار قوت و ضعف و اولویۃ و اولیۃ و ضد آن باصل و ظل تعبیر میکنند و میگویند کہ انچہ در علم
تو و شهود تو بگذرد آن غیر حق ست آنرا تحت لای نفی باید کرد و مقصود ورای آن باید جست ؎ عکس در آئینہ
ها نماید سرو ؎ در بیان بارگاه الست * غیر ازین پی نبرده اند کہ هست تا الله رب اوست و رب الارباب چون از عالم
باطن اینقدر کلام کرده شد دیگر فائده گفته می شود باید دانست کہ کشف کونیہ و کرامت نه داخل ماهیت ولایت
و نه از لوازم آن ماهیت ولایت همان حضور بی کیف ست و لوازم آن اتباع شریعت و خرق عادت کہ بر ولایت
مترتب ست از چوگیہ هم بظهور می آید آری کشف الهی کہ عبارت ست از دیدن صور مثالیہ قرب بیچون و غیره
در مراتب ذات و صفات در آئینہ خیال خاصہ اولیاء الله ست مولوی روم میفرماید ؎ آن خیالاتی کہ دام اولیا
عکس مهرویان بستان خداست * لیکن خاصہ شاملہ نیست اکثر اولیاء را کشف الهی باشد و بعضی را کشف تفصیلی
باشد بعضے را اجمالی بسا اولیا باشند کہ از ولایت خود خبر نداشته باشند تا بدیگری چہ رسد صحابہ کرام کہ باجماع
اشرف و افضل اولیاء الله بودند کہ ولایت شان بنصوص قطعیہ ثابت گشتہ کسی از ایشان بکشف الهی تکلم نکرده

الا نادراً واللہ اعلم۔

مکتوب ششم بشیخ محمد قاضی مذکور در بیان شریعت و طریقت و حقیقت

بسم اللہ الرحمن الرحیم نحمدہ والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ وآلہ وصحبہ شریعت وفضیلت پناہ مہربان دوستان
سلامت۔ بعد از سلام سنت الاسلام مطالعہ نمایند چند سوال نوشتہ بودند جواب بعضے از انہا از مکتوب سابق
میتوان دریافت لیکن باز نوشتہ میشود کہ آنچہ جہال میگویند کہ درمیان شریعت و طریقت و یا شریعت و حقیقت
تضاد است این از غلط فہمی انہاست معنی شریعت و طریقت و حقیقت نفہمیدہ اند شریعت در لغت بمعنی
راہ است لہذا راہ عام را شارع میگویند و در اصطلاح اہل اسلام شرع عبارت است از جمیع ما جاء بہ النبی صلی اللہ
علیہ وسلم کہ راہیست موصل بخدا و موصل بجنت و ہمین است صراط مستقیم کہ حق تعالی سوال کردن آن تعلیم
فرمودہ بقولہ تعالی اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ واین راہیست کہ حق تعالی
ہمہ انبیا را بہ تسلیک آن امر فرمودہ قال اللہ تعالی شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا
إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى
الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ یعنی این شریعت
کہ برای شما ای مسلمانان مقرر کردہ ایم و بہ پیغمبر علیہ السلام بدان وحی کردہ ایم ان شریعت آنست کہ وی را
راست و درست کنید و تفرق روندارید یعنی ہمت خود را یکسو دارید یعنی قبلہ توجہ جز واحد لاشریک لہ نگردانید آنچہ
امر کردہ بدان امتثال نمائید و آنچہ منع کردہ از ان اجتناب کنید و در امور مباحہ ہر کاریکہ کنید برای خدا کنید و
باہر کہ دوستی گزینید برای خدا و باہر کہ دشمنی گزینید برای خدا و خوف و طمع بجز وے از کسی نکنید عن
ابی امامۃ رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب للہ وابغض للہ و
اعطی للہ ومنع للہ استکمل الایمان رواہ ابوداؤد وعن انس رض قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیہ
من ولدہ ووالدہ والناس اجمعین متفق علیہ وعنہ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ثلث من کن فیہ وجد بہن حلاوۃ الایمان من کان اللہ

واظمات هاری فکانی انظر الی عرش الرحمن بارزا تا که در بند استدلال است همیشه با یو
وامثال شان در بحث و جدال ست گاهی مغلوب و گاهی غالب و حقیقت اخلاق بعد فنای نفس
و گر نه دعوی محض ست علما ظاهر اخلاق سیئه را بد میدانند که آیات و احادیث بدان ناطق ست اما خود
ازان پرهیز کنند کَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ شخصے از اولیا عصر ابو علی
در مجلس خود گفت سینا ادب ندارد این سخن با بن سینا رسید ابن سینا کتابی از تصانیف خود در بیان
اخلاق و اداب نزد آن شیخ د تادو گفت من در باب اداب تصانیف چنین میدارم شیخ گفت که من نگفته
که ابن سینا ادب نداند بلکه گفته ام اثر ندارد دانستن چیزی دیگر ست و اتصاف بدان چیزی دیگر و حقیقت
اعمال جوارح آنست که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده اَنْ تَعْبُدَ رَبَّكَ كَاَنَّكَ تَرَاهُ ...
بادوام حضور و این بدون فنای قلب میسر نیست پس حقیقت همان حقیقت شریعت ست لا غیر فقط اقرار
بزبان کردن و تصدیق بالقلب نمودن و فرائض بجا آوردن و از محرمات بقدر پرهیز کردن صورت
شریعت ست و حقیقت شریعت همانست که بزرگی آن مقصود از هدایه و صحیح بخاری و امثال شان خارج
لیکن از خواندن آن جز صورت بدست نمی آید و بحقیقت از ... عقیده اهل سنت و جماعت که افعال
العباد مخلوقة الله تعالی اگر باین مسئله حق الیقین ... خوف از غیر خدا در دل
عقیده اهل سنت چنین ست و معتزله میگویند که افعال ... اصل شود طمع و
مخلوق مخلوق مخلوق اند و بالواسطه عند عوام الناس در مقام ... و مخلوق عباد اند لیکن ... رعایا مخلوق
در غفلت اند **سوال** چون حقیقت حقیقت شریعت ... سلاطین و امرا ... لا غیر پس معنی قول صوفیه که
حقیقة ردّ ته الشریعة فهی زندقة چیست ... در عالم مثال مراتب قرب الهی و
قرب مکانی متمثل میشوند چنانچه در مکتوب سابق نوشته ام و ... عالم مثال که آنرا صوفیه بکشف
از قبیل رویا در منام ست از انجا رسول فرموده صلی الله علیه وسلم الرؤیا الصالحة جزء
واربعین جزء من النبوة و احیانا در مرآة خیال ... بعضی عوارض انکدار
غلط می افتد و گاهی در فهم و تعبیر آن غلط می افتد لهذا اولیا ... گفته اند که انچه بکشف معلوم شود آنرا
شرع باید سنجید اگر موافق شرع ست قبول باید کرد و انچه مخالف شرع باشد آنرا رد باید کرد و زندقه باید

واپنچه شرع ازان ساکت باشد آنرا قبول باید کرد باحتمال غلط لهذا اولیاء الله کسی را مرید نمی گیرند تا وقتیکه علم
ظاهری نیاموزد تا در زندقه نیفتد و خلاف شرع اعتقاد نکند و نیز صورت شریعت بدون علم ظاهر بدست نیاید
وحقیقت بی صورت درست نه شریعت و حقیقت چون روح و بدن ست بدن بی روح جماد ست و روح
بی بدن بیکار چون بحقیقت شریعت رسد گفته شود اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجٰتٌ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ یعنی برای انهاست درجات قرب نزد خدا و مغفرت گناهان و رزق
کریم در جنت رزق کریم آخر همه مذکور شد چون معنی شریعت و حقیقت دریافتی معنی طریقت دریاب طریقت
در لغت نیز راه را گویند و اینجا مراد راه تحصیل حقیقت ست بدان ای برادر رسول کریم صلی الله علیه وسلم
که برای هدایت خلق مبعوث شده بود عالم را بالسیف و سنان و زبان و جنان و تاثیر نفس شریف از باطل بسوی
حق رهنمونی فرموده و بکریمه اِنَّكَ لَتَهْدِيْٓ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ مبشر شده هر گاه شخصی مسلمان
میشد در اول صحبت بقدر استعداد باطن آن کس بنور هدایت و کمالات ولایت منور و مملو میشد چنانچه آئینه
در مقابله آفتاب میشود و بعد ازان بقدر حوصله و استعداد از کلام شریف استفاده علوم ظاهری مینمود و بعد ازان
در صحبت شریف آنحضرت بسبب ریاضتها از مهاجرت از اوطان و اهل و عیال و جهاد مع الکفار و بذل النفس
و اموال و قیام لیالی و صیام ایام ترقیات بیحد می فرمودند کانوا رهبانا باللیل و قیاما بالنهار
در شان انهاست لهذا جمیع صحابه از سائر انام افضل آمدند بهترین اولیا بدرجه ادنی از صحابه نرسد کسی
از عبد الله بن مبارک که از کبار تابعین ست و از مجتهدان دین و کبار اولیاست پرسید که عمر بن عبد العزیز
و اویس قرنی بهتر باشند یا معاویه عبد الله گفت الغبار الذی دخل انف فرس معاویة خیر
من اویس القرنی و عمر المروانی و تفاضل درمیان صحابه باهم زیاده ازان ست که تحریر توان کرد
لَا يَسْتَوِيْ مِنْكُمْ مَّنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ اُولٰٓئِكَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِيْنَ اَنْفَقُوْا
مِنْۢ بَعْدُ وَقَاتَلُوْا لَا يَسْتَوِي الْقٰعِدُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجٰهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ
غرضکه صحابه کرام تمامهم جامع کمالات ظاهر و باطن بودند و بمرتبه بودند که کسی بدان مرتبه نتوان رسید حضرت
مجدد رضی الله تعالی عنه می فرمودند ۵ در قافله که اوست دانم نرسم ✱ این بس که رسد ز دور بانگ جرسم ✱
بعد صحابه قرن ثانی از اصحاب کسب ظاهر و باطن کردند و بر [illegible] ازه مصاحبت و مکالمت

از السنه و قلوب و نفوس شریفه صحابه نموده و همچنین در قرن ثالث لیکن تاثیر صحبت صحابه به تاثیر صحبت پیغمبر صلی الله علیه
وسلم نرسید و همچنین تاثیر صحبت تابعین به تاثیر صحبت صحابه نرسید بعد ازان تاثیر صحبت پیر ضعیف شد پس بعد قرون ثلثه بعضے
از اکابر دین متکفل علوم ظاهری شدند و برای استنباط احکام شرعی از قرآن و حدیث قواعد غریبه از صرف و نحو و معانی و بیان
و امثال آن برای دریافت معانی لغوی وضع نموده و قواعد لحصول شرح ساختند و دین علوم عقائد و فقه کردند و بعضی از اکابر دین از علوم
ظاهر بقدر ضرور که فرض عین بود اکتفا کرده و فرض کفایه بعهده دیگران گذاشته و در آن تقلید قبول کرده برای
فائده و استفاده حقائق شریعت و کمالات باطن کمر همت بستند و برای ان قواعد مقرر نمودند و از اطریقت
نام نهادن و انهم مستنبط ست از شرع و آن تقلیل طعام و تقلیل منام و تقلیل مخالطت با عوام و مصاحبت
ارباب قلوب زکیه و نفوس مرضیه و کثرت ذکر و دوری از خلق و اتباع سنت و ترک بدعت و اجتناب
از فضول مباحات و مشتبهات و ترک مالایعنی قال الله تعالی وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا
رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا و این امور که مذکور شده اند همه از احادیث
نبوی ثابت اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه
و قال علیه السلام من احب کلامه من عمله قل کلامه الا فیما یعنیه العزلة خیر من جلیس
السوء و الجلیس الصالح خیر من العزلة و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر مال المسلم الغنم یتبع بها
شعف الجبال یفر بدینه من الفتن و در فضائل ذکر و اکثار آن احادیث بسیار اند قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اکثروا ذکر الله حتی یقولوا مجنون و چون از نصوص قطعیه ثابت ست افضل
الذکر لا اله الا الله همین ذکر نفی و اثبات مروج طرق است خواه بجهر خواه بسر ارباب وحدت وجود
معنی لا اله الا الله لا موجود الا الله ملحوظ میدارند تا وجود ماسوی الله که در واهمه مستقر شده است از نظر ساقط
شود و وحدت حقیقی جلوه گر گردد و ارباب وحدت شهود لا مقصود الا الله ملحوظ میدارند تا نفی مقاصد نمایند
و غیر از واحد حقیقی قبله توجه و مقصودی دیگر در سینه باقی نماند و میگویند که هرچه مقصود تست معبود تست چراکه
عبادت عبارت ست از کمال تذلل و هر کس برای حصول مقصود در تذلل قاصر نمیشود پس تا که نفی مقاصد
[illegible] ید در عبادت صورت نه بندد نوشته بودند که نفس نمی میرد مولوی روم می فرماید
نفس اژدرها ست این کے مرده ست ٭ از غم بی آلتی افسرده ست ٭ صاحب من

این بیت در حق صوفیان نیست در حق مدعیان کمال ست **نوشته بودند** که در متقدمان صاحبان
کمال اندک بودند و در متاخرین بسیار شدند **صاحب من** این سخن محض غلط ست صحابه کلهم صاحب
کمال بودند و در قرن ثانی و ثالث بسیار و بعد ازان اندک و مختلط بودند قال اللہ تعالیٰ وَالسّٰبِقُوْنَ
السّٰبِقُوْنَ اُولٰٓئِکَ الْمُقَرَّبُوْنَ فِیْ جَنّٰتِ النَّعِیْمِ ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِیْنَ وَ قَلِیْلٌ مِّنَ الْاٰخِرِیْنَ وانہم غلط
که درین زمانه نسبت بزمانه سابق بیشتر اند لیکن اصحاب کمال همیشه بودند و همیشه باشند قال رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم لایزال من امتی امة قائمة بامر الله لا یضرهم من خذلهم ولا من خالفهم حتی یاتی امر الله
قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم مثل امتی کمثل الغیث لا یدری اولها خیر ام اخرها
نوشته بودند که مولوی روم میگوید ؎ آتش ست این بانگ نے و نیست باد * مراد ازین
آتش چیست وا فروزنده کدام ست **صاحب من** مراد از نی صوفی کامل ست که از مرآت نفس خود
خالیست و بانگ نے تاثیرات انفاس شریفه اوست و آتش عشق و محبت الٰہی ست و افروزنده خدا ست
جل و علا **نوشته بودند** که میگویند که جهاد اکبر جهاد با نفس اماره ست و کشتن او لازم ست
و در کریمه لاتقتلوا انفسکم منع از قتل نفس ست **صاحب من** اینچنین سوال واهی نوشتن از شان
شما بعید ست و کشتن عبارت ست از ازاله رزائل نفس و متصف ساختن او بصفات حمیده گویا آن نفس
که صفات سبعی و بهیمی داشت رفت و نفسی دیگر متصف بصفات ملکی و رحمانی پدید آمد پس اینجا لاتقتلوا
انفسکم را چه مناسبت و مخالفت با نفس البته جهاد اکبر ست رسول اللہ علیه السلام چون از غزوه تبوک
یا غزوه دیگر باز آمد فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر قال اللہ تعالیٰ وَجَاهِدُوْا
فِی اللّٰهِ حَقَّ جِهَادِهٖ مراد همین جهاد اکبر ست و قال اللہ تعالیٰ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰى فَاِنَّ
الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰى اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک و در حدیث قدسی ست عاد نفسک
فانها قامت لمعاداتی **نوشته بودند** در شاق گرفتن نفس تکلیف ست و در شرع تکلیف نیست
انہم غلط در شرع تکلیف مالایطاق نیست لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا قال رسول اللہ صلی اللہ
علیه وسلم کن فی الدنیا کانک غریب او کعابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور و قال رسول اللہ
صلی اللہ علیه وسلم الدنیا یوم ولنا فیها صوم عن عائشه رضی عنها ما شبع ال محمد من خبز شعیر

یوم مین منتا بعین حتے قبض متفق علیہ لیکن رہبانیت مبتدعہ نباید کرد و رہبانیہ مسنونہ باید کرد رسول صلی اللہ علیہ وسلم از گرسنگی سنگ بر شکم می بست و پایہای مبارک از قیام اللیل متورم شدہ بودند مردم گفتند یا رسول اللہ قد غفر اللہ لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود افلا اکون عبدا شکورا

نوشتہ بودند کہ چون درمیان علم ظاہر و باطن تطابق و تعاضد ست صلب منصور و سلخ عین القضاۃ چرا بوقوع آمدہ **صاحب من** ازینواقعہ خلل در مطابقت علم ظاہر و باطن نمیشود چرا کہ انا الحق گفتن باتفاق علماء ظاہر و باطن کفر ست موجب قتل بشرطیکہ در حالت صحو و ہوشیاری گوید و حکایت از نفس خود کردہ بگوید و اگر شخصے در حالت مستی و بیہوشی اگرچہ از خوردن خمر باشد کہ حرام قطعیست این کلمہ بگوید کافر نمی شود و قتل او روا نیست کذا فی کتب الفقہ فکیف اذا کان السکر بامر مشروع بل بامر مرغوب اعنی حب اللہ سبحانہ پس علماء ظاہری اگر در آنوقت بودند اگر میدانستند کہ این کس این سخن در بیہوشی میگوید و خبر از خود ندارد و یا حکایۃً میگوید چنانچہ کسی در تلاوت قرآن بخواند انی انا اللہ لا الہ الا انا و با وجود اینمعنی فتوی بقتل او دادند پس بنا بر تعصب فتوی دادند پس مخالفت آن علماء صوری با علماء باطن دلیل بر مخالفت علم ظاہر و باطن نیست و اگر اینمعنی بر علماء ظاہر آن زمان معلوم نبود و دانستند کہ این سخن باختیار این کس صادر شدہ ست درانصورت علماء ظاہر ہم معذور بند و ماجور کہ حمایت اسلام کردند رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِیْنَآ اَوْ اَخْطَاْنَا و بعضی اکابر مثل جنید کہ بران فتوی مہر کردہ برای ان کردہ کہ دانست کہ اگر من برین فتوی مہر نمی کنم عوام خواہند دانست کہ فتوای علماء ظاہر باطل ست و در شرع این سخن گفتن جائز ست درانصورت در اسلام کافہ انام خلل آید و فتنہ عظیم برخیزد و قتل نفسی برای دفع فتنہ عظیم مضائقہ ندارد اَلْفِتْنَۃُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ **نوشتہ بودند** کہ کدام چیز ست کہ آنرا حصول میکنند یعنی درویشان و فائدہ آن چیست بعد درازی کلام در مکتوب سابق و درین مکتوب حاجت نوشتن جواب این فقرہ نیست مقصود ایشان خداست و محصول ایشان حقیقت اسلام و حقیقت عبادت و مراتب قرب عند اللہ و کثرت ثواب در دار الجزاء واللہ اعلم چہ خوش رباعیست عربی

فلیتک تحلو والحیوۃ مریرۃ ✽ ولیتک ترضی والانام غضاب ✽ ولیت الذی بینی وبینک عامر ✽ وبینی وبین العالمین خراب

رباعی فارسی

آنکس کہ ترا شناخت جانرا چکند ✽ فرزند و عیال و خانمانرا چکند ✽ دیوانہ کنی ہر دو جہانش بخشی ✽ دیوانہ تو ہر دو جہانرا چکند ✽ خرق عادت را نزد اولیاء اللہ ہیچ قدر

ومقدار نیست مثل جوز ومویز لعب طفلان میدانند وآنرا باعث منقصت خود وعیب میشمارند ومیگویند الکرامة حیض الرجال باعث منقصت آن بود که درین خط نفس ست وموجب شهرت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بحسب امرء من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دینه او دنیاه وتحصیل حظ نفس در دنیا موجب نقصان اجر ست در آخرت قال الله تعالی اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا رسول صلی الله علیه وسلم بر بوریا خفته بود ونقش بوریا در بدن مبارک ظاهر شد عمر رض بگریست وبگفت یا رسول الله قیصر وکسری دران نعمتها وانها دشمنان خدا اند وتو رسول الله باینحالت رسول فرمود فیه انت یا عمر اولئك قوم عجل الله طیباتهم فی حیاتهم الدنیا من میخواهم که به برادران خود رسم که انبیاء ورسل بودند انها بهمین حالت گذران کرده اند ـ صاحب من اظهار معجزات مر انبیاء را ضرورست که برانها دعوت کفار واجب است وکفار بدون معجزات ایمان نمی آوردند واولیاء دعوت میکنند مومنان را برای استقامت به شرع وتحصیل حقیقت آن انها را کرامت نمی باید کرامت از اولیاء در بعضے احیان بمقتضای حال صادر میشود بے اختیار ایشان آن از امثل حیض زنان پوشیده میدارند واکثر اولیاء که ظهور کرامت از انها بیشتر شده وقت مرگ حسرت کردند چراکه ظهور این کرامت از ما شد والله اعلم بالصواب

مکتوب هفتم بمولوی نعیم الله بهرایچی در تحقیق معنی قیومیت وشرح معنی عشق ومحبت با فوائد دیگر

مولوی صاحب مشفق مهربان من سلامت ـ بعد از سلام سنت الاسلام واشتیاق ملاقات بجهت ... بات واضح رای باد والحمد لله که فقیر تا تحریر رقیمه بخیر وعافیت ست واحوال مستوجب شکر الهی حق سبحانه تعالی ... ن مشفق را سلامت وبر مسند ارشاد فیض گستر دارد وفقیر ذات شریف را غنیمت میداند ودعا رخیر میکند ... ثر الله امثالکم وبارک الله فی برکاتکم مبلغ مرسوله بخدمت بی بی صاحبه حضرت والده مرشده وبخدمت صاحبزادی ... عالی نسب صبیه شریفه حضرت شیخ گذرانیده شد در حق ایشان بسیار دعاها کردند خصوصاً حضرت صاحبزادی ... هرگز توقع این فتوح نداشتند کسی از ارباب طریقه توفیق خدمت ایشان ندارد وبلکه کم کسی از ایشان ... از احوال ایشان واقف ست از نیم بسیار خوش شدند وشکر الهی بجا آوردند مشفق من هرچند ایشان

صحبت گرامی والد بزرگوار خود نیافته ده ساله عمر ایشان بود که آنحضرت رحلت فرموده بودند همشیره کلان ایشان صاحب کمالات سنیه بودند و مقامات و بشارات علیه داشتند لیکن اثر نطفه پاک ست که ایشان هم غیر از ذکر الله و تلاوت قرآن از دنیا و اهل دنیا هیچ کار ندارند و بسیار اخلاق حمیده دارند فقیر را انچه میسر می شود خدمت ایشان میکند و دیگر هیچ وجهی از معاش ندارند حق تعالی دوستان از قدرت توفیق دهد که خدمت ایشان سعادت دانند انشاء الله تعالی این نیاز شما بسیار قبول افتاده که اگر متوجه جناب حضرت شیخ رفته شده به تشنیه گمان میدارم که از نوازش آنجناب خط بردارند **مشفق من** شوهر صاحبزادی برادر زاده حضرت شیخ نفست روزی باین صاحبزادی بی ادبی نمود من بحمایت ایشان شوهر ایشان را بخشونت پیش آمدم همان شب حضرت ایشان را در خواب دیدم که مرا در بغل کردند و بر پیشانی من بوسه دادند و بسیار مهربانی فرمودند **مشفق** در مقام حقیقت محمدی علی صاحبها الصلوة والسلام متوجه باشند خوب ست در هر مقام که قوت بهمرسد از رفعت معتبر ست حضرت نوح علیه السلام از حضرت ابراهیم علیه السلام در مقام خلت رفعت دارند لیکن چون قوت دران مقام حضرت ابراهیم راست ایشان را افضل میگویند و خلیل الله لقب یافتند حق تعالی می فرماید وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ هدایت نوح علیه السلام را حق تعالی منت بر ابراهیم شمرده ازینجا مفسران میگویند که چنانچه فضل اولاد موجب منت و احسان بر پدر میشوند فضل آباء هم همین حکم دارد **مشفق من** اگر در حقیقت احمدی متوجه بوده باشند مضائقه ندارد و مبارک ست بلغکم الله اقصی مدارج قربه و ما ذلک علی الله بعزیز **مشفق من** از مقام قیومت استفسار فرموده بودند عالم تمامها ظلال دائره صفات او تعالی ست و ظل را وجود و قیام نیست مگر باصل خود قیام عالم ظلال و قیام ظلال بصفات ست که اصول شان ست و قیام صفات بشیونات ست و قیام شیونات بذات بحت پس در عالم ذات نیست انچه هست ظهور صفات ست در مظاهر مختلفه و مراد ازانچه صوفیه میگویند العالم اعراض مجتمعة فی عین واحد همین ست چون ظلال را وجود مستقل نیست لهذا باعراض تعبیر کرده اند بالمجاز و از همین مولوی روم می فرماید بیت او چو جان ست و جهان چون کالبد • کالبد از وی بگیرد آن البد • اینهمه گفتگو از تنگی عبارت ست و در حدیث در صفات الهی قیلم السموات والارض

و من فیھن آمده کنایه ازینجاست قوله تعالی قٓ وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِیْدِ انکارم که رمزی از قیومیت حق تعالی باشد یعنی قیام جمیع اشیا بحضرت ذات ست تعالت قسم بقران مجید و کفار ازینمعنی اطلاع ندارند کریمه بَلْ عَجِبُوْٓا اَنْ جَآءَهُمْ مُّنْذِرٌ مِّنْهُمْ بلکه از اعتقاد آن در گذشته تعجب میکنند از آمدن رسول از جنس ایشان ای برادر حق تعالی بعضی بندگان خود را که بمحض فضل خود بطفیل سرور کائنات بمرتبه کمالات نبوت میرساند و او را از ذات بحت مناسبت می بخشد و تجلیات ذاتی بروی فیضان مینماید آنزمان او را ذاتی موھوب عطامی فرمایند که قیام وجود و توابع وجود این کس بآن ذات موھوب میباشد و قیام ذات موھوبش بذات واھب الوجود مرکز کمالات نبوت کمالات رسالت ست و مرکز کمالات رسالت کمالات و مرکز کمالات اولی العزم قیام قیومیت ست بآن مقام اخص الخواص راھم رسائی نیست الا ماشاء الله پس اگر شخصی را حق تعالی بان دولت سرفراز فرماید در آنوقت قیام تمام عالم که حکم اعراض دارند بذات موھوب وی باشد و قیام ذات او بذات حق جل و علا ھر کس را که حق تعالی این دولت میسر فرماید حسنات اھل السموات والارض گویا ھمه اجزاء و اعراض حسنات او میشوند ذٰلِکَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ

ے آنکس که سر حقیقتش باور شد ✿ او بهتر از سپهر پهناور شد ✿ ملا گوید که رفت احمد بفلک ✿ سرمد گوید فلک باحمد در شد ✿ صلی الله علیه وسلم قلمی فرموده بودند که چند کلمه وعظ و نصیحت باید نوشت مشفق من ھر چند از نوشتن وعظ خجالت می آید و تازیانه قوله تعالی اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَتْلُوْنَ الْكِتٰبَ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ و قوله تعالی یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ اَنْ تَقُوْلُوْا مَا لَا تَفْعَلُوْنَ ازان باز میدارد لیکن نظر برینکه مقصود ازین آیات امتناع از امر معروف و انتهاء منکر ست بنابر امتثال امر شما نوشته میشود ے گر بار نرسیدیم تو شاید برسی۔

بسم الله الرحمن الرحیم

ای برادر بادشاه و فقیر و عطار و کناس ھمه بنی آدم از یک جنس ھستند باوجود این اگر بادشاھی عظیم الشان کثیر العطایا والاحسان منبع القهرمان فقیری را بسوی خود بخواند و او را مستوقع انعام و احسان و قرب منزلت و رفع شان فرماید و آن فقیر ازان بادشاه رو گردانیده و صحبت کناسی بجنس اختیار کند آن فقیر را چه باید گفت

علاوه برین در صورتیکه در حضور چنین بادشاه اگر بسوی او پشت داده با کناس اخ
سلطانی البته مقتضی قتل آن ناوان فقیر باشد پس برین قیاس باید کرد که رب
جلال و جمال و عظمت و کبریا بنده را بسوی خود میخواند و می فرماید من یقرب الی الله
و محبوب خود را برسالت فرستاده او را بسوی خود میخواند و به نعمتهای بهشت و سرمد
و بسخط عذاب دوزخ و زقوم وعید میکند و این ناکس از قرب منزلت او روگردانید
متوجه میشود و میداند که او تعالی حاضر و ناظر ست هیچگاه هیچ چیز بروی مخفی نیست که
نقل ست که زنی پرده نشین پیش قاضی آمد و فریاد کرد که شوهر من زنی دیگر میخ
گفت که او را ازان منع نمیرسد حق تعالی می فرماید فانکحوا ما طاب لکم من النسا
آن زن گفت که ای قاضی اگر پرده عصمت و حجاب و حیا مانع نبودی حسن و
و انصاف میخواستم که شخصی را که مثل من مصاحب دلربا میسر شد از من روگردانده
باشد اتفاقاً در آن مجلس صاحبدلی نشسته بود نعره زد و بیهوش شد و افتاد چون ا
پرسیدند گفت وقتیکه این زن سخن گفته هاتف ندا داد که این ضعیفه باین حسنی که
عصمت و کبریا مانع نبودی جمال خود ظاهر کرده انصاف میخواستیم که کسی که مه
ازان در گذشته بکسان نالائق در امور لاطائل مشغول شود او را چه باید گفت
شعر
وهل و ولیس یکون فاطلبني تجدني * انسان اگر حق تعالی را متصف بصفا
داند و خیال کند که حق تعالی سمیع و بصیر و علیم ست و این دید بروی غالب
خوف و خشیت بروی غالب شود و یقین ست که از نامرضیات او احتراز نما
داند که حق تعالی مطیعان را دوست میدارد او را با خدا محبت پیدا آید و در طا
و بحکم المرء مع من احب معیت دریابد و از معیت و اقربیت بذات بحت
هفت مراقبه بترتیب ارشاد می فرمودند **اول** مراقبه ذات منزه
از جلال و جمال و رحمت و نعمت و غیر آن با جمال بعد ازان که این ملاحظه
با عظمت و کبریا و جمال و جلال در دل او متمکن میگردید آنگاه بار **دوم** مر

می فرمودند و چون صوفی مشغول این ملاحظه میکرد و این دید بروی مستولی میشد بار سوم مراقبه انه سمیع بصیر
ارشاد میکردند که حق تعالی حاضر و ناظر ست چون این دید بروی غالب میشد چهارم مراقبه معیت میفرمودند
وهو معکم اینما کنتم که ملاحظه معیت بیچون نماید چون این دید بروی غالب میشد بار پنجم مراقبه اقربیت
و دلالت میفرمودند نحن اقرب الیه من حبل الورید چون ملاحظه اقربیت بکمال میرسید بار ششم
مراقبه محبت ارشاد میفرمودند حق تعالی می فرماید یحبهم و یحبونه شخصی که بروی این دید منکشف شود که
خدا او را دوست میدارد بیشک او را محبت با خدا حاصل خواهد شد پس بعد طی اینهمه مراتب و مشق آن همه مراقبات
مراقبه ذات بحت میفرمودند سه مراقبه اول در دائرہ امکان ست و در اول ولایت صغری و بعد فنای
قلب و در ولایت صغری مراقبه معیت ست و در دائرہ اولی از ولایت کبری پیش از فنای نفس مراقبه اقربیت
و بعد فنای نفس در دائرہ ولایت کبری و علیا مراقبه محبت ست که نفس مطمئنه راضی و مرضی و محب و محبوب
گشته و در کمالات نبوت ملاحظه صفات از نظر ساقط میشود و ذات بحت ملحوظ میباشد اینهمه گفتگو برای ارباب علم
و بصیرت ست این کلام طویل که بقلم آمده مستفاد از حضرات مشائخ ست و رسول کریم صلی الله علیه وسلم
در حدیث جبرئیل علیه السلام بدان اشاره فرموده در جواب ما الاحسان قال ان تعبد ربک کانک
تراه فان لم تکن تراه فانه یراک کافی ست یعنی بیان ارباب علم و بصیرت ست که هر کس را که نسبت
جهلی باشد ملاحظه فهو یراک کافیست یعنی بر هر کس که این دید مستولی باشد که حق تعالی بر من حاضر و ناظر ست
او از محسنین ست از عبادت متلذذ و از معصیت محترز خواهد بود و الله اعلم یکی از دوستان بفقیر نوشته که اکثر اولیاء الله
عشق را اعلی مراتب حب نوشته اند و بسیار مدح و ثنا عشق نوشته اند و امام محمد غزالی رح گونه هجو عشق کرده و حب
را بر عشق ترجیح داده و بعضی پنج مرتبه گفته اند الفت و مودت و محبت و عشق و شفقت تعریف حب و عشق
و تحقیق درین باب آنچه نزد صاحب باشد بنویسند فقیر در جواب آن خطی که نوشته بود نقل آن بخدمت سامی
هم فرستاده شد اگر پسند افتد منظور فرمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

معنی محبت

از حب و عشق نوشته بودند صاحب حسن معنی حب و در تفسیر قوله تعالی ان کنتم تحبون الله

فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ امام محی السنہ بغوی نوشتہ کہ حب المؤمنین الله اتباعهم امره واتیانهم
طاعته وابتغاؤهم مرضاته وحب الله للمؤمنین ثناؤه علیهم وثوابه لهم ودر حقیقت این تعریف
محبت نیست بلکہ مقتضای محبت ست ودر تفسیر بیضاوی گفته ان المحبة میل النفس الی الشئ بکمال
ادراك فیه بحیث یحملها علی ما یقربه الیه ودر حقیقت این تعریف محبت صفاتی ست
تعریف محبت ذاتی نیست ونزد فقیر حب عبارت ست از اشتغال قلب محب بمحبوب بقسمی که بازدارد او را
از توجه بسوی غیر او وچاره نباشد او را از توجه ودوام بسوی او وهو المعنی من قولهم العشق نار یحرق ما سوی
المحبوب یعنی یقطع عن قلبه التوجه الی غیر المحبوب فیجعله نسیا منسیا کان لم یکن فی الوجود
غیر محبوبه حتی یسقط عن نظر بصیرته نفسه کما لا یری غیره این تعریف محبت بنده است
وحق تعالی از قلب واشتغال قلب منزه است پس محبت حق تعالی عبارت ست از انس سابق که مقتضی
باشد جذب بنده را بجناب خود ونگذارد که متوجه بسوی غیر او شود پس محبت بنده فرع محبت خداست ولهذا
حق تعالی می فرماید یحبهم ویحبونه محبت خود را بر محبت بنده مقدم کرده ولفظ عشق در کلام خدا نیامده
است ودر کلام رسول الله صلی الله علیه وسلم کمتر آمده در کلام الله وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ آمده
واشد حبا لله عبارت ست از افراط محبت وعشق هم در لغت افراط حب را می گویند کذا فی القاموس
باین اعتبار میتوان گفت که ذکر عشق در قرآن آمده است لیکن در زعم فقیر اگر در فرط محبت محبت بر عقل غالب
آید وعقل وحواس را بیکار سازد آن فرط محبت را عشق گویند نه مطلق فرط محبت را پس سکر ومستی در عشق لازم ست
واین از تنگی حوصله ست واگر حوصله وسیع واستعداد شخص عالی باشد هر قدر که محبت زیاده تر افراط کند عقل بجای
خود باشد وحواس بیکار نشود ولهذا بر حق سبحانه تعالی یحبهم صادق می آید وودود از اسماء الهی ست که بمعنی محب ست
وعاشق گفتن بروی تعالی صادق نمی آید چرا که محال ست که محبت دیگر صفات الهی را بیکار سازد ولا یشغله
شان عن شان ونیز انبیا واصحاب کرام وائمه اهل سنت وبعضی از اولیا را ست که حوصله آنها وسیع واستعداد
شان بس عالی ست محبت آنها اگرچه اشد واقوی ست لیکن عقل وحواس آنها را برهم نمیسازد وسکر دامنگیر
شان نمی گردد منصور بیچاره از تنگی حوصله بیخود گشت وانا الحق گفت وسرور عالم صلی الله علیه وسلم غیر
سبحانک ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق عبادتك لب نکشود ولهذا انبیا علیهم السلام

بیان عشق

بخلیل الله و نجی الله و حبیب الله موسوم گشتند و بعاشق الله موسوم نشدند مگر اولیاء الله مدح و ستایش عشق میفرمایند و عشق را مرتبه اعلی از حب میگویند بجاست که عشق عبارت از فرط محبت ست و فرط محبت الهی از نفس محبت اولی و اعلی ست و لهذا حضرت مولوی روم می فرماید **مثنوی** هر چه گویم عشق ازان بهتر بود ٭ عشق امیر المومنین حیدر بود ٭٭ و آنچه امام حجة الاسلام محمد غزالی رحمة الله علیه چندان تعریف و مدح آن نکرده و گونه بجواز مقوله او مفهوم میگردد در آنمقام نظر او بر سکرست که از لوازم عشق ست از تنگی حوصله خبر میدهد و فرط محبت خدا بسر ممدوح و محمود ست لیکن اگر با صحو باشد از عشق بهتر باشد **مثنوی** در راه خدا جمله ادب باید بود ٭ تا جان باقیست در طلب باید بود ٭٭ دریا دریا اگر بکامت ریزند ٭ کم باید کرد و خشک لب باید بود ٭٭ مقتضای فرط محبت آنست که امتثال امر خدا بر مقتضای طبیعت خود مقدم دارند بغوی در معالم التنزیل از سعید بن جبیر روایت کرده که حق تعالی روز قیامت بتان را در دوزخ اندازد و کفار را فرماید که اینها محبوب و معبود شما بودند شما هم اوشان در دوزخ بروید آنها از بتان بیزاری ظاهر کنند و رفتن در دوزخ قبول نکنند آنزمان حق تعالے مومنان کامل را امر فرماید که هان شما در دوزخ خود را بنید از ید اینها بمجرد حکم خود را در دوزخ اندازند و دوزخ بر اینها برد و سلام باشد و منادی آواز کند وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اَشَدُّ حُبًّا لِّلّٰهِ ؕ و کافران باکراه در دوزخ انداخته شوند لیکن اگر با فرط محبت سکر و مستی باشد خوف عذاب و طمع ثواب در میان نمیماند و لهذا منقول ست که رابعه بصریه در دستی آب و در دستی آتش گرفته میرفت پرسیدندش که کجا میروی گفت میخواهم که دوزخ را ازین آب سرد کنم و بهشت را ازین آتش بسوزانم تا مردم عبادت خدا بخوف دوزخ و طمع بهشت نکنند بلکه خالصا لله عبادت کنند و جناب انبیا علیهم السلام آنچه فرط محبت داشتند رابعه بیچاره ازان بوئے نشمیده بود و با آن همه هرگاه که رسول صلی الله علیه وسلم در قرارت قرآن بر آیت عذاب گذشتی تعوذ میفرمود و هرگاه بر آیت رحمت و وعده میرسیدی سوال می کرد و حق تعالی مدح مسلمانان میفرماید که یه تَتَجَافٰى جُنُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَّطَمَعًا وَّمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ يُنْفِقُوْنَ پس تفاوت مرتبه فریقین در روایت سعید بن جبیر ست شخصے که سکران و مست باشد و برای امتثال امر خدا خود را در دوزخ اندازد و دوزخ و عذاب در خاطر او محو و فراموش باشد و خائف نبود چندان دشوار نیست و شخصی هوشیار ست و عذاب دوزخ را میداند و خائف و ترسان ست و با وجود آن بنا بر امتثال امر محبوب خود خود را در دوزخ اندازد عجب کاریست بقول ریخته گو سے تک تیغ تلی کهه تو رستم کو کہہ

دہر دسے پیاری یہ ہین سے ہوہر کارسے دہر مروی شغاف نام چیزی ست کہ غلاف دل ست و قولہ تعالیٰ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا ضمیر مرفوع شغف راجع ست بسوی یوسف و حبا تمیز ست از تشبیہ یعنی قد شغف حب یوسف زلیخا یعنی محبت یوسف شغاف قلب زلیخا را دریدہ اندرون قلب او متمکن شدہ مثل طاب زید علماً یعنی طاب علم زید لیکن درین ایہام نسبت و تمیز مبالغہ ہست پس شغف مرتبہ از مراتب محبت نیست وانچہ کسی تعلق خاطر را بہیچ نام نہادہ باشد اصطلاح ست و لا مشاحۃ فی الاصطلاح و در حقیقت محبت را مراتب بسیار ست منحصر در پنج نیست۔

مکتوب ہشتم بعزیزی از سادات در باب تجویز لعن بر یزید بسم اللہ الرحمن الرحیم

لعن یزید

الحمد للہ رب العالمین و صلی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین در باب طعن یزید علمای اہل سنت و جماعت را سہ قول ست امام اعظم ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہ در فقہ اکبر ازان منع کردہ و امام احمد بن حنبل رح و اکثر محققین مثل ابن جوزی آنرا جائز داشتہ و ملا سعد الدین تفتازانی رح در شرح عقائد نسفی ہمین قول رفتہ و جماعتی درین مادہ نظر بر ادلہ فریقین سکوت نمودہ اند و در لعن البتہ اضاعت وقت و اشتغال ست بے فائدہ وجہ قول حضرت امام اعظم آنست کہ امام احمد بن حنبل و بخاری از ابن عمرؓ روایت کردہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم را شنیدم کہ میگفت اللہم العن فلانا و فی روایۃ عنہ اللہم العن ابا سفیان اللہم العن الحارث ابن ہشام اللہم العن سہیل بن عمرو اللہم العن صفوان بن امیۃ فنزلت لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ قال بخاری فتیب علیہم کلہم و ما روی البخاری عن ابی ہریرۃ رضؓ وجہ استدلال آنکہ حق تعالیٰ رسول خود را از لعن کفار منع کردہ فرمودہ کہ درین کار سخن گفتن و بد دعا کردن نمیرسد اختیار مر خدا راست اگر خدا خواہد آنہا اسلام آرند و توبہ شان قبول کند و اگر خواہد بر کفر مصر دارد و انہا را عذاب کند بجہت آنکہ انہا ظالمان اند و در بعضی روایات مسلم آمدہ کہ رعل و ذکوان اہل بیر معونہ چون ازان سرور غدر کردند و منذر بن عمرو انصاری و غیرہ ہفتاد کس را از قراء صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین قتل کردند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را سخت غم و الم بود و بر انہا لعن میکرد آن زمان این آیۃ نازل گشتہ و از لعن ممنوع شد و مروی ست کہ جبرئیل علیہ السلام نزول فرمود و گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ ما بعثک لعانا و لا سبابا انما بعثک رحمۃ لیس لک من الامر شیء الآیۃ یعنی ترا حق تعالیٰ برای لعن

وسب نفرستاده است برای رحمت فرستاده است و در نہج البلاغت که از اصح کتب روافض است مرویست که
چون امیر المومنین از اصحاب خود شنید که اہل شام را لعنت میکنند فرمود انی اکره ان تکونوا سبابین
یعنی من مکروه میدارم که شما سب کنندگان باشید وجه قول جواز لعن آنست که ابن جوزی روایت کرده که
قاضی ابو یعلی در کتاب خود معتمد الاصول بسند خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که گفتم پدر خود را که ای پدر
مردم گمان می برند که ما مردم یزید را دوست میداریم احمد رحمه الله گفت که ای پسر کسیکه ایمان بخدا و رسول داشته باشد
او را دوستی یزید چگونه روا باشد و چرا لعنت کرده نشود بر کسیکه خدا بروی در کتاب خود لعنت کرده گفتم در قرآن کجا
بر یزید لعنت کرده است احمد گفت فَهَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اَنْ تُفْسِدُوْا فِي الْاَرْضِ وَتُقَطِّعُوْا اَرْحَامَكُمْ
اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ یعنی قریب است که روگردانی کنید شما ای
مردم و فساد کنید در زمین و قطع ارحام کنید انہا که چنین کنند لعن کند انہا را خدا و کر کند گوشهای شان از شنیدن
حق و چشمهای ایشان را کور کند از دیدن حق امام بغوی گفته که مسیب بن شریک و فرا نحوی معنی این آیه چنین گفته اند
که قریب است که روگردانی کرده شوید شما بر مردم یعنی سلطنت یابید و فساد کنید در زمین بظلم و قطع ارحام کنید و گفته
که این آیه در بنی ہاشم و بنی امیه نازل شده یعنی مروانیان و عباسیان که در سلطنت خود ظلمها کردند و فساد نمودند
و قراءة امیر المومنین علی رضی الله عنه موید این تاویل است که میخواندند ان تولیتم بضم تا و واو و کسر لام علی المفعول
یعنی ان تولیتم یا ایہا الناس ولاة جایرة خرجتم معهم فی الفتنة وعاونتموهم اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
فَاَصَمَّهُمْ وَاَعْمٰٓى اَبْصَارَهُمْ یعنی ای مردم وقتیکه بر شما بادشاہان ظالم باشند قریب است که شما ہمراه شان
در فتنه و فساد برآئید و مددگاری انہا کنید انہا باشند که لعنت خدا برانہا باشد و کور و کر کند خدا آنہا را از حق دلیل دیگر
آنکه حق تعالی در قرآن می فرماید اِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
ظاہر آنست که مراد از ایذاء خدا ایذاء اولیاء خداست بحذف مضاف یعنی یوذون اولیاء الله و رسوله و درین صورت
عطف رسول از قبیل عطف خاص است بر عام برای زیادت اہتمام مانند عطف جبرئیل بر ملائکه و موید
این تاویل است حدیث قدسی که بخاری روایت کرده قال الله تعالی من عادی لی ولیا فقد آذنته
بالمحاربة یعنی ہر که با ولی خدا دشمنی کرد پس با خدا برای جنگ برآمد پس ایذاء امام حسین علیه السلام که سر چشمه
اولیاء الله است ایذاء خداست و نیز ایذاء رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاہر است رسول فرمود

صلی اللہ علیہ وسلم فاطمۃ بضعۃ منی یریبنی ما ارابھا ویؤذینی ما اذاھا متفق علیہ یعنی فاطمہ پارہ ایست از من ہرچہ خوش میکند او را خوش میکند مرا و ناخوش میکند مرا آنچہ ناخوش میکند او را واخرج احمد وابن ماجۃ والحاکم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من احب الحسن والحسین فقد احبنی ومن ابغضھما فقد ابغضنی وروی احمد والبخاری فی الادب والحاکم وغیرھم عن یعلی بن مرۃ حسین منی وانا من حسین احب اللہ من احب حسینا وبغوی وغیرہ از انس بن حارث روایت کردند ان ابنی ھذا یعنی الحسین یقتل بارض من ارض العراق یقال لھا کربلا فمن شھد ذلک منکم فلینصرہ این ہمہ احادیث دلالت دارند برآنکہ ایذا حسین علیہ السلام ایذا آن سرور است صلی اللہ علیہ وسلم واز ابن عباس مروی ست کہ این آیہ در حق عائشہ رضی نازل شدہ وقتیکہ منافقان بروی تہمت کردند در قضیہ افک از ین ہم معلوم میشود کہ ہر کہ ازواج واہل بیت پیغمبر را ایذا کردہ ایذا پیغمبر کردہ وایذا خدا کردہ و مستحق لعن شدہ وہمچنین ست حکم کسیکہ اصحاب پیغمبر را سب میکند کہ رسول فرمودہ صلی اللہ علیہ وسلم اللہ اللہ فی اصحابی لا تتخذوھم غرضا من بعدی فمن احبھم فبحبی احبھم ومن ابغضھم فببغضی ابغضھم ومن اذاھم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی اللہ ومن اذی اللہ فیوشک ان یاخذ رواہ الترمذی عن عبداللہ بن مغفل وترمذی وحاکم وابن جریر از حسن بن علی علیہما السلام روایت کردند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را نمودہ شدند سلاطین بنی امیہ بر منبر او آنحضرت از ین امر ناخوش ورنجیدہ شدند برای تسلی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اِنَّآ اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ وَاِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ فِيْ لَيْلَةِ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ اَلْفِ شَهْرٍ بملک ہای بنی امیہ نازل شدہ قاسم حدانی گفتہ چون شمار کردیم سلطنت بنی امیہ ہزار ماہ بود نہ کم و نہ زیادہ یعنی از روز سلطنت یزید تا انقضای سلطنت مروانیان ہزار ماہ بود کہ ہشتاد وچند سال شدہ از ین حدیث ہم معلوم میشود کہ از یزید ودیگر مروانیان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را ایذا رسید ودلیل دیگر آنکہ قولہ تعالے اَلَمْ تَرَ اِلَى الَّذِيْنَ بَدَّلُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ كُفْرًا وَّاَحَلُّوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ ابن مردویہ از ابن عباس رضی روایت کردہ کہ از عمر بن الخطاب رضی از ین آیت پرسیدم کہ انہا کیستند فرمودند ھم الافجران من قریش بنوالمغیرۃ وبنو امیۃ اما بنو مغیرۃ فکفیتموھم یوم بدر واما بنو امیۃ فمتعوا حتی حین یعنی مراد از ین آیت دو گروہ اند فاجر ترین نبو امیہ وبنو مغیرہ بنو مغیرہ روز بدر مستاصل

شدند حق تعالی شما را از شر انہا کفایت کرد و بنو امیہ چندی در دنیا فرصت داده شده اند و ہمچنین امام بغوی قول عمر رضی اللہ عنہ روایت کرده و ابن جریر و ابن منذر و طبرانی در اوسط و ابن مردویہ بچند طرق از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ روایت کرده دلیل دیگر قولہ تعالے وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِّنْۢ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا يَعْبُدُوْنَنِيْ لَا يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ○ یعنی وعده کرده است اللہ تعالی کسانی را کہ ایمان آورده اند یعنی از صحابہ و اعمال صالحہ کرده اند آنکہ خلیفہ گردانیم آنہا را در زمین چنانچہ خلیفہ ساختہ بودیم انہا را کہ پیش از شما بودند یعنی چنانچہ بعد موسی یوشع بن نون و کالب و حزقیل علیہ السلام را خلیفہ ساختیم تا دین موسی را تائید کردند و عالم را با صلاح آوردند و ہمچنین بعد محمد صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی اللہ عنہم را خلیفہ سازیم و قدرت دہیم خلفا را بر ترویج دین شان کہ خدا ازان راضی شد و اختیار نموده و بدل کنیم امن بعد خوف شان از کفار تا عبادت کنند مرا و شریک نسازند با من چیزی دیگر را و ہر کہ بعد این کافر شود پس انہا فاسق و خارج باشند از حکم خدا ابو العالیہ گفتہ کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم بعد بعثت ده سال در مکہ با اصحاب خود از کفار در ایذا بود و مامور بود بصبر پستر مامور شد بہجرت سوی مدینہ و قتال با کفار پس آنہا در کمال خوف بودند کہ یکدم از سلاح خالی نمی بودند چنانچہ بعضی مردان میگفتند کہ ہیچ روز بر نمی آید کہ مامون باشیم و سلاح نہیم آنزمان این آیۃ نازل شد و ابن ابی حاتم از براء بن عازب رضی اللہ عنہ روایت کرده کہ این آیۃ نازل شد وقتیکہ ما در خوف شدید بودیم پس حق تعالی وعده خود را انجاز کرد و بعد خوف امن داد و در ملک اسلام فراخی شد چنانچہ حق تعالی موسی را بتائید دین او وعده کرده بود و در حیات او انجاز وعده نشد حیث قال اِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً يَتِيْهُوْنَ فِي الْاَرْضِ موسی علیہ السلام در تیہ وفات یافت بعده یوشع بن نون خلیفہ شد و فتح شام کرد و بلاد شام در بنی اسرائیل قسمت کرد و ہمچنین وعده خدا بتائید دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم در وقت خلفاء راشدین منجز گشت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ با بنی حنیف و مرتدان قتل کرد تا ایمان آوردند یا کشتہ شدند و مسیلمہ کذاب را کشت و فتح شام و عراق و غیره در خلافت عمر و عثمان رضی اللہ عنہما شده چنانچہ این امر بطرق متعدده از علی رضی اللہ عنہ مرویست و در نہج البلاغت قول علی رضی اللہ عنہ ان هذا الامر لم يكن نصره ولا خذلانه بكثرة ولا بقلة هو دينه الذي

اظهره وجیناه الذی آخره وایده حتی بلغ ما بلغ وطلع من حیث ما طلع ونحن علی موعود
من الله حین قال الله وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ الآیة فالله منجز وعده وناصر جنده
الی آخره قال رضی الله عنه پس درین آیه دلیلیست بر صحت نبوت که اخبار است بغیب بقسمیکه بوقوع آمده پس
معجزه است و دلیلست بر صحت خلافت خلفاء اربع اگر ازین آیت مراد او نباشد خلف در وعده الهی لازم آید و ان
محال ست چرا که بعد موعود لهم یعنی صحابه سوا زمانه خلفاء اربع جمع نشده اند و دلیلست بر صحت مذهب اهل سنت
و جماعت و ابطال دین شیعان بمقتضی خدا بر بطلان مذهب روافض که آنها میگویند که ائمه همیشه خائف ماندند و تقیه
میکردند تا امر فی مهدی موعود از خوف اعدا ظاهر نشده و آنچه میگویند که بعد ظهور مهدی این وعده منجز خواهد شد
[illegible] قول مبارک سفینه مولی رسول صلی الله علیه وسلم از ان سرور روایت کرده فرمود که خلافت بعد من
سی سال باشد پس ازان ملک باشد سفینه گفت بشمار خلافت ابوبکر دو سال و خلافت عمر ده سال و خلافت عثمان
دوازده سال و خلافت علی شش سال یعنی با ایام خلافت حسن بن علی سفینه اعتبار کسور نکرده و خلافت ابی بکر
دو سال و سه ماه و خلافت عمر ده سال و شش ماه و عثمان دوازده سال و علی پنج سال و نه ماه و حسن شش ماه
مجموعه سی سال شد و نیز این آیت دلیلست بر کفر یزید و امثال او و اتباع او حیث قال وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ
فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ امام بغوی گفته که اهل تفسیر میگویند که اول کسیکه کفران این نعمت کرده
قاتلان عثمان بودند و فقیر میگوید که این آیه اشاره است از یزید و اتباع او که قتل کرد حسین علیه السلام را و
همراهیان او را از اهل بیت نبوت و اهانت کرد و بی حرمت کرد ناموس آن سرور را و لشکر بمدینه فرستاد و غارت
کرد مسجد رسول صلی الله علیه وسلم را که روضه ایست از ریاض جنت خراب کرده در واقعه حره چیزها کرد که زبان
از بیان آن کوتاهی میکند و منجنیق بر بیت الله زد و عبد الله بن زبیر را که نواسه ابوبکر و پسر ابن عمه آنحضرت بود
کشت ترمذی از حسان روایت کرده که حجاج یکی از غلامان یزید بود کسانی را که در حبس کشته یعنی از صحابه و تابعین
یک لکھ و بست هزار کس در شمار آمده و مسلم روایت کرده که وقتیکه حجاج عبد الله بن زبیر را کشت اسما بنت ابی بکر
گفت که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم ان فی ثقیف کذابا و مبیرا فاما الکذاب فرأیناه واما المبیر
فلا اخالك الا ایاه قال عبد الله بن عصمة الکذاب هو المختار بن ابی عبید والمبیر هو الحجاج بن یوسف یعنی
هلاک کننده مسلمانان مرویست که یزید روزیکه حسین علیه السلام را کشت بیتها خوانده فخر کرد مضمون آن بیتها اینست

که امروز از آل محمد صلی الله علیه وسلم انتقام کرده ام از روز بدر آخر آن ابیات این بیت ست و دلست برین
جناب ان لم انتقم * من بنی احمد ما کان قد فعل * و خمر را حلال گفت و گفت فان حرمت یوما علی دین احمد فخذها
علی دین مسیح ابن مریم و آل محمد صلی الله علیه وسلم را بر منبرها سب میکردند مروانیان هزار ماه درین گمراهی فرصت
یافتند بعد ازان حق تعالی از انها انتقام کرد چنانچه از قاتلان یحیی بن زکریا انتقام کرده بود تا آنکه کسی از انها باقی
نماند مرویست که سر مبارک حضرت امام حسین را پیش یزید می بردند اتفاقا در زیر صومعه راهبی فرود آمدند بران
صومعه مرقوم بود * اترجو امة قتلت حسینا * شفاعة جده یوم الحساب * ازان راهب پرسیدند که این بیت که
نوشته است گفت از قدیم مرقوم ست نمیدانم که کدام کس نوشته است - غرضکه کفر بر یزید از روایات معتبره ثابت
میشود پس او مستحق لعن ست اگرچه در لعن گفتن فائده نیست لیکن الحب فی الله والبغض فی الله مقتضی
آنست والله اعلم -

کلمات قدسیه

بسم الله الرحمن الرحیم - بعد حمد و صلوة بدانند هر قدر که اوقات در ترویج نسبت حضرات میسر آید آنرا غنیمت
باید شمرد - و طالبان خدا را از جان عزیز تر باید دانست چون زمانه بکمال فساد معمور ست درین زمانه اگر کسی اند ک
توجه بسوی خدا میکند فیض و برکات فزون از حد می بیند پس طالبان را بسیار تنگ نباید گرفت مشغول نجد ابا باید
همین بمشغولی انشاء الله تعالی براه راست می آرد و خود بجد تمام باتباع سنت و اجتناب از بدعت نا مرضیه و
معموری اوقات از خیرات و ترک مجالست با غیار و سوء ظن در نفس خود و حسن ظن در حق سائر الناس مستقیما
باید فرمود والاستقامة فوق الکرامة ست و دنیا نقش بر حباب ست فقر تو در دل بنهم این آن که پردازد
بجای جان تو باشی بجان که پردازد * الله معکم اینما کنتم و کثر امثالکم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته والحمد لله
والصلوة علی رسوله محمد و آله اللهم اغفرلی و لاخوانی فی الدین وارزقنی و ایاهم کمال متابعة سید المرسلین صلوات الله
صلی الله علیه وسلم فی اعلی العلیین آمین یا رب العالمین -

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلقنی من اصلاب المسلمین و ارحام المسلمات و من علینا ببعثة سید الانبیاء

وافضل الرسل والایمان بمن ہو الایۃ الکبری لمعتبر ومن ہو النعمۃ العظمی لمغتنم وصلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ واصحابہ
واتباعہ اجمعین والشکر علی ما ہدانی للاسلام واحیانی علیہ ووفقنی لاقتباس انوار علمائہ الصالحین واولیائہ الکاملین
خلفاء الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی المجدد للالف الثانی والسید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی غوث الثقلین
والسید الفاضل الکامل معین الدین حسن السنجری رضی اللہ عنہ وعن اسلافہم واخلافہم اجمعین وارجو من فضلہ تعالی
ان یمیتنی علی اتباعہم ومحبتہم ویلحقنی بہم فی دار القرار وما ذلک علی اللہ بعزیز بعد از حمد وصلوۃ فقیر حقیر محمد
ثناء اللہ عثمانی حنفی مجددی پانی پتی مینویسد کہ عمر این عاصی بہشتاد سال رسیدہ ویقین کہ عمارت از درگذشت
برسر آمدہ فرصتی نگذاشتہ کلمہ چند بطریق وصیت برای اولاد واحباب می نویسد کہ رعایت بعضی ازان برای ذات
فقیر مفید وضرورست وبرخی ازان برای دوستان وفرزندان ضرور ومفیدست اگر نوع اول را رعایت کردہ خواہند
روح فقیر ازانہا خوشنود خواہد شد حق تعالی جزای خیر خواہد داد وگرنہ در عاقبت دامنگیر خواہم شد واگر نوع ثانی
را رعایت خواہند کرد ثمرۂ آن در دنیا وعقبی نیک خواہند دید وگرنہ نتیجہ بد خواہند دید نوع اول آنست کہ در تجہیز
وتکفین وغسل ودفن رعایت سنت کنند وہ دو چادر رندالی کہ حضرت ایشان شہید رضی اللہ عنہ عنایت فرمودہ
بودند دران تکفین نمایند وعمامہ خلاف سنت ست ضرور نیست ونماز جنازہ بجماعت کثیر وامام صالح مثل حافظ
محمد علی ویا حکیم سکھوا یا حافظ پیر محمد بجا آرند وبعد تکبیر اولی سورۂ فاتحہ ہم خوانند وبعد مردن من رسوم دنیوی
مثل دہم وبستم وچہلم وششماہی وبرسی ہیچ نکنند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زیادہ از سہ روز ماتم
کردن جائز نداشتہ اند حرام ساختہ اند واز گریہ وزاری زنان را منع بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزہا
راضی نبود وباختیار خود کردن ندادہ واز کلمہ ودرود وختم قرآن واستغفار واز مال حلال صدقہ بفقرا باخفا امداد
فرمایند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ المیت فی القبر کالغریق المتغوث ینتظر دعوۃ
ما تلحقہ عن اب او اخ او صدیق وبعد مردن من در ادای دیون من کوشش بلیغ نمایند فقیر
در حیات خود نصف موضع نگلہ واملاک قصبہ کہ در ملک خود داشت آن را ہشت سہام قرار دادہ سہ سہام بوالدۂ کلیم اللہ
ودو سہام بصفوۃ اللہ ویک سہام بفلانہ ویک سہام بفرزندان فلانہ ویک بفرزندان فلانہ فروختہ مبلغ ثمن
بخشیدہ ہر یک را مالک حصہ ساختہ بود لیکن تا دم زیست خود محصول پنجم حصہ باولاد ہر دو دختر میدادم والباقی
را سہ حصہ کردہ یک حصہ برای خرچ خود میداشتم ویک حصہ بفلان ویک حصہ بفلان میدادم بعد مردن من

ہم تا وقتیکہ دین من ادا شود ہمین قسم تقسیم کردہ حصہ من بقرضخواہان من میدادہ باشند و از مبلغ عیدین قرضخواہان را زیادہ مرا زود تر فارغ الذمہ سازند تفصیل قرضہا کہ در ذمہ منست در بندچہ اخراجات روزمرہ اکثر نوشتہ ام و چیزہای مہری من نزد قرضخواہان ست در ادای آن تہاون ننمایند وصیتیہ شریفہ حضرت شیخ رضی اللہ عنہ را ہر یک بمقدور خود خدمت کردن لازم و واجب دانند عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ لَا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا فقیر در سال تمام دہ من گندم و پنج شش روپیہ نقد بایشان میدادم ازین قصور نشود دہ بگہہ زمین چاہ میدانی والد والدہ دلیل اللہ از طرف خود برای مرزا الاس وصیت کردہ بود بایشان میرسد و من از طرف خود بست بگہہ خام زمین چاہی مفروع از موضع ننگلہ برای ایشان مقرر نمودہ بودم لیکن ایشان بران قبضہ نکردہ اند یک من گندم و یکروپیہ نقد در ماہہ بایشان میدہم درین ہم قصور نشود موضع ننگلہ میراث جد پدری و جد مادری من نیست محض تصدق حضرت مرزا صاحب شہید ست رضی اللہ عنہ در ادای خدمت ایشان تقصیر ننمایند نوعید یگر برای پس ماندگان مفید ست آنست کہ دنیا را چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی بہ پیری میرسند تمام عمر شان ہم در اندک فرصت مثل باد صبا میرود و نمیدانند کہ کجا رفت و معاملہ آخرت کہ انقطاع پذیر نیست بر سر میاید حق تعالی می فرماید إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ الی قولہ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ الٰہی باشد باین لذت قلیل کہ آنہم بی رنج کشی میسر نمیشود لذات قوی دایمی را برباد دہد و بآلام ابدی گرفتار شود نعوذ باللہ منہا پس جاییکہ مصلحت دینی و مصلحت دنیوی باہم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکہ مصلحت دینی را مقدم میدارد دنیا ہم موافق تقدیر بوی میرسد رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود من جعل الهموم هما واحدا هم الآخرة كفى الله هم دنياه یعنی ہر کہ مقاصد خود یک مقصود آخرت منظور دارد کفایت کند اللہ تعالی مقصود دنیائی او را و کسیکہ مصلحت دنیوی را مقدم دارد گاہ باشد کہ دنیا ہم او را دست ندہد چنانچہ بیشتر درین زمانہ ہمچنین ست پس خسر الدنیا والآخرۃ شود و اگر دنیا دست دہد در اندک فرصت زوال پذیرد و خسران ابدی لاحق شود ـ فقیر بچشم خود ہزارہا مردم را دیدہ کہ بدولت رسیدند باز ازانہا اثری نماندہ فقیر و برادر فقیر و پدر فقیر و جد فقیر بخدمت قضا مبتلا شدند ہر چند آنچہ می باید حق این خدمت ازما ادا نشدہ خصوصاً ازین فقیر پرتقصیر کہ بیشتر عمر در زمانہ فاسد تر یافتہ از تہمت تام و استغفر اللہ بحول اللہ و قوتہ طمع ازین خدمت نکردہ ام و از اکثر ابنای روزگار نوعی [illegible] لی کردم الحمد للہ علی

ذلک انیجهت از فضل الهی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر همین ست اما برکت همین عمل جمله مسلمانان
بالکه هنود هم هرکس که ملاقات کرده معزز داشته و غنیمت شمرده وگرنه علما بهتر از من موجود اند کسی نمی پرسد واز باطن
کسی دیگران را چه خبر ست این دلیل ست برانکه اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم دانسته شود دنیا هم از وی روگردان
نمیشود ع سیدها یزدان مراد متقی * پس از فرزندان من کسیکه خدمت قضا اختیار کند طمع خاطرداری ناحق را
دخل ندهد و بر روایت معتبر مفتی به عمل نماید و از جمله تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست که در مناکحت
دنیداری را منظور دارد و چون درین زمانه درین شهر مذهب روافض بسیار شیوع یافته است و شرفا بیشتر به
علو نسب یا رفاه معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و دختر بکسی رافضی یا متهم برفض اگرچه صاحب
دولت عالی نسب باشد نباید داد روز قیامت سوای دین و تقوی هیچ بکار نخواهد آمد و نسب را نخواهند پرسید
ع که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست * و دولت اعتبار ندارد که مشتق از تداول ست المال
غاد و رائح دیگر باید دانست که اکمل الاکملین از نوع بشر بلکه از ملائکه هم سید المرسلین محمد ست صلی الله
علیه وآله وسلم هرکس هر قدر بآن سرور مشابهت بهم رساند در باطن ظاهر و صفات جبلی و کسبی علم و اعتقاد و عمل و عادات و عبادات
آن کس را همان قدر کامل باید دانست و هرکس که در مشابهت در چیزے ازان قاصر ست همان قدر وی را ناقص باید دانست
و لهذا بجهت کمال اتباع سنت سنیه که اولیای نقشبندیه اختیار کرده اند گوی مسابقت برده اند و همین کمال مشابهت بجهت کمال متابعت
دلیل ست بر افضلیت شان و اگر همت قاصر همتان از کمال متابعت آنجناب کوتاهی کند ببراداے
واجبات و ترک محرمات و مکروهات و مشتبهات در عبادات و عادات و معاملات خصوصًا در معاملات
قناعت کنند آنهم بسیار غنیمت ست گو کثرت نوافل و اتیان مستحبات و کمال اشتغال به سنن در عبادات
و عادات از وی میسر نشود رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من اتقی الشبهات استبرأ لدینه
وعرضه ومن وقع فی الشبهات وقع فی الحرام الحدیث فی الصحیحین حق تعالی می فرماید اِنْ اَوْلِيَآؤُهٗۤ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ
نیستند دوستان خدا مگر متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات و ترک محرمات و مشتبهات ست نه از
کثرت نوافل و اتیان مستحبات اقبح محرمات رزائل نفس ست از نفاق و عجب و کبر و حقد و حسد و ریا و سمعه
و طول امل و حرص بر دنیا و مانند آن و بعد ازان محرمات که با فعال جوارح تعلق دارد در کتب فقه مبین اند
واگر همت ازین مرتبه هم کوتاهی کند و از شومی نفس و شر شیطان مرتکب محرمات شود پس درانچه اتلاف

حقوق العباد باشد ازان اجتناب باید کرد حق تعالی کریم ست و رسول و پیران عظام شفیع اند آنجا امید عفو ست و حقوق العباد در بخشش نمی آید آیات و احادیث درین باب بسیار اند این رقیمه متحمل آن نتواند شد حدیث المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده و حدیث ان تحب للناس ما تحب لنفسك و تكره لهم ما تكره لنفسك درینجا کافیست شعر مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن ٭ که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست یعنی غیر ازین مثل گناهی نیست و دیگر از نصائح که برای دین و دنیا مفید ست آنست که از اتباع خود در زن و فرزند و نوکر و غلام و کنیز و رعیت با هر یک چنان معاشرت باید کرد که آنها راضی باشند و دوست دارند و از کثرت اخلاق و غمخواری و عدم تکلیف مالایطاق و رعایتها بجان گرویده باشند مگر آنکه بعضی از آنها از حسد یکدیگر ناخوش باشند آن معتبر نیست و متبوعان خود را از ادب و فرمانبرداری و خدمت گذاری راضی دارند مگر در آنچه معصیت امر کنند رسول فرمود صلی اللہ علیه و آله وسلم لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق و با اقران خود از اقربا و برادران و دوستان و هم صحبتان و همسایگان با خلاص و محبت و غمخواری و تواضع باشند دنیا جای فناست برای معاملات دنیوی با هم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر وقتیکه با هم منازعت و مخاصمت کردند و از کسانیکه اندیشه دشمنی باشد آنها را باحسان و نکوئی شرمنده و سرنگون باید کرد بیت آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف ست ٭ با دوستان تلطف با دشمنان مدارا قال اللہ تعالے ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ۝ وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ۝ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ یعنی دفع بدی کن بخصلتی که نیکوتر ست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن با آنها از خود دفع کن پس ناگاه شخصی که در میان تو و او دشمنی ست دوست و محبت خواهد شد و نمی کنند اینچنین مگر کسانیکه صبر میکنند و مگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند و اگر وسوسه شیطان ترا درین کار مانع شود اعوذ بخوان و پناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع و علیم ست این حکم در حق کسی ست که با وی برای دنیا دشمنی و ناخوشی باشد اما با کسی که خالصاً للہ با وی دشمنی باشد مثل روافض و خوارج و مانند آن از آنها موافقت نکند تا که از عقائد فاسده توبه نکند اگرچه پدر یا پسر باشد قال اللہ تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ الی قوله لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ

در خاندان فقیر همیشه علما شده آمدند که در هر عصر ممتاز بودند از فرزندان فقیر احمد الله این دولت بهم رسانیده بود خدا تعالی
بیامرزد رحلت کرد ولیل الله و صفوة الله را هر چند خواستم در تحصیل این دولت تن نداوند حسرت است و اینقدر
عبارت فتاوی که فهمیدند اعتبار ندارد باید که خود هم درین امر اگر توانند کوشش کنند و فرزندان خود را سعی کنند
که این دولت لازوال کسب نمایند که هم در دنیا و هم در عقبی مثمر برکات ست علم عبارت ست از دانستن
حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال که علم عقائد و علم اخلاق و علم فقه متکفل آنست و این علم
بدون دریافتن ادله از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقه و دریافتن اقوال تابعین خصوصاً
ائمه اربعه رحمهم الله و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی بعضی روایات بی اصل نوشته اند
دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینهمه علوم نمیشود درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفه
لاشی محض ست کمال دران مثل کمال مطربانست در علم موسیقی که موسیقی هم غنی ستاز فنون حکمت
ریاضی مگر منطق که خادم همه علوم ست خواندن آن البته مفید ست

فصل چهارم در مکاتیب حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهلوی

بسم الله الرحمن الرحیم

مکتوب اول بنام مرزا صاحب خدای عزوجل آن قیم طریقه احمدیه داعی سنت نبویه
را دیرگاه داشته مسلمین را متمتع و مستفید گرداناد از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت مشام مکشوف
ضمیر منیر باد صحیفه شریفه که مشحون بود بانواع الطاف ورود فرمود و فقیر زاده شفقت ساحی به نشته
این فقیر را دولا داد و تقریر نمود الحمد لله که اهل دل یاد این درماندگان میکنند ازین ممر توقعها مستحکم
میگردد احسن الله الیکم و ذکرکم الله تعالی فیمن عنده بابت آمدن قرائی دنیا مدن او اشارتی رفته بود مخدوما
فقیر تا وقتیکه داعیه الهی برای چیزی وارد نشود حقیقت آن حال نمی شناسد تا حال هیچ داعیه نشده است
بظن و تخمین نتوان گفت قلمی شده بود که بعض دقائق را بصورت اسوله خواهم نوشت خاطر مشتاق
آن دقائق ست خدا کند که زود آن وعده منجز گردد مولوی ثناء الله مصابیح و صحیحین استماع نمودند

مستعد کتب سته بلکه عشره متداوله اند همین توجه همت سامی توقع ست که آینده بظهور رسد و بعد ازان احرام صحبت شریف بندند هر قدر یکه وقت شریف گنجایش کند بیک دو کلمه بهجت افزای این فقیر شکسته بال میباید بود والسلام ـ

مکتوب دوم نیز بنام مرزا صاحب ـ خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه خصوصاً و طریقه صوفیه عموماً وآن متجلی بانواع فضائل و فواضل را دیرگاه سلامت داشته ابواب برکات بر کافه انام مفتوح گرداناد مکتوب گرامی ورود نمود و بر صحت مزاج شریف حمد الهی بجا آورده شد من بعد کرة بعد اخری اطلاع بر صحت مزاج یافته باشد که سبب سرور خواهد بود و این هم میخواهد که پیش از وقت معین مقصد خود حاصل نماید **مصرع**

بزم برهم خورده بر دست بجا آمده ؛ آنچه از توبه و تبری از اعوان سوی تقریری نماید خالق خطرات و مالک ناصیه [illegible]ست بان می فرماید فقیر زاده ها بالتماس دعا در حق خویش مجتهدی اند ـ شاه اهل الله صاحب بعافیت اند از مسکن فقیر پرده کرده میباشند درین مدت چندین مرة ملاقات شده و خیر و عافیت همیشه می آید مشتاق ملاقات شریف اند والسلام ـ

مکتوب سوم نیز بمرزا صاحب ـ متع الله المسلمین بافادات قیم الطریقة الاحمدیة و ردی ریاض الطریقة بتوجهات النفس الزکیة آمین فقیر ولی الله سلام محبت مشام میرساند رقیمه کریمه ورود فرمود الحمد لله علی سلامتکم و عافیتکم از مکارم اخلاق مرجو آنست که بدعای ظهر الغیب کرم فرما باشند آنچه درباب فضیلت مآب عبد الغنی خان اشارت رفته بود علی الراس والعین تا حال باشرف انور راه ملاکرم ابواب مکاتبات مفتوح نیست با هر که ابواب مکاتبات مفتوح ست البته مقصر نخواهد ماند والسلام والاکرام فقیرزادگان هر یکی مستدعی دعاست در اوقات اجابت کرم فرما باشند ـ

مکتوب چهارم نیز بمرزا صاحب خدای عز و جل آن قیم طریقه احمدیه را دیرگاه سلامت داشته ابواب فیوض بر بندگان خود مفتوح داراد ـ از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام واضح باد که مولوی ثناء الله با رقیمه کریمه رسیدند موجب مسرت گردید قصد آنجناب بسبب بعض اسباب که شرح آن بسطی میخواهد اتفاق افتاد توقع آنست که در اوقات مرجوه دعای سلامت از آفات ظاهره و باطنه در حق بنده ضعیف و فرزندان و متعلقان بوجود می آمده باشد والسلام ـ برادرم میان اهل الله شفا یافته اند الا قلیلی از جراحات باقیست امید داری آنست که آن نیز به شود از جای که فقیر آنجا ست برده کرده هستند ازین سبب نامه علیحده نوشته اند

مکتوب پنجم بخواجه محمد امین در تحقیق مجملی از نسبت آنحضرت و تعیین وجود موهوب و بیان تقلید آنحضرت بمذهبی از مذاهب فقها و ائمه اربعه برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهود

چند سوال کرده بود جواب آن بین الاجمال والتفصیل نوشته شد **سوال اول** آنکه نسبت تو با نسبت کدام طریقه
از طرق مشهوره مشابه تر است **گفتم** در اخذ اشغال طریقت و صحبت متصل تا آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقوی
در اتصال من طریقه نقشبندیه است و در نسبت باطن اقتدای من بطریقه جیلانیه است زیرا که اصل در طریقه نقشبندیه
حفظ صورت ذهنیه حضرت حق ست و در هر که هر آدمی اشارتی بآنجناب واقع ست وان صورت اجمالیه ذهنیه
حضرت حق ست و این طائفه آنرا واسطه گرفته اند تا بران مواظبت کنند و هر وقت که خواهند ازان انتقال کنند
بحقیقة الحقائق واصل و در طریقه جیلانیه تهذیب روح و سر ست تا چون مهذب باشند هر وقت که آنرا اعمال کنند
معرفت تجلی اعظم میسر شود و در سجاده و خلافت و بشارت سلف بحال خلف اقوی نزدیک من طریقه چشتیه است
و اقوی نزدیک من باعتبار دلیل کتاب و سنت و اشبه باصول طریقه جنید طریقه سهروردیه است اگرچه فقیر را
مناسبت با طرق بسیار ست اما این چهار چیز ازین چهار طریقه استفاده کرده ام جزی الله عنا اهلها خیر الجزا
و فائده دیگر زاید از جواب میگویم که در بعض اوقات مراقبه حاضر کرده شد بر من اجداد مرا تا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه
در جبین هر یکی نوری یافتم که بآن نور غالب شده ست و ریاست پیدا کرده بر جمعی که دو صد کس باشند یا زیاده
و آنرا متوارث یافتم اباً عن جد و آن باصطلاح ما نقطه بحث ست اگرچه گاهی باعتبار دنیا باشد و گاهی باعتبار
دیانت و علم و دیدم که آن نور بطریق وراثت نسبت بمن انتقال کرده است والله اعلم **سوال دوم** آنکه صوفیه
فرموده اند که بعد فنای بشریت وجود موهوب میدهند ⁂ موسی اندر درخت آتش دید ⁂ سبز تر می شد آن درخت
از نار شهوت و حرص مرد صاحبدل ⁂ اینچنین دان و اینچنین انگار ⁂ یعنی فنای بشریت و وجود موهوب
چیست **گفتم** اتفاق حکما و صوفیه واقع شده است که بنی آدم بر سه طبقه مخلوق شده اند آنکه نفس بهیمیه او
غالب تر ست و آنکه نفس سبعیه او زورآور تر ست و آنکه نفس نطقیه او قوی تر ست پس آدمی در ابتدای حال
مغلوب یکی ازین نفسها خواهد بود یا مغلوب دو نفس بهر راهی که آن غالب میکشد میرود و چون توبه کرد و معتقدات
شرع را در عقل خود جا داد و احکام شرع را در جمیع احوال خود پیش گرفت و او را بایستی نماند الا بعد اجازت شرع
چه در باب سبعیه و چه در باب شهویه بشریت او فانی شد در شرع و نفس او بشرع باقی ماند و حدیث لا یؤمن
احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به اشارت بهمین مقام ست چون ازین مقام ترقی
واقع شود و محبت حضرت حق و دوام توجه باو لازم گرفته و مغلوب آن شد و او را بایستی نماند الا اتصال بی کیف

بلہ نماند توجہ و انجذاب خاطر او را الا ہمین معنی فانی شد در حق و باقی گشت بحق و انجا دو راہ پیش می آید یکی راہ نور القدس و حجر بہت و آن شاہراہی ست بذات بحت و دوم راہ توحید افعال و صفات و اضمحلال اشیا در حقیقت واحدہ و طلوع آن از کوہ انا خود و انا ہر موجودی بعد ازان استقلال آن حقیقت واحدہ بخیال خود و بعد از اتمام ہر دو راہ یا یکی می آگاہ باشد او را بانکہ ہر لطیفہ حکمی دارد و حکم یکی حکم دیگری را مزاحمت نمیکند و متعاقب آن تفرقہ می اندازند در میان ظاہر و باطن این شخص دست در کار و دل با یار بجوارح و نفوس ثلثہ کارہای مناسبہ آن میکند و روح بسر بکیفیت اتصال مشرف می شود و یا بلطیفہ خفیہ بمعرفت حقیقۃ واحدۃ مشرف میگردد و این را وجود موہوب گویند و این دو بیت اشارہ بانست **سوال سوم** آنکہ عمل تو در مسائل فقہیہ بر کدام مذہب ست۔ **گفتم** بقدر امکان جمع میکنم در مذاہب مشہورہ مثلاً صوم و صلوۃ و وضو و غسل و حج بوضعی واقع میشود کہ ہمہ اہل مذاہب صحیح دانند و عند تعذر الجمع باقوی مذاہب از روی دلیل و موافقت صریح حدیث عمل می نمایم و خدای تعالی اینقدر علم دادہ ست کہ فرق در میان ضعیف و قوی کردہ شود و در فتوی بحال مستفتی کار میکنم مقلد ہر مذہبی کہ باشد او را از ہمان مذہب جواب میگوییم خدائی تعالے بہر مذہبی ازین مذاہب مشہورہ معرفتی دادہ ست الحمد للّٰہ تعالی **مکتوب ششم** نیز بخواجہ محمد امین در جواب بعض مسائل۔ بسم اللّٰہ الرحمن الرحیم۔ محب عزیز القدر خواجہ محمد امین سلمہ اللّٰہ تعالی۔ سوال کردہ بودند کہ لطیفہ غالبہ من بین لطائف من کدام لطیفہ ست پس لازم شد کہ آنچہ در دل ازین باب القا شود ذکر کردہ آید۔ باید دانست کہ لطیفہ قلب ہر چند یک لطیفہ ست اما وجوہ و طبقات شتی دارد وجہی دارد متصل بجوارح و وجہی دارد مائل بنفس شہویہ و وجہی دارد مائل بنفس سبعیہ کہ منبع آن تنزل صنوبریست و طبقہ ایست از طبقات دل و وجہی دارد پیوستہ بروح و ہمچنین روح نیز وجوہ طبقات شتی دارد وجہی دارد متصل بقلب و وجہی دارد متصل بنور القدس و وجہی دارد ملصق بخفی و آنچہ از میان لطائف عزیز مشار الیہ بقوت و استقلال امتیاز دارد وجہی ست از وجوہ کہ بروح نزدیک ست و وجہی از وجوہ روح کہ بقلب مائل ست پس غالب آنست و اللّٰہ اعلم کہ ظہور ثمرہ طہارت و عبادت و نسبت اویسیہ و یاد داشتی کہ غالب بر انس باشد و محبت اہل اللّٰہ بوجہ انس و الفت بیشتر بود و فتح کار این عزیز ازین چیزہا باشد و استقرار در ہمین موطن۔ **مکتوب ہفتم** بخواجہ محمد امین۔ در دفع شبہات مکتوب حضرت مجدد قدس سرہ کہ در باب خلت و حصول این مرتبہ عظمی بآنحضرت صلی اللّٰہ علیہ وسلم بوساطت بعض افراد امت نوشتہ اند

ع
جہت نسبت مقامات از
مقامات سلوک اصطلاح
شاہ ولی اللّٰہ قدس سرہ ۱۲
منہ

[illegible]

وازان فرد مراد نفس خود داشته اند۔ برادر عزیز القدر خواجه محمد امین اکرمه الله تعالی بشهود ه۔ سوال کرده بودند که حضرت شیخ مجدد قدس الله تعالی سره العزیز در مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث وغیر آن نیز تصریح کرده اند بآنکه آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بعد هزار سال بواسطه بعض افراد امت مقام خلت حاصل شد و دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت علی ابراهیم مستجاب گشت و باشاره مفهوم میگردد که مراد ازان فرد ذات حضرت مجدد ست و این مقدمه بظاهر مورد اشکالات کثیره است ازآن جمله آنکه توسط فردی از افراد امت در حصول مقام خلت که از اعلی مقامات ست مستلزم فضل او بر ذات حضرت خاتم الانبیاست علیه الصلوات والتسلیمات و حضرت مجدد متصدی جواب این اشکال خود شده اند که خدام و غلمان اگر برای مولی و مخدوم لباسی فاخر طیار کنند هیچ مزیتی ایشان را لازم نمی آید وفیه ما فیه وازان جمله آنکه در حدیث صحیح وارد شده ست الا ان الله اتخذنی خلیلا کما اتخذ ابراهیم خلیلا و این حدیث نص صریح در اثبات خلت مر آنحضرت را پس قول بعدم حصول آن مرتبه الا بعد هزار سال مخالف حدیث صریح صحیح باشد۔ گفته نشود که مراد ازین خلت که درین حدیث وارد شده مطلق محبوبیت ست نه خلت مصطلحه فلا اشکال زیرا که تشبیه بخلت ابراهیم ازین تاویل ابا میکند پس درین مسئله آنچه نزد تو متحقق شده باشد بنویس باین سبب بخاطر رسید که هرچه در حالت راهنه توفیق تحریر آن باید نبویسد۔ باید دانست که کشف اهل الله راست و درست ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر را بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات مشبح بتشبح و در بعض اوقات بغیر حجاب و متتبعان کلام صوفیه لاچار اند از دانستن اجمال وتفصیل و اغماض نظر از تخالفی که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل پیدا شد پس ما شک نداریم که در هر طایفه از زمان فیضی دیگر فتح میکنند و درین زمان فیضی دیگر در میان مردمان مفتوح شد و چون روح حضرت خاتم النبیین علیه الصلوات والتسلیمات بسبب علو مبدأ تعین ایشان و عموم فیضی که بر ذات ایشان بر مردمان القا شده هست و بسبب ظهور انتقام و دوره نوری که از حجب حضرت ایشان سر بر آورده ولا سیما اخر بلی لا نطیق ان نخصیها ساعة ابذه عنوان حظیرة القدس و شیخ ان در دپوش آن و بطنه آن و تمثل و صورت و هرچه ازین قبیل میتوان گفت شده هست هر فیضی جدید که در عالم پیدا می شود و بتازگی بر روی کار می آید ضمیمه حظیرة القدس میشود بسبب اجتماع همت نفوس بنی آدم که طبقه بعد طبقه پیدا می شوند اهل حق را لیاست که این امر را اجمالا ادراک کنند و باین لفظ تعبیر

حالت موجوده ۱۲

نمانید که این کمالات الحال آنجناب را حاصل شده است و تفصیل این کلام و ایفای حق آن آنست که
گفته شود که مصلحت کلیه الهیه تقاضا کرده است که بعض شروح و تفاصیل و عکوس تجلی اعظم در هر عصرے
پیدا شود و نشان آن حجر بهت شخصی باشد از کمل و آن حجر بهت با آن نور مجرد بمنزله شعاع تجلی اعظم و بمثابه
اعراض آن جوهر افخم گردد و آن ظهور خود است بحسب اطوار و ادوار و تطور خود است بحسب اشخاص و ازمان
و این فقیر اشارتی کرده باین قسم ظهور و باین قسم استکمال درین بیت باجمال ذاتیش حسن دگر در کار شد ◆
چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام ◆ چون این مقدمه ممهد شد مقدمه دیگر نیز باید دانست که حقایق اجمالیه
که بر اهل الله ظاهر میشود و چون لغت در عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه نقلی از کتاب و سنت که بحسب
فن اشارة و اعتبار بران حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقایق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند
و سخن را بان مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا می فرمایند متفرسان از مطالعه
کنندگان را لازم است که از خصوصیت این لفظ اغماض نظر کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت
غامضه سازند پس فیما نحن فیه اقامت لفظ خلت و استجابت دعای اللهم صل علی محمد کما صلیت
علی ابراهیم و تصویر دائره که مرکز صرف ذات است و محیط آن کمالات ذات و باز صیرورة آن مرکز دائره
تامه که مرکز آن محبوبیت است و محیط آن امتزاج محبیت همه نیرنگ فن اشارة و اعتبار است اعتراض
بمثل این مقدمات وارد نمیشود چنانکه در صورت رأیت اسداً یرمی اعتراض بفقد انیاب و اظفار
اسد و یا دبر و ذنب وجهی ندارد و همچنین است سخن در حقیقت قرآن و حقیقت کعبه و حقیقت محمدیه و بیان
دوایر و اقواس پس خلاصه کلام آنست که بعد از الف فتح دوره دیگر شده است که ببعض اعتبارات اجمال
فیوض متقدمه است مثلاً احوال قلب و روح و سر و غیر آن همه مجمل شده بحیثیت جمعیت پیدا کرده و ببعض اعتبارات
تفصیل فیوض متقدمه است مثلاً مسائل حجر بهت و انانیة کبری درین دوره مفصل تر است از ادوار سابقه و
تفصیل حقایق این دوره شرحی میطلبد که این ورق گنجایش آن ندارد و بالجمله شیخ مجدد ارهاص این دوره اند
بنیاد او ۱۲
و لباس معارف مختصه این دوره که از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و شیخ قطب ارشاد این دوره است
و بر دست وی بسیاری از گمراهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شده اند تعظیم شیخ تعظیم حضرت مدور و وارد
تکون کائنات است و شکر نعمت شیخ شکر نعمت مفیض او ست مثل اشاره بتوحید شهودی اگرچه شیخ از رمز و

ایجاد ران تجاوز نکرده وسخن بی پرده او انفرموده ومثل قول بحقانیت علما راہل سنت در معارف اجمالیہ کہ بتقلید
انبیا علیہم السلام اخذکرده اند ومخالف نبودن انها با تحقیقات صوفیہ زیراکہ معارف علما مقتصرست بر بیان حظیرة
القدس وتجلی اعظم وآن متعین ست درنفس کلیہ بسان صورت رائی کہ در مرات متعین شود وازین تعین بساطت
اولی چند مرحلہ برترست وایشان ہرچہ ازین مرتبہ خبر میدہند ہمہ راست ودرست ست ودرینصورت واجب ست
قول بحدوث ماسوی الله وقول باراده کہ تعلقات متجدده داشتہ باشد این ست انچہ نزدیک فقیر درشرح معارف
شیخ مجدد متعین شده واگر تحقیق دانشمندانہ درحل این اشکال سردہیم میتوانیم گفت کہ غرض شیخ اثبات اصل
خلت ست آنحضرت را صلی الله علیہ وسلم دراول امر بغیر توسط واثبات توسط خود در فیضان خلت بر بنی آدم بآن
معنی کہ بتوسط او بعد ہزار سال ہر مردمان حصہ ازان خلت یافتند ودرینجا ہیچ خدشہ نمی آید زیراکہ فضائل اضافیہ
مثل مقتدا ومتبوع عجم شدن بتوسط خلفا متحقق شده ست وہمچنین ہر عالمی کہ بسبب او جمعی مہتدی شوند واتباع
حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیہ وسلم درست کنند آن عالم واسطہ عموم دعوت ومقتدا بودن آنحضرت مرآن قوم
را خواہد بود وانکار آن مکابره ست والحمد لله تعالی اولا وآخرا وظاہرا وباطنا وصلی الله علی خیر خلقہ محمد وآلہ وصحبہ وسلم
تسلیما کثیرا۔ مکتوب ہشتم نیز بخواجہ محمد امین در کشف اسرار تفضیل نبوت بر ولایت ۔ برادرم خواجہ محمد امین
اکرمہ الله بشہود اسرار تفضیل انبیا علیہم السلام براولیا رضوان الله علیہم سوال کرده بودند بدانند کہ تفاضل
درحقایق انواع بغیر ملاحظہ آثار وبغیر تصور موطنی کہ قبول آثار انہا کنند معقول نیست مثلا سیاه را بر سفید فضل
نہادن یا حلو را برحامض راجح دانستن بغیر انکہ بہ نسبت این مریض یا بہ نسبت این حال قیاس کنند معقول
نیست ہر حقیقت درحد ذات خویش فواره ایست از دریای وجود جوشیده نمی توان گفت کہ یکی از دیگری باعتبار
وجود بہترست ونمیتوان گفت کہ این تعین کہ وجود خاص شده ہست ازان تعین دیگر باعتبار عروض خصوصیت
بہترست ونمیتوان گفت کہ لوازم وآثار ہر حقیقتے باعتبار اشتباک واقتران بآن حقیقت بہترست کہ طبع
سلیم از تجویز این اطلاقات تحاشی میکند پس معنی تفضیل بغیر تصور موطنی کہ قبول آثار ہر حقیقتی بکند وآثار یک
حقیقت درانجا انفع وملایم تر باشد از آثار حقیقت دیگر معقول نیست ہرچند در محاورات تعرض آن موطن نکنند
از قرائن دانستہ می شود کہ ملاحظہ کدام موطن کرده اند مثلا اسپ را بر گاو تفضیل می نہند ومطمح نظر آن ست کہ
گاو واسپ ہر دو با آدمی مناسبت دارند وآدمی استمتاع از ہر یک میکند پس باعتبار ملائم بودن با آدمی

ملابست دارند و کفایت حاجات او تامل کردیم فرس را دیدیم که در کارزار و گیرو دار که کار پادشاهان
و محبان است نفع میدهد و گاو را دیدیم که در حمل اثقال و حرث حبوب که کار دهاقین
و تجار است سود میرساند و فرق اولی اعظم و اشهر شد از فرقه ثانیه پس اسپ را بر گاو ترجیح دادیم و اگر
در بعض مقالات این مقدمات را مطوی گذارند عقل سلیم آنرا اهمال نمیکند و تخیل که بعض افهام ضعیفه بشهرت
عام اطمینانی پیدا کنند و در طلب ملایمتی و منافرتی که بسبب اشتهار آنها شده است نه افتند و للناس فیما
یعشقون مذاهب ولیکن مبحث ما در فرقه الیست که از نا حقایق الاشیاء کما هی و عار حال ایشان است
و همچنین تریاک را بر زهر رجحان نهادن نه باعتبار حقیقت انهاست و نه باعتبار آثار آنها زیرا که زهر نباتی باشد
یا حیوانی کمال صورت اوست چنانکه تریاک کمال صورت نوع خود است هر یکی جمالی را از وجوه جمال حقیقت
مطلقه شرح کرده است لیکن چون هر دو وارد شدند بر انسان و حیواناتی که با انسان ملابست دارند و آن یکی
منافر بود با این اجسام و آن دیگر ملایم استحسان یکی و استقباح دیگری مسلم الکل گشت و هیچ آدمی را در ترجیح
یکی بر دیگری سخن نماند باز این اشیا مفضول در بعض احیان بنسبت بعض اشخاص انفع میباشد از اشیاء فاضله
مانند گاو و چون محتاج سقی ارض و اثاره آن شویم ملایم تر میشود از اسپ و چون بقتل شخصی موذی محتاج شویم
زهر ملایم تر میباشد از تریاک و چون باستنجا محتاج شویم سنگ ملائم تر است از ذهب و فضه پس ملایمت در اکثر احوال
و اشرف احوال و اکرم افراد از ملایمت در اقل احوال و اخس احوال و اوضع افراد در نظر بنی آدم فرقی پیدا کرد پس منضبط
شده اند باثبات دو نوع از فضل فضل کلی و فضل جزئی چون این مقدمه روشن گشت باید دانست که تفضیل انبیا بر اولیا
نه از جهت حقیقت نبوت و ولایت است و نه باعتبار اقتران آثار هر حقیقتی با اصل خودش بلکه باعتبار موطنی است
که اثر پذیر از آثار هر دو حقیقت میشود آثار یکی ملائم تر است در اینجا باعتبار اشرف اوضاع و اکرم احوال از آثار آن
دیگر و همین است معنی فضل کلی و آن موطن جمهور افراد بنی آدم است و آن آثار تهذیب نفوس است بعلوم
ماخوذه از ایشان و وجوب انقیاد ایشان را و رسوخ علوم ایشان باعتبار ترجمانیت لسان قدم و ضرب تشریع
بر ایشان و مانند جارحه بودن در اصطلاح حقیقت مطلقه ایشان را و بحقوق خود ایشان را آشنا کردن و وجوه مصالح
دنیویه و اخرویه از میان ایشان برانداختن و آنچه بآن ماند و در اینجا هیچ شبهه نیست که انبیا افضل اند از اولیا
هیچ که ولایت را بر نبوت فضل نهاده اند اهمال اعتبار این موطن نموده اند و حقیقت کار را نشناخته اند

تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضی اللہ عنہم

دریں ہمین بحث قیاس باید کرد تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی رضوان اللہ علیہم کہ باعتبار ترویج شرع واقامت
حقوق خلافت وکثرت فتوح اسلام وجمع کلمہ بنی آدم در طاعت شرائع واطفای نائرہ نفسانیت ایشان در
مخالفات شرائع ومانند آن پس کسیکہ درینجا تشکیک کردہ است بملاحظہ قوت قرابت یا شدت شجاعت ومانند
آن بمغز سخن پی نبردہ است والسلام ۔ مکتوب نہم نیز بخواجہ محمد امین در سر قدیم بودن قرآن مجید
ونزول وحی بوساطت ملائکہ وبیان حقیقت قرآن واستفاضہ حضرت ایشان ازان حقیقت بغیر وساطت
برادرم محمد امین اکرمہ اللہ تعالی بشہود ۔ سوال کردند کہ سر قدیم بودن قرآن چیست وفرود آمدن وحی از
کجاست وحقیقت قرآن چہ معنی دارد ۔ بدانند کہ چون در ازل پیش از زمان تجلی اعظم در سطح حقیقۃ مطلقہ متعین
شد کمالی از کمالات تجلی اعظم بوی قایم شد مانند قیام ضوء بجسم آفتاب وآن کمال تدبیر نفوس انسانیہ است
بعلوم منزلہ از راہ نفوس کاملہ از میان نفوس بنی آدم بر قانون علومی کہ صورت انسان آنرا اقتضا میکند
در افراد خود باقتضای اولی بدون شرط اشتغال باسباب کشف یا مقدمات اولہ عقلیہ ومانند آن واین کمال
یک تعینی وامتیازی پیدا کردہ است ویک حدی جامع ومانع بہم رسانیدہ بعد ازان در عکوس تجلی اعظم کہ در
احجار بہتہ ملاء اعلی متعین شدہ است صورتی دیگر گرفت وہیچ علم آنجا ممہد شدند تذکیر بالاء اللہ وبایام اللہ
وبمجازاۃ المعاد ومخاصمہ کفار وتعیین احکام در عبادات وتالیف منزلی وتالیف مدنی ودائرہ کشادہ تر شد
بعد ازان چون حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم مبعوث شدند آن علوم بمدد غیبی کہ از صلب حظیرۃ القدس
برخاستہ است وہم ملاء اعلی ہمہ آنرا تعیین نمودہ وجبرئیل مقدم ایشانست درین تعیین در لطیفہ عقلیہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم لباس لغت عربیت واسلوب بدیع سور وآیات پوشید وآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنرا
بمردمان رسانیدند ودر تبلیغ آن جارحہ شدند از جوارح الہی وبقوۃ غیبی آن کار را سر انجام دادند پس ہزارہا

در بیان قدیم قرآن

ہزار افواج ملائکہ ملہم شدند بحیثیت آن وحفظ الفاظ آن وبنی آدم قرنا بعد قرن آنرا تلاوت کردند وبان تقرب
نمودند بخدای عز اسمہ ودر صحیفہ اعمال ایشان مکتوب شد پس در موطنی از عالم مثال کہ متوسط است در
علوی وسفلی وبرکات ارض ہر دو در آنجا جمع میشود صورت گرفت وطرفہ وسعتی پیدا کرد پس قرآن قدیم است
باصل خود ومحدث است باعتبار نزول وعربی است وکلام حضرت حق است ومنزل بواسطہ ملک کریم
بر السنہ عباد ومکتوب در مصاحف ومخیم ایشان در ملاء فرشتگان وواجب التعظیم وکثیر البرکات وقد

موثر در حاجات بنی آدم کہ القرآن لما قرئ لہ و متعین در ملاء اعلی و عالم مثال و من بحمد اللہ تعالی مستفیضم از ین حقیقت متعینہ در عالم مثال بے واسطہ و لوان لی فی کل منبت شعرۃ لسانا لما استوفیت واجب حمدہ والسلام ۔ مکتوب ۱۵ ہم در تحقیق معنی بعض ابیات ۔ مثنوی مولوی روم قدس سرہ ۔ ابیات اینست

ہین بخوان استیأس الرسل ای او ❊ تا بظنوا انہم قد کذبوا ❊ این قرأت خوان کہ تخفیف کذب ❊ این بود کہ خویش بینید محتجب ❊ در گمان افتادجان انبیا ❊ ز اتفاق منکری اشقیا ❊ جواب الحمد للہ صحابہ در آیۃ ۔ حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انہم قد کذبوا مختلف اند ۔ حضرت عائشہ رضی اللہ تعالی عنہا کذبوا بتشدید ذال میخواندہ و کذبوا بتخفیف نمیخواند و تخفیف را مفسد معنی می انگاشت زیرا کہ در صورت تشدید معنی آنست تا وقتیکہ ناامید شدند پیغامبران و گمان کردند پیغامبران کہ بدروغ نسبت کردہ شد ایشان را یعنی جمعے کہ ایمان آوردہ بودند خطرہ ارتداد بخاطر ایشان گذشت و نسبت دروغ بہ نسبت انبیا مخطور ایشان شد و اگر کذبوا بتخفیف خواندہ شود معنی چنان باشد کہ گمان کردند پیغامبران کہ دروغ گفتہ شد با ایشان یعنی خدای تعالی وحی دروغ فرستاد با ایشان و این گمان مخالف عصمت انبیاست اخرج البخاری عن عروۃ عن عائشۃ قالت لہ وھو یسألھا عن قول اللہ عز وجل حَتّٰٓی اِذَا اسْتَیْأَسَ الرُّسُلُ قال قلت اَکُذِّبُوا ام کُذِبُوا قالت عائشۃ کُذِّبُوا قلت فقد استیقنوا ان قومہم کذبوھم فما ھو بالظن قالت اجل لعمری لقد استیقنوا بذلک فقلت لھا وظنوا انہم قد کُذِبُوا قالت معاذ اللہ لم تکن الرسل تظن ذلک بربہا قلت فما بال ھذہ الآیۃ قالت ھم اتباع الرسل الذین اٰمنوا بربہم وصدقوھم وطال علیہم البلاء واستاخر عنہم النصر حتی اذا استیأس الرسل ممن کذبہم من قومہم وظنت الرسل ان اتباعہم قد کذبوھم جاءھم نصر اللہ عند ذلک و عبد اللہ بن عباس کذبوا بتخفیف میخواند و میگفت خدای تعالی جای دیگر میفرماید وَزُلْزِلُوْا حَتّٰی یَقُوْلَ الرَّسُوْلُ وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مَعَہٗ مَتٰی نَصْرُ اللّٰہِ و جای دیگر می فرماید اَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلٰی وَلٰکِنْ لِّیَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند نحن احق بالشک من ابراھیم و حنظلہ گفت نافق حنظلہ پس شک و ظن اینجا مجاز است یعنی آنکہ خاطر ایشان بحسب جبلت بشریت مضطرب شد مانند اضطراب شک کنندہ در حقیقت وحی یا مانند اضطراب ظن کنندہ کذب وحی و این مشابہ سائر متشابہات قرآن ست مثل یَدُ اللّٰہِ مَبْسُوْطَتَانِ

که بمعنی جواو آمده است فی الکشاف عن ابن عباس وظنوا حین ضعفوا وغلبوا انهم قد اخلفوا
ما وعدهم الله من النصر وقال کانوا بشرا وتلا قوله وزلزلوا حتی یقول الرسول والذین
امنوا معه متی نصر الله فان صح هذا عن ابن عباس فقد اراد بالظن ما یخطر بالبال
و یهجس فی القلب من شبه الوسوسة وحدیث النفس علی ما علیه البشریة واما الظن
الذی هو ترجیح احد الجائزین علی الآخر فغیر جائز علی رجل من المسلمین فما بال رسل الله
الذین هم اعرف الناس بربهم وانه متعال عن الخلف فی المیعاد منزه عن کل قبیح
مولوی قرأت ابن عباس اختیار میکنند و توجیهی میفرمایند که احوال انبیا مختلف است در بعض اوقات رفع حجاب
میشود و احوال بنده رای العین می بینند و در بعض اوقات حجاب بشریت مانع میگردد و از حالت رای العین
فرود می آیند و ضیق خاطر و اضطراب بشریت رو میدهد همین حالت احتجاب را بطریق مجاز بظن تعبیر واقع شد

مکتوب یازدهم در ذکر شمه از مناقب ابو عبد الله محمد بن اسمعیل البخاری رحمه الله تعالی رحمة واسعة و بیان
اشتمال کتاب صحیح او بر امهات مطالب اکثر علوم دینیه الحمد لله والصلوة علی سیدنا محمد صلی الله تعالی علیه وعلی
آله وسلم اما بعد روزی در حدیث لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال او رجل من هؤلاء
یعنی اهل فارس وفی روایة لناله رجال من هؤلاء بلا شک مذاکره میکردیم فقیر گفت امام ابوحنیفه
درین حکم داخل است که خدای تعالی علم فقه را بر دست وی شایع ساخت و جمعی از اهل اسلام را بآن فقه
مهذب گردانید خصوصا در عصر متاخر که دولت همین مذهب است و بس در جمیع بلدان و جمیع اقالیم بادشاهان
حنفی اند و قضاة و اکثر مدرسان و اکثر عوام حنفی و امام ابو عبد الله بخاری نیز داخل است که خدای تعالی علم حدیث
را بر دست وی مشهور گردانید و تا زمان ما حدیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم بواسطه این مرد [illegible] باسناد صحیح متصل
باقی ماند شخصی از اهل عصر که با اهل حدیث [illegible] داشت مانند حال اکثر متفقهه عصر ما هداهم الله تعالی طریق الصواب
این سخن اخیر را نه پسندید و گفت بخاری حفظ حدیث داشت نه علم و وی رحمه الله قوی بود در حفظ حدیث و
ضعیف بود در فقه و فهم معانی از مخاطبه آن عزیز روی باز کشیدم که فائده نداشت و متوجه بیاران خود شدم
و گفتم که شیخ ابن حجر در تقریب میگوید محمد بن اسمعیل ابو عبد الله امام الدنیا فی فقه الحدیث
و این سخن نزدیک کسی که تتبع فن حدیث کرده باشد بدیهی قابل تشکیک نیست بعد ازان چیزی از تحقیقات

علمیہ کہ منشاء آن بخاری بودہ است و حامل لوای آن غیر بخاری کسی دیگر نبود بیان کردم و دران باب خود انتعاشی
ہرچہ خواست بر زبان جاری ساخت خواجہ محمد امین گفتند انچہ مذکور شد بغایت مفید ست اما حافظہ یارا
گنجایش حفظ آن ندارد دیگر انکہ حاصل آن باختصار و ایجاز بقلم مضبوط گردد موافق استدعاء ایشان و استانی
ازان باب بقلم مضبوط کردہ شد واللہ الموفق والمعین باید دانست کہ علم حدیث تا صد سال از ہجرت
مدون نشد از سینہ بسینہ منتقل میشد بعد از صد سال تدوین شدن گرفت و صد سال دیگر پایہ پایہ مستحکم
میشد و تصانیف مرتب میشدند بخاری بعد دو صد سال حامل لواء حدیث شد و مرجع عالم درین فن گشت
پس اول چیزیکہ پیش از ہمہ بخاری آنرا سر انجام داد تمیز ست در اعلی اقسام حدیث از غیر آن بعد ازان محدثین
بتادوی آمدند والفضل للمتقدم تفصیل این کلمہ انکہ بعد تدوین احادیث چون امعان نظر کردن دیدند کہ
بعض احادیث **مستفیض** اند کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم سہ کس از اصحاب آنرا روایت کردہ است
و از ہر صحابی طریقی شہیر برآمدہ است و روز بروز متزاید شدہ و این مرتبہ اعلی مراتب حدیث ست مطلقاً بعد
ازان **حدیث مشہور** کہ از حضرت پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم یک صحابی یا دو صحابی روایت کردہ باز ازین
عزیز در طبقہ کبار تابعین یا صغار تابعین یا کبار تبع تابعین طرق متعددہ پیدا شد مانند حدیث انما الاعمال بالنیات کہ در کتب صحیحہ آنرا
غیر حضرت عمر رضی اللہ عنہ راوی نیست و غیر علقمہ از حضرت عمر روایت نکردہ است و غیر محمد بن ابراہیم از علقمہ
روایت نکردہ است و غیر یحیی بن سعید از محمد بن ابراہیم روایت نکردہ و یحیی بن سعید از طبقہ صغار تابعین ست
از وی جماعات لا تعد ولا تحصی روایت کردہ اند بعد ازان حدیثی کہ بدرجہ شہرت از طبقہ اولی پیش از زمان
تدوین نرسیدہ و آن ہر چند قسم میباشد زیراکہ یا انیست کہ طرق متعددہ دارد و تا مخرج خود کہ صحابی یا تابعی یا شخصی
از کبار تبع تابعین باشد یا ندارد انچہ طرق متعددہ دارد کہ یکی گواہ دیگر تواند بود و ہر یکی متماسک بود **حدیث**
حسن ست وانچہ تعدد طرق ندارد ہمین یک طریق دارد و بس **غریب** مطلق ست باز حسن اگر بعض
طرق او ہمہ ثقات متصل بغیر نکرہ و شذوذ باشد و روایت از علماء معروفین بعدالت و ضبط باشد مخصوص
میشود باسم **صحیح** وانچہ مرسل ثقات و روایت اہل علم غیر بالغین بحد ضبط باشد لیکن طرق متعددہ متماسکہ
دارد کہ یکی شاہد دیگر تواند بود بہ **مطلق حسن** تعبیر کردہ میشود انیست اصطلاح ترمذی و وی اول کسی ست
کہ اسم حسن را منوہ ساخت وانچہ مشہور باشد لیکن ہیچ طریق از وی بحد صحت نرسیدہ و نیز در حسن داخل ست

وقلیلٌ ما هو پس بخاری کتاب خود را برای صحیح مجرد مخصوص گردانید بعض ازان مستفیض و بعض مشهور و بعض صحیح
مقبول و درین خصلت اول کسیکه قدم راسخ زده است بخاری ست و اگر بخاری را غیر از تمیز صحیح از غیر صحیح فضیلتی
دیگر نباشد صدق حدیث لناله رجال من هؤلاء درست بودی زیراکه ایمان نه همین فقه است و بس تفسیر و سیر
و سائر فنون حدیث موقوف علیه ایمان ست لا محاله فکیف که این خصلت مغمورست در خصال دیگر بعد ازان
باید دانست که بخاری بعد مائتین ظاهر شده و قبل ازوی علما در فنون چند از علوم دینیه تصانیف ساخته بودند امام
و سفیان ثوری در فقه تصنیف کرده بودند و ابن جریج در تفسیر و ابو عبید در غریب قرآن و محمد بن اسحٰق و موسیٰ بن
عقبه در سیر و عبد الله بن مبارک در زهد و مواعظ و کسائی در بدا الخلق و قصص انبیا و یحییٰ بن معین و غیر او در معرفت
احوال صحابه و تابعین و جمعی دیگر رسائل داشتند در رؤیا و ادب و طب و شمائل و اصول حدیث و اصول فقه و رد
مبتدعین مثل جهمیه بخاری این همه علوم مدونه را تامل فرمود و جزئیات و کلیات را انتقاد نمود و پس قدری از علوم
که با حادیث صحیحه که بر شرط بخاری ست بطریق صراحت یا دلالت یافت در کتاب خود آورد تا بدست مسلمانان در امهات
این علوم حجتی قاطعه بوده باشد که دران تشکیک را مدخل نبود و عقل دلالت میکند بطریق بداهة تا وقتیکه کسی جزئیات
و کلیات علمی را ندانند انتقاد او و تمیز آنچه از احادیث صحیحه ثابت شده از غیر آن میسر نشود اند شد چنانکه اگر کسی گوید که
فلانی قواعد طبیه را که در قانون مذکورست انتقاد نموده است و آنچه با دله صحیحه ثابت شده از غیر آن ممتاز نموده است
بطریق بداهة دانسته شود لا محاله که جزئیات و کلیات قانون را مستحضر ساخته است و بمیزانی که خدا تعالیٰ در سینهٔ او نهاده
هر یکی را سنجیده است و همچنین اگر کسی گوید که فلانی دیوان ابو طیب را انتقاد نموده است بالبداهة دانسته شود که
عروض و عربیت و طریق انشا و شعر نیک در زیده و ادله مسائل آنها امتحان نموده و آنچه بکتاب الله یا حدیث
صحیح بطریق صراحت یا دلالت ثابت شده از غیر آن جدا ساخته و کفیٰ بذلک فضیلةً و فقهاً و اگر انصاف را کار فرمایم
هیچکس را از علمای متقدمین نمی یابیم که در جمیع این فنون تکلم کرده باشد کلام ایشان مقتصر بر یک فن ست
یا دو فن غالباً هیچکس را از متقدمین نمی یابیم که در استدلال از اشارات حدیث برین علوم بیشتر از بخاری
سخن گفته باشد و نیز انصاف را اگر کار فرمائیم دانسته شود که امهات این علوم را از احادیث صحیحه بر آوردن و انتقاد
نمودن کاری عظیم ست در شریعت و محتاج سرعت انتقال ذهن و حفظ طرق حدیث و استحضار آن علوم
تا آنکه امام احمد با آنهمه تبحر خویش گفته است کلامی که حاصل او آنست که با از انتقاد سه فن که سیر و تفسیر و ... باشد

ف احادیث مسند موقوف ... درتراجم بخاری ...

عاجنہیم زیراکہ اکثرآن مرسل وضعیف بنظرمی آید یازیادہ کردہ است بخاری درہریکی ازین فنون فوائد جلیلہ از موقوف صحابہ وتابعین وآنہارادرتراجم باب منتشر گردانیدہ است وطریق استحضار احادیث درمسائل متعلقہ بآن تعلیم کردہ است وطرق استدلال باشارت نصوص خود اختراع نمودہ است آری واستدلال بخاری چند نوع ہست کہ محققین فقہا آنرا قبول نمیکنند مانند استدلال بہریکی ازدو محتمل فقط برای مسئلہ وللناس فیما یعشقون مذاہب وہیچکس نیست از علما کہ محل اعتراض دربعض مواضع نشدہ باشد ونیز درعقد تراجم سوء ترتیب وتقریر او درمیان می آید وسببش انست کہ پیش ازوی فن تبویب چندان ممہد نشدہ بود واہل علم رامطمح نظر مطالب علمیہ میباشد نہ تراجم وترتیب سہ شیشۂ صاف ارنباشد گوسفال دروباش بوزند درد آشام رابااین تکلفہا چہ کار۔ **مکتوب دوازدہم** دربیان دلیلی واضح برای فرقہ ناجیہ الحمد للہ والسلام علی افضل انبیاءہ امابعد روزی عزیزی فاضلی ذکرکرد کہ ہندوی توفیق اسلام یافت ودرپی تعلیم شرائع اسلام افتاد درنیولا شخصی ازشیعہ باوبرخورد وگفت اسلام طرق متعددہ دارد وصاف ترین طرقہا طریقہ شیعہ امامیہ است کہ مدار ایشان اتباع ائمہ اہل بیت ست واہل البیت ادری بما فیہ زنہار تراستعصبان نواصب گمراہ نسازند بیا تا سن شرائع اسلام برطور امامیہ ترا تعلیم نمایم بعدازان بااین عزیز فاضل ملاقات کرد وآن مقولہ تقریر نمود این عزیز گفت امامیہ بدترین فرق اسلام ست زنہار این گمراہان ترا گمرہ نسازند بیا تا مذہب امام ابوحنیفہ ترا تعلیم کنم آن جدید الاسلام دراشکال درماندہ ماند انست کہ کدام را اختیار کند تا چندی درتنازع بود وہریکی بجانب خود میکشید آخر این عزیز فاضل گفت درمسجد جامع برو دربریلا وقتیکہ الوف ناس مجتمع شوند تقریر مذہبین پیش ایشان بکن ببین کہ کدام یکی را ترجیح میدہند وکدام یکی از اظہار عقیدہ خود درمیان ایشان خائف وہراسان ست پس سواد اعظم را تابع شو باین تدبیر آن شخص ازاشکال برآمد وسنی پاکیزہ گشت ومقارن این حکایت خواجہ محمد امین راسوالی بخاطر رسید کہ وجہ ترجیحی کہ این فاضل بران اعتماد نمود امری خطابی بلکہ شعری ست اعتماد را قابل نیست زیراکہ دربلاد ایران اگر این تنازع واقع میشد الوف ناس جانب امامیہ را ترجیح میدادند ولیبا بدعات شائعہ کہ عموم ناس بدعت بودن ازانمیدانند ودراستحسان آنہا افتادند وہمچنین ست کلام درمیان مذاہب حقہ فیما بینہا کما لایخفی بعدازان بخاطر ایشان رسید کہ لطف الہی مقتضی انست کہ درین مسئلہ حجتی قاطعہ بودہ باشد کہ دران حجت شکوک وشبہات را گنجایش نبود وہرکہ آنرا دریافت بحقیقت امر مہتدی شد واگر نفس وشیطان ازان بازداشت ہالک شدہ باشد بعد ثبوت حجت بوجہی کہ معذور نباشد بعدازان درتعیین آن حجت قاطعہ بخاطر ایشان قلقی پیدا شد

از فقیر عفی عنہ طلب کشف آن نمودند گفتم درین مسئلہ و در سائر مسائل کہ موقوف علیہ شرایع باشند لطف الٰہی مقتضی آن
شدہ است کہ از علوم حاصلہ مخزونہ فی الصدور حجت قاطعہ منصوب فرمودہ ہر چند در بعض افراد تنقیح و ترتیب آن
علوم مخزونہ میسر نمی آید و در بعض افراد ہوای نفوس یا الفت برسوم مانع اتباع حجت قاطعہ میگردد و ہر چند تصدیق
بآن حاصل باشد پس بعد تصدیق جازم بحقیت شریعت غرا و گردن نہادن باحکام قرآن و چنگ زدن بفرمان رحمت
مہداۃ علیہ و علی آلہ و اصحابہ افضل الصلوات **اول** چیزی کہ عقل آنرا بر خودش واجب میگرداند آنست کہ تتبع
اخبار آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیان احکام الٰہی باید کرد و پیروی آن اخبار بدل و جوارح باید نمود زیرا کہ کلام مادر
شخصی ست کہ تصدیق کردہ است بتکلیف اللہ تعالیٰ عباد خود را باحکام و قصد خروج از عہدہ تکلیف مصمم ساختہ چنانکہ
ذکر کردیم و چیزی کہ ما آنرا بگوش خود از مخبر صادق نشنیدہ باشیم و در خارج بچشم خود ندیدہ باشیم طریق علم آن بجز ترجیح
روایات ثقات نخواہد بود و **ثانیاً** بر خود لازم میگرداند کہ اخبار اہل ملل از ائمہ خود دو قسم می باشند نقل لفظ
صاحب ملت و آن چند قسم میباشد متواتر و مستفیض و مشہور و خبر صحیح و حسن و غریب و ضعیف عقل حصر میکند اخبار لفظی
را درین اقسام۔ دوم نقل بالمعنے و آن نیز چند قسم میباشد اتفاق جمیع فرق آن ملت بر چیزی کہ این دین صاحب
ملت ست و ماخوذ از وی ست و اتفاق اکثر بوجہی کہ مخالف در آن مسئلہ شاذ و نادر و مکذب و غیر معتبر باشد و معتبر در
حل و عقد جمعی ہستند کہ قایم باشند بحفظ و تدوین شریعت و موصوف بورع و اجتہاد و پیشوای جماعۃ از متدینان کلمہ
ہم جمعی کہ آثار کوشش و حفظ و فہم و تدوین شرایع و تبحر در آن از ایشان دیدہ شدہ و متدینین آن ملت بایشان متوجہ
نشدند پس قول این جمع اول و احقر ست از آنکہ در حل و عقد تاثیری داشتہ باشد قسم دیگر خبری ست کہ اختلاف
فرق ملت در آن واقع شدہ بر دو قول یا سہ قول و ہر یکی برای خود اولہ در روایات تقریر میکردہ باشند پس آنچہ از ملت متواتر
یا مستفیض و مشہور باشد و اتفاق جمیع حملہ ملت یا اکثر ایشان باد یار شود اعلی اخبار ست از صاحب ملت و حجت
خدای تعالیٰ بالتزام مثل آن قایم ست برین قاعدہ تخریج باید کرد کہ قرآن و اصول عبادات و معاملات و عقاید
و غیر آن قطعی ست و حجت بمثل آن لازم دان بجملہ امہات اخبار شرع ست از موجب آن نتوان گذشت و **ثالثاً**
عقل میشناسد کہ اختلاف فرق اسلامیہ با یکدیگر مانند اختلاف فرق سائر ملل با یکدیگر دو قسم ست یکی اختلاف فرق
نوابت با جمہور حملہ ملت با یکدیگر در استنباط از شرایع یا در تطبیق نصوص شرایع بعض بالبعض و عقل ہر قسمے
را حکمی دیگر می نہد و علامتی دیگر می شناسد و این حکم و علامت را انتزاع نمی کند الا از حقیقت ثابت و غیر ثابت

تفصیلش آنکه پیغامبران اولی العزم را خدای تعالی نفرستاده است الا برای آنکه امر خود بزبان ایشان شایع گرداند و ایشان بهیچوجه در امتثال امر الهی تقصیر نکرده اند والبته تبلیغ حقیقت شرایع کرده اند بطریق شهرت و اشاعت نه بطریق اخفا و کتمان و سامعان حقیقت آن معانی ادراک کرده اند اگر ادراک نمیکردند پیغامبران متنبه می شدند و ایشانرا بر غلط ایشان متنبه می ساختند و احتمال آن که شارع بسیار چیزها مما یتعلق بالشرع بجمهور نرسانیده است یا رسانیده لیکن سامعان غلط ادراک کردند و شارع بر غلط ایشان اطلاع نیافت یا یافت لیکن سکوت کرد از نظر کردن در منصب رسالت و قصد حضرت حق اظهار دین خود را بزبان ایشان مضمحل میگردد پس ازینجا لازم آمد که طبقه اول را از حمله ملت که صحابه و تابعین اند پیشوا ارخود باید ساخت و باید دانست قدریکه تبلیغ آن مطلوب بود ایشان ادراک کرده اند د غلط در حقیقت آن راه نیافته است و بعد از طبقات اولی جماعات پیدا شدند که همت ایشان اخذ نصوص شارع است از هر طریقی معتمدی که باشد و اخذ معانی شرع از هر صحابی و تابعی که بسمت حفظ دین و ورع در روایت متسم شد و طبقه اولی را پیشوای خود ساختند و ایشانرا افضل نهادند بر خود در معرفت شرایع ایشان حمله علم اند نه نوابت و اگر حاصل کلام ایشان آن باشد که شارع بسیاری از شرایع مطلوبه را بایشان تبلیغ نکرد یا تبلیغ کرد لیکن ایشان نفهمیدند یا فهمیدند و کتمان آن کردند یا گویند که اکثر ایشان جمع شدند بر خطا یا روایت قبول نکنند الا از یک طریق فقط یا قولی احداث کنند که طبقه اولی ازان غافل بودند یا گویند که ایشان حقیقت نصوص شارع را نفهمیدند و ما آنرا فهمیدیم ایشان نوابت اند پس نوابت در آنچه اختلاف کردند با طبقه اولی و طبقه اولی را متهم ساختند بکذب یا جهل قابل رد و تشنیع اند و اختلاف ایشان قابل برانداختن نیست و اختلافات حمله که در تطبیق بعض نصوص با بعض آن یا بسبب تشعب استنباط از نفوس مختلف شده بشرطیکه این اختلاف تاویل بعید نباشد و طبع سلیم از مثل آن ابا نکند از اختلاف مقبول ست و در ابتداء عقل تصدیق میکند که شیعه از نوابت اند و اهل سنت از حمله دین و حکم عقل سلیم در اختلاف شیعه با اهل سنت آنست که ترک اقوال شیعه کرده شود و اختلافی که در علما اهل سنت حادث شده است حکم در آن معذور داشتن هر کس است و اختیار اشبه باصول و اقرب بنصوص صاحب شریعت و کبرای طبقه اولی و آنچه گفتم که شیعه از نوابت اند بجهت آنست که مذهب ایشان مبنی ست بر آنکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در هر وقت امامی پیدا میشود که مفروض الطاعة و معصوم و موحی الیه میباشد بروی ایمان فرض ست و در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم هیچکس مفروض الطاعة غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس ایشان احداث عقیده کردند که در زمان

ف شیعه از نوابت اند

ف بیان عقائد شیعه

آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود پس از نوابت باشند دیگر شیعه میگویند که تمامی صحابه و تابعین غیر جمعی یسیر همه بر
خلاف حق بودند و روایت هیچکس معتمد نمیدانند الا روایت ائمه خود را و این علامت نوابت است دیگر اتباع خود
قرآن و حدیث را مشروط میگردانند بآنکه ائمه ایشان بآن دلالت کرده باشند و این علامت نوابت ست دیگر

ف معتزله از نوابت اند

شیعه هدایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بغایت تنگ داشته اند که هیچکس بهدایت ایشان مهتدی نشده مگر آنکه
از یک راه بشریعت درآمدند و از راه دیگر از شریعت برآمدند پس رحمت الهی چه کار کرد و خاتم پیغمبران چه
هدایت نمود و انتقال از یک زاویه جهنم بزاویه دیگر را هدایت نتوان گفت سبحانک هذا بهتان عظیم و همچنین

ف جماعتی از متصوفه از نوابت اند

معتزله از نوابت اند زیرا که حاصل کلام این جماعه در بسیاری از عقائد آنست که خبر طبقه اول را قبول نکنند یا بتاویلات
بعیده از ظاهر مصروف نمایند و همچنین جماعتی از متصوفه که در زمان ما پیدا شده اند تکلیف شرایع را سهل
گرفته اند و بعض نصوص را بر مقاصد فاسده خود حمل نموده اند و میگویند که مقصد اعلی علم اتحاد ست و تکلیف شرایع
برای مقصران ست از نوابت اند بلا شبه زیرا که اگر کسی دل خود را از عقائد ایشان جدا ساخته نصوص صاحب شریعت
را و اخبار طبقه اولی را تامل نماید هیچ جا از ین مقصد بوی استشمام نکند سبحانک هذا بهتان عظیم و همچنین زیدیه

ف زیدیه از نوابت اند

از نوابت اند که قائل اند بوجوب اتباع و وجوب بذل سعی در نصرت هر عالم فاطمی که بسیف خروج کند زیرا که بی شبه
قول محدث ست و محال می نماید که شارع بوجوب نصرت این جماعه فرماید و تا دامان قیامت دولت هیچکس
از ین جماعه مستقر نشود سبحانک هذا بهتان عظیم و علمای حدیث که جامع اند همه خود را بر تتبع احادیث آنحضرت
صلی الله علیه وسلم از هر طریقی متعمدی که یابند بر معرفت اخبار طبقه اول از صحابه و تابعین نه بالاصالة بلکه برای
آن که این اخبار شروح و تفاصیل کلام آنحضرت باشد و لهذا بآرای خاصه طبقه اولی در باب ملک و غیر آن که
بمقتضای بشریت جوشیده و ایشان در آن آرا بحکم ضرورت اختلاف از جهت مختلف شده اند متوجه نگشته اند زیرا که
مقصد اصلی تفصیل شریعت بوده است نه این چیزها را با شریعت چه کار این علما هر چند بظاهر با یکدیگر اختلافی
داشته باشند در فروع آن خلاف کلا خلاف ست و آن خلاف در نحو و خلاف ست و در حقیقت اتفاق این
جماعت بالی شیاز جمله ملت اند احسن الله تعالی الیهم و کثرهم و نصرهم و خذل اعداءهم و آنکه گفتیم از هر طریق متعمدی
که باشد روایت میکنند کلیه نیست مجمله تفصیلش آنست که حضرت عمر رضی الله تعالی عنه باتفاق موافق و مخالف
عقل تام و ضبط وافر و حفظ عظیم داشت والا انتظام خلافت از ایشان چگونه منتظم میشد و در روایت حدیث

اهتمام عظیم داشت و بر منبر تقریر آن میکرد و هیچکس از جماعتی که در خطب وی حاضر میشدند انکار نمی نمود بر خلاف
آراء خاصه او که دائره لم و لا نسلم در آن آراء متسع بود کما لا یخفی بعد ازان جماعتی حفظ آن اخبار نمودند تا طبقات
محدثین محفوظ ماند و ایشان آنها را تدوین کردند باز طریقی دیگر را ذکر کنیم حضرت علی کرم الله تعالی وجهه
باتفاق موافق و مخالف عقل تمام و حفظ عظیم و فهم ثاقب و ضبط وافر داشت چنانکه درین امور مثل خاص
و عام شد و احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم در ایام خلافت خود برملا تقریر میفرمود و از هیچ احدی قدح دران
اخبار بظهور نه پیوست بر خلاف حال آراء خاصه او که در دار و گیر لم و لا نسلم افتاده بود کما لا یخفی جماعه حفظ آن
اخبار نمودند تا آنکه در تدوین در آمد چون این علم را با علم حضرت عمر تطبیق دادیم بعض را مشابه بعض یافتیم و
اختلاف فاحش در میان این اخبار یافته نشد اللهم الا اختلاف یسیر که از لوازم تعدد روایات ست کما لا
یخفی و همچنین عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن مسعود و حضرت عائشه و ابو هریره و ابو موسی
و عبد الله بن عمرو بن العاص و انس و ابو سعید و جابر و هلم جرا الی سائر الصحابة آثار حفظ و ضبط و کوشش
تمام در حفظ احادیث آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ایشان ظاهر شد و اخبار بعض را با بعض منطبق یافتیم
الا اختلاف یسیر پس جمعی که این اخبار را متتبع اند از حمله دین اند و واسطه عقد ملت درین محل باید دانست
که این قسم تفرقه برای کسی ست که در احوال فرق ملت استقرار تمام کرده باشد و الا عوام را منصب آن نیست که
بوجهی از وجوه تحری و اجتهاد حمله ملت را از نوابت بشناسد و تابع حمله ملت شوند تا آنکه استقرار ایشان
کامل گردد و پرده از روی کار برانداخته شود و این ست علمیکه خدای تعالی تکلیف را بران دائر ساخته ست و در
اذهان ایشان اصل را مرکوز نموده بر وجه اجمال هر چند تفصیل آن دفتری میطلبد و الحمد لله اولاً و آخراً و
ظاهراً و باطناً مکتوب سیزدهم بجواب عرضداشت حضرت شاه ابو سعید بن سید محمد ضیا بن سید محمد
آیت الله بن سید السادات حضرت شاه علم الله نقشبندی المجددی رحمة الله علیهم اجمعین — سیادت و نجابت
مآب حقائق و معارف آگاه عزیز القدر میر ابو سعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام
مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیة نامه مشکین شما مشتمل بر خیر و سلامت رسید الحمد لله قلمی شده بود که حقیقت
وحدانیت که بایجاب از روی حقائق موجودات و صفات آن صادر میشود مشهود میگردد الحمد لله این کشف حقیقی
است در نفس الامر هر که کشف او بمرتبه فوقانی میرسد محض ایجاب می بیند باز چون بتحقیقی که جامع احکام حدوث

در قدم ست ونام آن حقیقت بعرف ما تدلی کل ست فرود می آید اراده متجدده می بیند هر دو شهود حق ست از جهت
(ظهور حضرت حق ۱۲)
تصور نفس ناطقه همه را دفعةً واحدةً نمی بیند۔ دیگر از بیع وشری جواری که از دار الحرب میگیرند و بغیر قاعده شرع تقسیم
میشود سوال نموده بودند قصه مختصر در تقوی جائز نیست چون در هر جاریه حقوق تمام لشکر موجود ست لسبب
تقسیم هر یکی از حق دیگر ممتاز می گردد اما پیش قاضی اسلام تا وقتیکه مدعی دعوی نکرده است فسخ بیع نمیشود
لسبب عدم دعوی مدعی زیاده ازین نتوان گفت والسلام بدست هر آینده امیدوار باحوال ظاهر و باطن خود
نوشته باشند که خاطر نگران جانب ایشان میماند۔ **مکتوب چهاردهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید
سیادت مآب حقائق و معارف آگاه سلمه الله تعالی۔ نوشته بودند که اولاً مشهود میشود که ذات مبدأ اثرها دارد
مانند آتش که اثر او ضوء ست فرق اینقدر که ذات مبدأ صفات کامله غیر متناهی دارد ولهذا بسبب ظهور مراتب
غیر متناهی میتواند بود و آتش همه یک اثر دارد که ضوء ست سیادت مآبا حاصل این شهود ظهور استعدادات
وجوبیه ست در مظاهر امکانیه واطلاع بر عدم تناهی آن استعدادات جمیع صوفیه چه قائل بوحدة وجود وچه قائل
بوحدة شهود همه بران متفق اند باز نوشتند که شهود میشود که وجود واحد ست وقوالب مختلف و بسبب اختلاف
قوالب امتیاز ممکنات پیدا شد ضوء مصباح در زجاجه یک طور ست چون آنجا قوالب مختلف هست اگر آئینه سرخ
و سبز و زرد باشد رنگهای مختلف پیدا شود سیادت مآبا این معرفت بوحدة وجود میکشد باز نوشتند و چیز مشهود
میشود ذات که نور دقیق ست وصفات در زید و فرس و حجر و غیره مشهود میشود و در ان میان بنظر دقیق ذات
هم مشهود میگردد سیادت مآبا آن نیز از شعبهای وحدة وجود ست که حقیقت وجود در رنگهای مختلف که ظل
قابلیات ذات وجود است در همه مشهود و ظاهر ست سیادت مآبا آنچه بر لوح ضمیر ایشان مشهود شده همه موافق
مکاشفات صوفیه محققین ست غلطی واقع نشده واین همه سیر لطیفهٔ خفیه ست در خلوت گفته شده بود که در سیر
لطیفهٔ خفیه اینچنین مکاشفات پیش خواهد آمد یاد داشته باشند شکر نعمت حضرت واجب الوجود باید کرد و امید مزید
باید داشت سیر این لطائف بحقیقت این نیست که یاران گمان میکنند که بمجرد استنطاق تمام شود طول و عرضی
دارد بالجمله بخاطر جمع درین سیر و سلوک سعی نمایند هم موافق سیر صوفیه ست و هم مطابق شریعت این سخن
آخر طول و عرضی دارد که بالفعل در نوشتن نمی آید بنا شریعت بر مغایرة خالق با مخلوق ست و چون مراتب
وجوبیه و مراتب امکانیه ممتاز شدند یکی بقهر و عز و دیگر بمقهوریت و ذل متصف شدند احکام شریعت آراسته آمد والسلام

مکتوب پانزدهم نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح۔ حقایق و معارف آگاه سیادت و نقابت دستگاه
میر ابوسعید سلمه الله تعالی۔ از فقیر ولی الله عفی عنه۔ بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه مدتی
گذشته که احوال خیریت مآل آن عزیز القدر نشنیده بودم الحمد لله نامه نامی الشان رسید موجب تسکین خاطر فاتر گشت
مبدأ را اجمال عالم و عالم را تفصیل نوشته بودند و از مشاهده این صورت انس و سرور و از استتار آن تفرقه و حزن منتج این
همه موافق قاعده است راهیکه سلف رفته اند همین راه است هیچ تردد بخاطر راه ندهند باقی ماند ترقی آن موقوف بر استعداد
و بر پر شدن پیمانه این لطیفه خفیه تا آنکه پیمانه خود پر نشود ترقی نمیشود۔ **مکتوب شانزدهم** نیز بجواب عرضداشت
شاه ابوسعید۔ حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه عزیز القدر میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله
عفی عنه بعد از سلام مطالعه نمایند الحمد لله علی العافیه و عافیت آن عزیز القدر با اطفال مسئول نامه مشکین شمامه
مشتمل بر احوال باطنه مطالعه کرده شد آنچه نوشته اند نشان لطیفه خفیه است آنکه اجمال اشیا را در مبدأ می بینند و مبدأ را تفصیلاً
در اشیا همان کیفیت است که موحدین بدیدن حق در خلق و دیدن خلق در حق تعبیر کرده اند مبارک باشد خدای تعالی
انوار فتوح مزید گرداند فقیر بجهت جمعیت ظاهر و باطن ایشان و برای صحت مزاج و کشایش رزق داعی است خدای تعالی
بفضل و کرم خود قبول فرماید **مکتوب هفدهم** نیز بجواب عرضداشت شاه ابوسعید رح۔ سیادت و نقابت
مرتبت اخلاص و دودمان نجابت میر ابوسعید سلمه الله تعالی از فقیر ولی الله عفی عنه بعد سلام محبت التزام مطالعه نمایند
الحمد لله علی العافیه مکتوب بهجت اسلوب متضمن معارف مختصه بلطیفه خفیه رسید خاطر را مسرور و مبتهج گردانید آنچه
نوشته بودند قاعده است تردد را جای ندهند نوشته بودند که رجوع کل بجانب مبدأ مشهود میشود پس تطبیق خلود اهل نار
در نار و خلود اهل بهشت در بهشت با این مکاشفه چه قسم صورت بندد صاحب من این رجوع کل که عارف را مشهود
میگردد رجوع در زمان آینده نیست بلکه بالفعل است باعتبار ذات خود حکیم میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار ذات او این است
که نیست و باعتبار موجد اینست که هست عارف میگوید که ماهیت ممکنه را باعتبار تحقق خود با مبدأ دو نوع ارتباط واقع است
یکی آنکه از مبدأ برآمد و دیگر آنکه بمبدأ بازگشت بالفعل او را باعتبار مبدأ هر دو حیثیت ثابت است چنانکه ده را با یک
دو ربط واقع است یکی آنکه یک را چند بار گردش دادم ده گشت دیگر آنکه چون ده تمام شد یکی گشت از عشرات الحال
همین قدر باید فهمید تا فی الحال صورت مبدأ و مرجع بوجه دیگر واضح خواهد شد والسلام **مکتوب هیجدهم** نیز بجواب
عرضداشت شاه ابوسعید رح۔ بسم الله الرحمن الرحیم حقایق و معارف آگاه سیادت و نجابت دستگاه سلالة الاکابر

میر سید ابو سعید سلمہم اللہ تعالیٰ از فقیر ولی اللہ عفی عنہ بعد سلام محبت التزام مطالعہ نمایند الحمد للہ رب العالمین علی
عافیۃ الطرفین نامہ مشکین شمامہ متضمن بعض مشاہدات متعلقہ بلطیفہ خفیہ واخفی رسید وبرابر آن شکر الٰہی بجا آوردہ
شد این راہ کہ میروند ہمان صراط مستقیم ست کہ اکابر اہل عرفان رفتہ اند ہیچ دغدغہ خاطر ایشان را مشوش نسازد در
حالت اولی صفتی از صفات مبدأ ولازمی از لوازم ذات او بمنزلہ ضوء نسبت آفتاب کہ برنگہای مختلفہ
برآمدہ وثانیا ذات مبدأ را بغیر ملاحظہ صفات دیدند کہ در مظاہر مختلفہ ظہور نمودہ فقیر این ہر دو حالت را منسوب
بلطیفہ خفیہ میکند اما حالت ثانیہ بلند ترست از حالت اولی بعد ازان دیدند کہ از میان ایشان نوری میل میکند
بجانب مبدأ وآنجا مثل حباب در آب متلاشی شدہ پیش این فقیر اینحالت نمایش ست از تجربہت بالجملہ آنچہ
خدای تعالیٰ عطا کردہ است نعمتی ست عظیمہ بر آن از جان ودل شکر کنند ومتوقع مزید باشند وآنچہ از نور محمد علی
صاحبہ الصلوات والتسلیمات دیدہ اند نمایش ست از نسبت اویسیہ سابق آرزوی این نسبت داشتند
الحمد للہ کہ حاصل شد برای خفقان خواندن یا حمید مفید خواہد بود خواہ متفرق در اوقات صلوٰۃ خمس وخواہ یکجا
ہزار بار در باب وجہ معاش وآسودگی ایشان متفکر نباشند ہرچہ میگذرد ہمہ حکمت حق ست ونافعت نسبت شما
ہر چند بالفعل وجہ نافعیت او معلوم نباشد من بعد روشن خواہد شد والسلام فقیر زادہا و والدہ ایشان سلام
میرسانند ومتوقع دعای خیر ہستند کہ دعای مومن برای برادر غائب مستجاب ست **مکتوب نوزدہم** نیز بجواب
عرضداشت سیادت ونقابت پناہ حقائق ومعارف آگاہ سلالۃ الاکابر میر سید ابو سعید سلمہ اللہ تعالیٰ از فقیر
ولی اللہ عفی عنہ بعد سلام محبت التیام مطالعہ نمایند الحمد للہ علی العافیۃ والمسئول من فضلہ ان یدیم العافیۃ
لنا ولکم بعد انتظار بسیار رقیمہ کریمہ متضمن بعض معارف وبعض اسولہ ضروریہ رسید چون مشعر بعافیت وسلامت
ایشان بود مع اولاد واتباع موجب کمال سرور وباعث حمد الٰہی شد نوشتہ بودند کہ ذات مقدس خالی از جمیع قیود
شہود وشیود کنت کنزاً مخفیاً اشارہ باوست بعد ازان انوار صفات کہ مبدأ افعال ست بنظر مے آید
فاحببت ان اعرف رمزی ست بآن بعد ازان تاثیر آن صفات در خارج بحیثیت آن صفات سرزی میگردد
فخلقت الخلق تلمیح ست بآن این ہمہ معارف حقہ است شکر او تبارک وتعالیٰ بر آن باید کرد وآنچہ طلب جواب آن
نمودند آنست کہ بمقتضای اظہار غلبہ قدرت ربوبیت آنست کہ مثل امواج دریا اعدام وایجاد ہمیشہ باشد
وتعطیل صفات بوجود نیاید درین صورت خلود جنت ونار معارضہ میکند وتطبیق آن میسر نمی آید مگر بتاویل

بعید صاحب من این سخن را بتاویل درست در یابند مقتضی اظہار غلبہ قدرت فقط این نیست کہ ایجاد و اعدام در
ہر شے واقع شود قدرت الہیہ واسع ست عالمی را بیرون از جہات و محدد ایجاد میکنند و اعدام مینماید اگر بہشت و دوزخ
معدوم شود چہ باک باز انچہ در حدیث صحیح معلوم میشود دانست کہ در بہشت و دوزخ ایجاد و اعدام است بہشتی یک میوہ
میخورد میوہ دیگر بجای او پیدا میشود و دوزخی پوست و گوشت او سوختہ میگردد دیگر باز تبدیل میکنند کُلَّمَا نَضِجَتْ
جُلُوْدُهُمْ بَدَّلْنٰهُمْ جُلُوْدًا غَيْرَهَا روح شخص در بہشت در یک صورت در می آید باز بشکل دیگر مینماید
باز باید دانست کہ تجدد امثال کہ صوفیہ تقریر میکنند ایجاد شخصی و اعدام شخصی نمی طلبند چنانچہ بیک معنی گل تا دو ماہ
باقیست و بیک معنی ہیچ گل تا یک روز نمی ماند ہمچنان این ایجاد و مرتبہ است شخص در جمیع احوال باقیست
و مثل در حالت موجود و معدوم میشود بالجملہ باین فکر خاطر خود را مشوش نکنند ہمان مشہود خود را محکم
گیرند والسلام

مکتوب مدنی

مکتوب بست و یکم در تحقیق وحدت وجود و شہود و جمع بین القولین بسم اللہ الرحمن الرحیم من العبد الضعیف
احمد المدعو بولی اللہ بن عبد الرحیم الدہلوی عفا اللہ تعالی عنہ و وفقہ لما یحبہ و یرضاہ الی افندی اسمعیل بن
عبد اللہ الرومی ثم المدنی اوصلہ اللہ تعالی الی ما یرجوہ و یتمناہ ۔ اما بعد فانی احمد الیکم اللہ الذی لا الہ الا ہو
و اصلی و اسلم علی نبیہ المصطفی و آلہ و اصحابہ اجمعین قد وصل الی کتابکم الذی سألتمونی فیہ عن وحدۃ الوجود علی
ما ذکرہ الشیخ الاکبر و اتباعہ و عن وحدۃ الشہود علی ما ذکرہ الشیخ المجدد و ہل یمکن التطبیق بینہما رضی اللہ تعالی عن
الجمیع و ارضاہم ۔ فاعلموا اخوانی رحمکم اللہ ان لکل زمان و لکل قرن علماء اصابہم فی تقاسیم رحمۃ اللہ عز و جل ان
تأملتم حال اوائل ہذہ الامۃ المرحومۃ حین لم تدون علوم الشرع ولا فنون الادب ولا وقع عنہا کثیر بحث وانہ
لم یزل الہام الحق یبرز فی صدورہم علما بعد علم علی حسب حکمتہ فی کل دورۃ لم یخف علیکم ہذا المعنی وان نصیبنا
فی ہذہ الدورۃ من تقاسیم رحمۃ اللہ ان یجتمع فی صدورنا علوم علماء ہذہ الامۃ معقولہا و منقولہا و مکشوفہا
و ینطبق بعضہا علی بعض و یضمحل الخلاف بینہا و یستقر کل قول فی مقرہ فہذا الاصل منسحب علی فنون العلم
من الفقہ والکلام والتصوف و غیرہا بحمد اللہ و توفیقہ و اعلموا ان معرفۃ الحق علی ما قالہ الخضر علیہ السلام کبحر لجی

لا سيد ولا منتهى له وان المتكلمين بها كالابرة المغموسة فيه لم ينقص من البحر شيئا او كالعصافير تشرب منه حاجتها
ثم تصدر فكلواحد لا يخبر الا عن كمال دون كمال ولا يصف الا جمالا دون جمال سيما وعلى تفنن واصفيه بوصفه
يفنى الزمان وفيه ما لم يوصف ۞ وفي مثل هذه المواضع يتفرق المستمعون فرقا فمن عرف مسقط اشارة كلواحد
والموضع الذي اخبر عنه حمل كل قول قيل في محله وصدق الجميع ومن ماله اختلاف العبارات وتنوع الاشارات
ولم يقدر على الخلوص منها الى حيز الاختلاف هناك بقي في حيرة حائرة مثل ذلك كمثل اناس عميان اكتنفوا الشجرة
يلتمسونها ويذوقونها فوجد بعضهم اوراقها وبعضهم اغصانها وبعضهم ازهارها وبعضهم ثمارها ثم قعدوا يتحدثون فقال
بعضهم ان الشجرة اجسام لمس وقال الاخر انما هي اعواد وقال بعضهم انما هي في غاية اللين والنعومة وقال
الاخر في غاية الخشونة والصلابة وقال الاخر في غاية الحلاوة وقال الاخر في غاية المرارة او العفوصة
وقال الاخر انها لا طعم لها اصلا وقال بعضهم لها رائحة طيبة وقال الاخر لا رائحة لها فلما اختلفت اقاويلهم جعل بعضهم
يكذب بعضا وجعل بعضهم يسب بعضا فجاء رجل اخر متميز منهم بالابصار وان كان دونهم في كثير من الاوصاف التي
يمدح الناس بها بعضهم بعضا كحسن الصوت وقوة البطش وكمال السمع والذوق واللمس فقال كلا كلكم جميعكم صحيح
في الاصل خطأ باعتبار الحصر ثم انه ارجع كل قول الى مرجعه وبين لكل اشارة مسقطا يسقط عليه ثم ان العارفين الجامعين
بين العلم الظاهر والباطن قد يكون كشفهم صحيحا ويلحقهم بعض الخطأ في توجيه كلام القدماء وتعيين مرامهم وهذا الخطأ لا
يقدح في معرفتهم بالله ولا يضر كمالهم فان توجيه الكلام وتعيين محله خارج عن الكشف شعبة من الاجتهاد والتحري الذي
يشاركهم فيها علماء الظاهر بل العوام ايضا واعلموا ان وحدة الوجود ووحدة الشهود لفظتان تطلقان في موضعين
فتارة تستعملان في مباحث السير الى الله عز وجل فيقال هذا السالك مقامه وحدة الوجود وذلك مقامه وحدة الشهود
ومعنى وحدة الوجود ههنا الاستغراق في معرفة الحقيقة الجامعة التي يفنى العالم فيها بحيث يسقط عنه احكام التفرقة والتمايز
التي معرفة الخير والشر مبنية عليها والشرع والعقل يخبران عنها مبينان لها اتم بيان واوفى اخبار وهذا مقام يحل فيه
بعض السالكين حتى يخلصه الله تعالى منه ومعنى وحدة الشهود الجمع بين احكام الجمع والتفرقة فيعلم ان الاشياء
واحدة بوجه من الوجوه كثيرة متباينة بوجه اخر وهذا المقام اتم وارفع من الاول وهذا الاصطلاح اخذته عن بعض اتباع
الشيخ ادم البنوري قدس سره وتارة تستعملان في معرفة حقائق الاشياء على ما هي عليه فينظر في وجه ارتباط الحادث
بالقديم فوقع عند قوم ان العالم اعراض مجتمعة في حقيقة واحدة كما ان صورة الانسان وصورة الفرس وصورة الحمار

مستواردات على الشمع والطبيعة الشمعية باقية في جميع الحالات لكن الشمع المسمى باسم التماثيل الاتبلاسه الصور المتواردة
عليه بل تلك الصور في الحقيقة هي التماثيل لكن لا وجود لها الا بضم ضميمة هي الشمع وقد وقع عند آخرين ان العالم عكوس
الاسماء والصفات الظلية في مرايا الاعدام المقابلة لتلك الاسماء والصفات كما ان القدرة تقابلها عدم وهو العجز
فلما انعكس ضوء القدرة في مرآة العجز صارت قدرة ممكنة وعلى هذا القياس سائر الصفات والوجود ايضا على هذا الاسلوب
فالمذهب الاول يسمى بوحدة الوجود والثاني بوحدة الشهود وقد وقع عندنا ان الكاشفين صحيحان جميعا لكن القول
بان وحدة الشهود على هذا المعنى لم يقل به الشيخ العربي سهو بل الشيخ واتباعه بل الحكماء ايضا يقولون بها وذلك لان
محصل هذا القول بعد التهذيب والتخليص من المجازات والاستعارات التي اوجبت صعوبة الفهم هو ان الحقائق
الامكانية اضعف وانقص والحقيقة الوجودية اتم واقوى بحيث يمكن ان يقال للحقائق الامكانية انها اعدام ظهر فيها
صور الموجودات ولا خفاء ان هذا القول متفق عليه وهذا الذي سالتموني عنه يحتاج الى تفصيل فاسمعوا لما يتلى عليكم
آيا فان واعية اعلموا رحمكم الله ان اول ما يفهمه المسلم ويخلص اليه من نصوص الكتاب والسنة بل يخلص الى كل صاحب
عقل ان الحق عز وجل موجود متجزی مثل سائر الجزئيات الا انه قديم مؤثر في العالم خالق لهم رازق اياهم وهذا العلم
هو الذي يجده في صدره كل عاقل قبل ان يمارس رياضة نفسانية او يمعن في المعقول وهو الذي كلف به
الشرع الناس والشرع الالهي لم يكلف الناس الا بما اودعه الله عز وجل في فطرتهم بحسب الصورة النوعية
سواء كان ذلك الشيء المكلف به علما او عملا ولم يحتج الشرع عليهم الا بما يهتدي اليه فطرتهم وهو متمكن فيهم قال الله
تبارك وتعالى فطرة الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل مولود
يولد على الفطرة الحديث وهذه معرفة صحيحة واشارة صادقة مرجعها التجلي من تجليات الحق عز وجل قديم برز في قلب النفس
الرحماني قبل ان يتحقق الزمان ويجيء حديث الحدوث وذلك لان النفوس البشرية لما انجذبت اليه مثل انجذاب
الحديد الى المقناطيس وميلا اليه مثل ميل النار الى جهة الفوق وميل الارض الى جهة التحت ما اصدق ما قال
بعضهم ؎ لقد صرت مقناطيسها فقلوبنا * بحديد كانا اليك تميل * فيسمى الحق عز وجل الوصول الى
هذا التجلي بعد الموت بلقاء الله وجعل كل ما يعين الانسان على هذا الوصول يتبلج له صدره عنده
طاعة وجعل كل ما يبعده عنه او تعلق قلبه عنده اثما والى هذا المعنى اشار النبي صلى الله عليه وسلم
حيث قال سترون ربكم عز وجل كما ترون القمر ليلة البدر لا تضامون في رويته فان استطعتم

ان تغلبوا علی صلوٰۃ قبل طلوع الشمس وقبل غروبہا فافعلوا وہذا التجلی ہو میزان الخیر والشر کما
اشرنا الیہ وہذا التجلی ہو الذی ینطبق علیہ الاسماء الالہیۃ التسعۃ والتسعون وہو الذی اخبر عنہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم
حین سئل این کان ربنا قبل ان یخلق خلقہ فقال کان فی عماء[1] مافوقہ ہواء وما تحتہ ہواء وہو الذی اخبر عنہ الصوفیۃ
بقولہم ان الوجود ظہر فی مظہرین مظہر واجب لہ التاثیر والقہر والفعل والتنزہ ومظہر ممکن لہ التاثیر والانقہار والانفعال
واللوث وقال الشیخ محی الدین ابن علی العربی ذوق الانبیاء والاولیاء یدل علی ان ہناک ارادۃ متجددۃ انتہی فمن
اثبت ہذا التجلی کما ہو اصاب الفطرۃ التی فطر اللہ تعالی الناس علیہا ووافق الانبیاء والاولیاء فی معرفتہم بربہم ومن
لم یثبتہ اخطأ الفطرۃ وباین الانبیاء والاولیاء فی معرفتہم بربہم وصار زندیقا دہریا وکذلک کل من انکر علما ووعم
الحق فی جذر فطرۃ الانسان وادار علیہ التکلیف فہو الزندیق وکذلک من المعلوم ان الفطرۃ التی یکون منکرہ زندیقا
ان حقایق الاشیاء ثابتۃ وان للاشیاء وجودات خاصۃ یدور علیہا خواصہا کالنار یحرق والماء یطفی والزنجبیل حار
والکافور بارد والصلوٰۃ خیر والزنا شر فمن لم یقل بذلک قامت علیہ الحجج من نفسہ علی نفسہ وکذبتہ الدلائل من نفسہ
علی نفسہ ووقع فی ہوات[2] من تہافت الاقوال والاراء وقد عرفنا من سنۃ الشارع علیہ الصلوٰۃ والسلام انہ یمنع
التعدی من طور الفطرۃ وینہی عن الخوض فیما سوی ذلک الا ان الصوفیۃ عرفوا ان النہی انما جری علی العقل وعلی
الصورۃ الانسانیۃ فلو ان انسانا استعمل فی ذلک عقلہ وخاض فی ذلک بما ہو انسان کان منہیا عنہ لکنہم یخوضون
بطور وراء طور العقل وبما ہم من البشر وبالجملۃ فقد خاض الناس بعد احکام ہذا الاصل الذی جبلوا علیہ فی علم آخر
وہو ان الاشیاء المعقولۃ والمحسوسۃ مشترکۃ فی الوجود وہو المعنی الذی بہ تفارق ہذہ الاشیاء المعدوم فانا قد نتصور
المثلث مثلا ونعقل انہ لیس بموجود وقد نتصورہ ونعقل انہ موجود ولا بد ان المتصور الثانی یفارق المتصور الاول
والذی بہ یفارقہ ہو الوجود وہو الذی یکون مبدأ للقابلیۃ والفاعلیۃ فی ہذہ الاشیاء ومتمایزۃ فی الماہیات وہی
الخصوصیات الزائدۃ علی الوجود والامور التی بہا یسمی الفرس والانسان والحمار والبعیر بہذہ الاسماء والتی بہا
یقدر فی انفسہا لکل منہا من الاحکام والآثار ثم اختلفوا فی حقیقۃ ہذا الوجود وکیفیۃ انضمامہا فقیل الوجود امر
انتزاعی یتصف بہ الماہیات والجاعل لم یجعل الماہیۃ ماہیۃ ولا الوجود وجودا لکن جعل الماہیۃ موجودۃ اقول ہذا
القول صادق فی نفسہ خطأ باعتبار حصر معرفۃ الوجود وجودا لکن ذکرہ فی مبحث الوجود الحقیقی فانا ندرک لا محالۃ
امرا انتزاعیا نسمیہ بالوجود ونصف بہ الماہیات والاتصاف بہ اثر من آثار جعل الجاعل وسبب لہ وقبل الجاعل

[1] ابر بلند و سطح و غلیظ و ابر تنک و بارندہ و ابر سیاہ و ابر سفید و ابر بی باران او ریختہ باشد ۱۲ م

[2] جمع ہوۃ بتشدید واو نشیب فرو رفتہ و گندہ زمین ۱۲

جعل الماہیۃ واصدرہا من نفسہ وبعد اصدارہا نظر الناظرون الی بعض احوالہا من ظہور الفاعلیۃ. والقابلیۃ ونحو ذلک فارتسم فی صدورہم عند ذلک صورۃ تسمی بالوجود اقول وہذا ایضاً قول صادق فی نفسہ خطاء باعتبار حصر معرفۃ الوجود فیہ فانا ندرک قطعاً اموراً متمایزۃ فی الخارج نسمیہا بالاسماء المختلفۃ ولاجرم انہا اثر الجاعل والحق ان ہنالک وجودات خاصۃ نسمیہا بالماہیات محفوفۃ بین وجودین آخرین احدہما الوجود الواحد فی المنبسط علی ہیاکل الموجودات وہو متقدم علی الوجودات الخاصۃ والوجودات الخاصۃ تنزلات وتعینات لبعض عمومہ حاصلۃ من ارتباط معلوم الانیۃ مجہول الکیفیۃ بینہ وبین الماہیات التی ہی شیون ہذا الوجود المنبسط وصورۃ العلمیۃ وثانیہما الوجود المنتزع من ملاحظۃ الوجودات الخاصۃ اجمالاً فکل واحد من ہذین القائلین اصاب الحق واخطأ فی الاکتفاء بما لا یشفی علیلاً ولا یطفی غلیلاً وقالت الصوفیۃ القائلۃ بوحدۃ الوجود والشی الذی یکون فی الخارج ویترتب علیہ الآثار الخارجیۃ لا یخلو من ان یکون فی حصولہ فی الخارج وفی ترتب الآثار الخارجیۃ علیہ محتاجاً الی ضم ضمیمۃ او لا یکون محتاجاً الی ضم ضمیمۃ فالاول ہو الممکن والثانی ہو الواجب وقد ادرکنا بذوقنا ان ہذہ الضمیمۃ ہو الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات وہو شی قائم بذاتہ مقوم لغیرہ ولیس متعین فی نفسہ مختصاً بنوع من الآثار المعلومۃ عند الناس لکن لہ تنزلات علماً وعیناً فبتلک التنزلات صار متعیناً مختصاً باثار خاصۃ واول مراتب تنزلہ تجلیہ بنفسہ بشان کلی لا یخرج عنہ شان البتۃ ثم تنزلہ الی تفاصیل تلک الشان الکلی فی العلم دون العین ثم تنزلہ فی تلک التفاصیل فی العین کما کان فی العلم وحقایق الممکنات عندہم ہی صور تلک الذات المتکثرۃ بتلبیس الشیون والاعتبارات فاذا علم بنفسہ متلبساً بہذا الشان کان ذلک حقیقۃ الممکن واذا علم بنفسہ متلبساً بذلک الشان کان حقیقۃ الممکن آخر ووجودات الممکنات ہی ظہور الوجود فی تلک الحقایق فاذا اجتمعت شروط وجود ممکن وارتفعت موانع وجودہ حدثت لہ نسبۃ خاصۃ مجہولۃ الکیفیۃ معلومۃ الانیۃ بذلک الوجود فصدر من الوجود آثار مختصۃ بتلک الحقیقۃ واقتضی الوجود ایاہا بواسطۃ تلک النسبۃ الخاصۃ فیقال عند ذلک تنزل الوجود وتعین وظہر فی مظہر خاص فمعنی الظہور تمیزہ وتعینہ واقتضاء نوع من الآثار دون غیرہا ومظہر الشی وصورتہ المحلۃ التی تعین بہا وتلبس باحکامہا وآثارہا اقول ہذا القول صحیح عقلاً وکشفاً فانک اذا قلت ان المتحقق فی معرکۃ القتال لیس الا الجسم فہو القاتل والمقتول وہو آلۃ القتل وہو الراکب وہو المرکوب وہو السرج وہو السیف وہو الرمح وہو القوس وہو السہم وہو الرمی وہو الہازم وہو المہزوم وہو الصائل وہو المصول علیہ غیر ان الجسم لم یستحق اسماً من ہذہ الاسماء الا بکیفیۃ خاصۃ ومعنی خاص واذا نظرنا الی تلک الکیفیات مع قطع النظر عن اقترانہا بالجسم

کما کانت معدومۃ ولم یصدر منہا آثارہا واذا انضم الیہا الجسم صارت موجودۃ وصدرت منہا آثارہا والجسم محل تلک الکیفیات والحامل لہا استعد لتلک المعانی فی العقل والتقدیر قبل الوجود الخارجی ثم تکون تلک الاشیاء عند الوجود الخارجی فتلک الصور المتکثرۃ اعدام محضۃ ان لوحظ الیہا مع قطع النظر عن الجسم لم یکن لہا تحقق وکانت موہومۃ وان لوحظ بضم ضمیمۃ وہی الجسم کانت موجودۃ فاذا صار الجسم سیفا تارۃ ورمحا اخری فقد اقتضی بہ الاسباب اعنی النجار والحداد والخشب والحدید والنار والکیر والمقمع والقدوم والمنشار وغیرہا الی ان حدثت بین المعدوم الموہوم الذی ہو السیف والرمح وبین الموجود الذی ہو الجسم نسبۃ معلومۃ الانیۃ مجہولۃ الکیفیۃ بہا اتصف ذلک المعدوم بالوجود ومعنی وجود السیف والرمح ارتباط المعدوم بالوجود بحیث یصح لہ اشتقاق الاسم من الوجود وکان الجسم قابلا محتملا لصور کثیرۃ فاذا صار سیفا وتلبس باحکام السیفیۃ من القطع وغیرہ فقد تعین بتعین خاص وبرز فی بعض صورۃ المحتملۃ فیقال عند ذلک ظہر فی مظہر خاص ہو السیف کان ذلک کلہ کلاما صحیحا لا یتمکن من انکارہ عاقل اللہم الا مناقشات لفظیۃ ترجع الی الوضع والعرف لا عبرۃ بہا عندنا فاذا فہمت ہذا القدر فی الجسم فالموجود اولی بہذا ثم الموجود معناہ المتصف بالوجود والوجود لا شک انہ صفۃ انتزاعیۃ فلنبحث عن ہذہ الصفۃ الانتزاعیۃ ہل لہا منشأ انتزاع فی الخارج او ہی بمنزلۃ انیاب الاغوال لا شبہۃ ان بدیہۃ العقل یحکم بالاول ویمنع الاحتمال الثانی فاذا کان ہذا حکم الموجود کان ہو حکم الوجود الحقیقی الذی ہو منشأ الانتزاع بالاولی واعلم ان الثبوت قبل الوجود فکم من معدوم ہو ثابت متعین مخصوص باحکامہ وآثارہ فان المحاسب اذا تعقل مراتب الاعداد فانہ یمشی فی ذلک علی قانون طبیعیۃ ثابتۃ فی نفسہا یعلم ذلک بدیہۃ فلو ارادوا ان یجعل الزوج فردا والفرد زوجا لم یکن لہ ذلک ولو ارادوا ان یقدم شیئا من مرتبۃ او یوخر لم یستطع وہذا ہو الثبوت الذی نقول انہ قبل الوجود وہو غیر الوجود الخارجی لا محالۃ وغیر الوجود الذہنی ان ارید بہ التحقق الذی یحصل لتعقل عاقل وان ارید بہ غیر ذلک فیحتمل ان یکون ہو ہو کما ذکرنا فی مراتب الاعداد فکذلک فی احکام کل نوع وجنس فانا نعلم لا محالۃ ان النحلۃ ان وجدت فان خواصہا کذا وکذا وان شقیقہا کذا وکذا والسدرۃ ان وجدت فان ورقہا کذا وکذا ونبتہا کذا وکذا فقد اثبتنا لکل نوع احکاما خاصۃ بہ لازمۃ وجد فی الخارج او لا کما ان الملازمۃ فی قولنا لو لم یشاء اللہ لم یخلق الخلق صحیحۃ وان لم تتحقق ہذہ الصورۃ فظاہر فہذا الاہباط وہذہ الملازمۃ واقع فی نفس الامر قبل الوجود الخارجی وکل ما ہو موجود فی الخارج فہو ثابت البتۃ والممتنع لیس بثابت وکذلک تخترعات الذہن مما تنقطع بانقطاع الاختراع ولیس لہا امام یقتدی بہ العقل فی

تصورہ ذلک لیس لہا ثبوت وبالجملۃ فالوجود الخارجی انما یلحق الامر الثابت فیجعلہ موجودا ولنبحث عن ہذا الثبوت و
عن ہذا الوجود ای شیٔ منبعہما فالذی وقع عندنا ان الوجود منبعہ ومصدرہ الوجود المنبسط علی ہیاکل الموجودات او النفس
الرحمانی او النفس الکلیۃ ایا ما شئت فقل ؎ عباراتنا شتی وحسنک واحد ٭ وکل الی ذاک الجمال یشیر ٭ وہو
صادر من الذات الالہیۃ وان الثبوت منبعہ اقتضاء الذات الالہیۃ للعالم فی عالم العقل قبل الوجود الخارجی ہو
الذی تسمیہ الصوفیۃ بالتنزل العلمی لا یریدون بالعلم ارتسام صور الاشیاء لکنہم یریدون صدور الاشیاء منہ مرۃ
واحدۃ فی المرتبۃ العقلیۃ قائمۃ بالواجب لا بنفسہا ولنبین ذلک بمثال اذا وضعت الخاتم علی الشمعۃ انتقش
فیہا الحروف المکتوبۃ فی الخاتم فالحروف الظاہرۃ فی الشمعۃ انما کانت بعلۃ فاعلۃ وہو الخاتم وعلۃ قابلۃ وہی الشمعۃ
وانما وجدت عند اجتماعہما وانطباق احدہما علی الآخر لکن للخاتم استعداد قام بہ منذ کان الخاتم انہ لو انطبق علیہ
شیٔ سواء کان شمعا او طینا فاض منہ علی ذلک الشیٔ صورۃ الحروف فکل ما وجد عند الانطباق کان ثابتا قبل
فی نفس الامر قائما بالخاتم فکذلک کل ما وجد حینا من الزمان فانہ کان قائما بالذات الالہیۃ من حیث الثبوت
ومن حیث انہ کمال للواجب ومقتضاہ وہذا ہو الذی تسمیہ الصوفیۃ بالفیض الاقدس والحکماء بالعقل
والحق ان العقل مستوعب لجمیع الوجودات الخاصۃ الا ان الحکیم لم یتفطن الا لعقول الافلاک ولیس ہناک
الا اربعۃ اصول الذات الالہیۃ والعقل الصادر منہ والنفس الکلیۃ الصادرۃ منہ ایضا بشرط العقل وبواسطتہ
والہیولی الصادرۃ منہ بشرط النفس الکلیۃ کما قال مولانا عبد الرحمن الجامی فی بعض کلامہ ذات مع الصادر
الاول علۃ تامۃ آن موجودیست کہ در مرتبۂ ثانیہ ظاہر شود وہمچنین ذات مع صادر اول وثانی علۃ تامہ
امری ثالث است انتہی وکلما یشاہد بالحس ویدرک بالعقل فانہ حاصل من ازدواج[ا] الحاصل بین الہیولی
والنفس فمن ذلک ما ہو قریب من النفس قد ظہر فیہ احکامہا ومنہ ما ظہر احکام الہیولی اکثر ولیس الہیولی
الا المتشخص قلما جاء وقت صدور ہذہ الاشیاء وتمت علیہا بہذا الوجود علی حسب الاستعدادات الثابتۃ من
قبل القائمۃ بالذات الالہیۃ فعبروا عن ہذا المعنی بقولہم وان ظہر الوجود فحکم ظہر باطن الوجود وانہ دقت بین ظاہر الوجود
وباطنہ نسبۃ معلومۃ الانیۃ مجہولۃ الکیفیۃ وقالوا الاعیان ما شمت رائحۃ الوجود ویریدون ان الذی یصدر منہ الآثار
انما ہو الوجود فقط لکنہ ظہر علی قانون باطن الوجود فہذا القدر من وحدۃ الوجود ثابت عقلا وکشفا وقد حام حولہ جمیع
الطوائف عن اہل العقل فمن قال بان الذوات متحدۃ فی الذاتیۃ مختلفۃ فی الاوصاف انما اراد ہذا المعنی ومن قال

[ا] ای العقد الحاصل بینہما ۱۲

بان العالم متعین فی الہیولی الاولی والصورۃ العامۃ الجسمیۃ لم یبعد من ہذہ القاعدۃ کل البعد وقد اعترف بمقدمات
ہذہ القاعدۃ من حیث یدری او لا یدری وقد اشرنا سابقا الی القول بان وجود الشیء عین حقیقۃ لا یصادم ہذہ
المسئلۃ وکذلک القول بان الوجود صفۃ انتزاعیۃ لا یصادمہا ولکل قول محتمل ینطبق علیہ بقی ہہنا مسئلۃ مشکلۃ قد
صعبت علی الفرقۃ القائلۃ بوحدۃ الوجود وہی ان ہذا الوجود عین الذات الواجبۃ او صادرۃ منہا بطریق الابداع
ولا بد من تحریر محل النزاع لان کلام القوم من الطرفین لا یخلو من التسامح والتجوز فیختلط القولان فاقول لا شبہۃ
ان حال الانسان بالنسبۃ الی اعتباراتہ من الانسان بشرط لا وبشرط الشیء ولا بشرط الشیء غیر حالہ بالنسبۃ
الی افرادہ فانا لا نشک ان الحال الاولی فیہا الوحدۃ الحقیقیۃ والکثرۃ الاعتباریۃ وفی الحال الثانیۃ الکثرۃ الحقیقیۃ
والوحدۃ الاعتباریۃ والحال الاولی لا یخرج عن کونہ کلیا والحال الثانیۃ یخرج عن ذلک فاذا استقرأنا مراتب
ظہور الشیء فی مظاہرہ وتعینہ فی بعض محتملاتہ وجدناہا علی منزلتین احدہما المنزلۃ التی یعبر عنہا بالصدور والابداع
والثانیۃ المنزلۃ التی یعبر عنہا بالتعین الاعتباری وبعد ہذا القول اختلف اقوالہم فی الوجود المنبسط علی ہیاکل
الموجودات فقال الشیخ صدر الدین القونوی فی اول کتاب مفتاح الغیب انہ صادر من الذات الالٰہیۃ وقال
مولانا عبد الرحمن الجامی بان الفرق بین الذات الالٰہیۃ والصادر الاول اعتباری فی شرحہ للمعات بعد
ایراد سوال وجواب فی ہذا المعنی تحقیق آنست کہ فیض ہمان ذات مفیض ست اما باعتبار نسبت عموم وانبساط
بر حقائق ممکنات واین نسبت از امور اعتباریہ ست پس ذات ماخوذ باین نسبت از امور اعتباریہ باشد وفی نفسہا
از امور حقیقی انتہی۔ والحق عندی ہو المذہب الاول کیف وتمایز الوجودات الخاصۃ فی الاحکام وثبوتہا فی
انفسہا من اجلی البدیہیات فالتنزل الذی بہ یحصل ہذہ الاشیاء من المنزلۃ الثانیۃ لا محالۃ وان کان اسم التنزل
والتعین یشملہ والا لم یکن بین الافراد وبین نوعہا الا الفرق الاعتباری المنقطع بانقطاع الاعتبار وکذلک
بین کل خاص وعام الی ان یرتقی الامر الی الذات الالٰہیۃ لا یقال الصوفیۃ یلتزمون ان الحقائق الامکانیۃ
اعتبارات واضافات لاحقۃ بالوجود لانا نقول الصوفیۃ یقولون بان النار غیر الماء وہما غیر الہواء وان الانسان
غیر الفرس وان کان الوجود یشملہا کلہا فلا جرم انہم ارادوا الاعتبارات والاضافات معنی لا یزاحم ہذا التغایر الذی
یکون منشاء لاختلاف الاحکام وہذا المعنی ہو الذی الکثرۃ حقیقیۃ والوحدۃ اعتباریۃ اذ لا معنی لحقیقۃ الکثرۃ
الا تمایز الاحکام واختلاف الآثار وتغایر الحقائق التی ہی الوجودات الخاصۃ لاختلافہا فی اصل الوجود وعدم

رجوعها كلها الى الوجود الواحد المنبسط على هياكل الموجودات كلا فقولهم هذا اثبات للتنزل والظهور لا اثبات بمنزلة دون منزلة من منزلتي التنزل والصوفية حيث قالوا العالم عين الحق ما ارادوا نفي الوجودات الخاصة الحاصلة من تنزل الوجود الى مراتب شتى بل ارادوا افادة معنى التنزل والظهور فكما ان المعقولي يقول زيد وعمرو واحد يعني به التماثل في النوع لا الاتحاد من كل وجه ويقول الانسان والفرس واحد يعني الاشتراك في الحيوانية ويقول الشجاع والاسد واحد يعني المشابهة في الشجاعة فكذلك الصوفية يقولون العالم عين الحق يعنون تعينه كلا في الوجود المنبسط وقيام الوجود بالحق الاول لا بعده لا نفي التمائز بالكلية قال قائلهم ؎ هر مرتبه از وجود حکمی دارد * گر حفظ مراتب نکنی زندیقی وحيث قالوا بالتنزل ارادوا معنى يعم المنزلتين لا يقال هب انك اثبت الحق الاول والصادر منه فلا بد ان الوجود والتحقق يشملهما اذ لا يصح ان يقال انه لهذا انه ليس بموجود ولا لذلك انه غير موجود واذا كان الوجود يشملهما فالكلام جار في هذا الوجود ولا بد انه الاول وانه في المرتبتين جميعا لانا نقول هذا الوجود مفروض قد قدره العقل ولا ثبوت له في نفس الامر بمنزلة انياب الاغوال وان فتشت حق التفتيش وجدت هذه المسئلة القائلة بان الارتباط بين الحادث والقديم ليس الا المنزلة الثانية المسماة بالتعين الاعتباري هي التي ترد ها الفطرة السليمة المجبولة على التصديق بتحقق تمائز ما فيما بينهما ولا ترد الفطرة مطلق التنزل الصادق بالصدور والابداع وبغير ذلك بل يضطر اليه غير ان هذه الاصول اعني العقل والنفس والهيولى كل واحد منها عين الآخر من وجه فالعقل عين النفس من وجه كما صورنا في استعداد نقوش الخاتم القائم بالخاتم والنقوش المنطبعة في الشمعة القائمة بها وكذلك النفس عين الهيولى من وجه ونضرب لذلك مثلا ايضا اذا تصورت في نفسك كليا الكنفة الكليات حتى حكم العقل بان مثله لا يوجد الا في فرد واحد ثم وجد في الخارج ذلك الجزئي فالفرق بين النفس والهيولى كالفرق بين الكلي الذي يحكم العقل بانه منحصر في فرد واحد وبين الفرد الجزئي وليس للهيولى عندنا حقيقة الا بروز النفس الكلية في صورة التشخص والتعين فهي مع هذا البروز هيولى فالعارف اذا اراد بيان هذه العينية لا بد ان يستعمل ما يوهم الفرق الاعتباري وبالجملة فتلك كلمة حق اريد بها الباطل ثم ان الشيخ المجدد قال في مكتوبات الصفات الثمانية موجودة في الخارج فلا بد انها متميزة من الذات الواجبة في الخارج ولكل صفة عدم يقابلها فللعلم عدم يقابله وهو الجهل وللقدرة عدم يقابلها وهو العجز وتلك العدمات لها تميز في علم الحق فصارت بذلك التميز مرايا الاسماء والصفات ومجالي انوارها فحقائق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها فالاعدام بمنزلة

المادة وتلک الماہیات وعکوس الاسماء والصفات بمنزلة الصورة الحالة فی المادة فحقائق الممکنات عند الشیخ
ابن العربی تلک الاسماء والصفات متمیزة فی العلم وعند الشیخ المجدد انما ہی عدمات انعکست فیہا انوار الاسماء والصفات
وتلک العدمات وذلک الانعکاس انما کانت فی العلم ولکن الفاعل المختار جل مجدہ اذا شاء ان یوجد ماہیة
من الماہیات فی الخارج جعلہا متصفة بالوجود الظلی فیصیر موجودة فی الخارج بالوجود الظلی واختلفت اقوالہ
فی العالم فقال مرة ہو موجود فی الخارج وجودا ظلیا وقال اخری ہو موجود فی الوہم الا ان اللہ تعالی اتقنہ
فی تلک المرتبة فصار ہو ہو متقنا اقول اعلم ان لفظة حقائق الممکنات تطلق علی معان احدہا الوجودات الخاصة
فللانسان حقیقة وللفرس حقیقة وللحمار حقیقة وتلک الحقائق امور متحققة فی الخارج وعلی ہذا فحقائق الممکنات
ما یتعقلہ العاقل فی نفسہ عند اطلاق ہذہ الاسماء لا غیر وعلی ہذا الاصل یخرج قولہم وحقائق الاشیاء ثابتة وثانیہا
الامور الثابتة التی لیست بموجودة فی حد ذاتہا ولا معدومة فاذا انضمت بضمیمة ہی الوجود صارت موجودة
والا کانت معدومة والحقائق بہذا المعنی ہی التی یسمیہا المعقولی بالماہیات الا ان المعقولی یحقق انہا امور
لیست بموجودة ولا معدومة ولزمہ القول ثبوتہا من حیث یدری اولا یدری ولم یعقل ارتباطہا باول
الاوائل وثبوتہا بالفیض الاقدس قبل وجودہا بالفیض المقدس وکوشف الصوفی القائل بوحدة الوجود
عن تلک الحقائق الثابتة وارتباط بعضہا ببعض وتقدم بعضہا علی بعض فی المرتبة العقلیة قبل الوجود الخارجی
فعرف ان الذات المقدسة تجلت اولا علی نفسہا ان علمت بنفسہا وبما ہو مقتضی نفسہا وبکمالہا القائم بہا
وامکان تطور مظاہرہا باطوار شتی وعلمہا ذلک ہو عین الاقتضاء عند التحقیق ولیس المراد بالعلم ارتسام صور
الاشیاء فی نفسہا ثم کان استعداد المظاہر الکلیة الفعالة الظاہرة المقدسة یسمی بالاسماء وما کان استعداد المظاہر
الجزئیة المنفعلة المتقہرة المتلطخة یسمی باعیان الممکنات فحقائق الممکنات علی ہذا الاصطلاح صور معلومة عند الحق
الاول المعنی الثالث یحتاج الی تمہید مقدمة وہی ان احدی القبلیتین منطبقة علی الاخری فکل ما فی
الاسماء ظہر فی حقائق الممکنات فحقائق الممکنات وحقائق الاسماء ضدہم متقابلات احدی القبلیتین فی
غایة القوة والتمام والاخری فی غایة الضعف والنقصان والضعف ہو عدم بعض ما فی القوی من القوة
والنقصان ہو عدم ما فی التام من التمام مع الاشتراک فی الاصل بوجہ من الوجوہ فلا جرم ہناک اصل الامر
ثابت فی احد الطرفین علی الوجہ الاتم ممتزج فی الطرف الاخر بالعدم ثم نقول من اراد التعبیر عن تاصل

الاسماء وفرعية الممكنات في هذه المرتبة فله عبارتان كلتاهما صحيحة احدهما ان حقايق الممكنات هي الاسماء والصفات متميزة
في مرتبة العلم والثانية ان حقايق الممكنات هي عكوس الاسماء والصفات المنطبعة في الاعدام المقابلة لها ولا فرق
بين العبارتين الا فرقا ضعيفا لا يعبأ به عند المتفتشين من حقايق الاشياء على ما هي عليه الرابع ايضاً يحتاج الى
مقدمة هي ان الصوفية يسمون الاولى معشوقا والثانية عاشقا والمرتبة العليا الظاهرة في الجميع عشقا وهذا
اصطلاح صاحب اللمعات ثم ان المعشوق يتدلى الى عاشقه ويجذبه اليه فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا
مجذوبا ومرادا ومحبوبا كما كان في قصة سيدنا ابراهيم جذبة العناية الى مراتبها لوجوبية من حيث لا يدري فاهتدى الى
الذي فطره وتذكر من حال الافلات ان به الذي فطره منزه عن هذه الذمائم وقد يترقى العاشق الى معشوقه
ويسير اليه بالرياضات البدنية والنفسانية وتجريد وجه الروح فيقال للسالك الذي غالب حاله هذا سالكا ومريداً
ومحبا وقد يتدلى المعشوق ويترقى العاشق فيجتمعان في الوسط وهذا السالك نيوبه لوارق الطرفين فيقال له
السالك المجذوب والمحب المحبوب والمريد المراد ومعنى هذا الكلام ان الله تعالى تجليا في قلب الشخص الاكبر وان
لهذا التجلي انبساطا وانشراحا في حظيرة القدس وان له عكوسا ومجالي في الملأ الاعلى فينطبق على هذا التجلي الاسماء
التسعة والتسعون وان لله تعالى ارادة حينا بعد حين وعلما متجددا ورضا متجددا بحسب هذا التجلي فهذا التجلي مع
ما في حيزه هو الذي يسمونه بالمعشوق لان النفوس البشرية منجذبة اليه انجذاب الحديد الى المقناطيس وقد ذكرنا ذلك
في صدر هذه المقالة واليه السير والسلوك وبه الاتصال الذي يقصده الصوفية وقد يقتضي الاسباب الخفية الى ان
يريد الحق اصطفاء عبده وهو جاري في غلواء نفسه لا يشعر بما يريد منه فيسمى مرادا وقد يقصده بالرياضات البدنية
وتجريد وجه الروح حتى يظهر الاتصال المودوع في اصل جبلته فيسمى مريدا وقد يحس باجتبار من الحق وسعي من نفسه
ويكون له تارات يتقدم سعيه في بعضها ويغلب قسر من الغيب في البعض الاخر او يحس ذلك في حالة واحدة من
جهتين فيكون جامعا لمرتبتين اما في المشربين فيقول قد يكون الغالب عليه بعض وجوه هذا التجلي ويكون
مجذوبا من ذلك الوجه فيقال تحقق باسم كذا وكذا ويقال ربه من بين الاسماء اسم كذا وكذا وبالجملة قد يفهم
العارف اصل استعداده في الاعيان الثابتة والاسم الذي يجذبه من بين الاسماء فينسب اليه فيقال
حقيقته تعين اسم الرحمن او اسم الله الى غير ذلك والشيخ المجدد معترف بهذا القول في كثير من مكاتيبه و
بالجملة فنقول بان حقائق الممكنات عكوس الاسماء المنطبعة في الاعدام المقابلة لها ليس مخالفا

بكلام الشيخ ابن العربي واتباعه وكم لهم من تصريح او تلويح بهذا المعنى وقد اومانا الى وجه المسئلة فلا حاجة ههنا الى
نقل كلامهم والاطناب بسرد تصريحاتهم وتلويحاتهم والقول بان حقايق الممكنات هي الاسماء بمعنى ان الاسماء
المتصلة في الوجود لها ظل في الطرف المقابل يسمى باعيان الممكنات او بمعنى ان العارف له رب من الاسماء
وهو حقيقته التي يرجع اليها ليس مخالفا لكلام الشيخ المجدد ولو شئنا لاقمنا براهين كثيرة من كلامه على كلامه ونحمل
كلام الشيخ المجدد وانه وجد بعضا من مقالات الشيخ ابن العربي واتباعه فحمله على ما يخالف وجدانه وتلك فلتة تقليدية
لا منزلة كشفية والفلتات لا يخلو منها العلماء ولا يضر علو مقامهم ان يوجد في بعض كلامهم قليلا فلتة ما وقوله
تمايز الصفات الثمانية لا يسلمه الصوفية بل هي عين الواجب عندهم بمعنى ان الذات يكفي كفايتها وليس عند
المتكلمين دليل يدل على ذلك لا نقلي ولا عقلي اما الاول فلان غاية ما في الباب ان هناك حقيقة يصح اطلاق
السميع والعليم ونحوهما عرفا ولغة اما ان هناك صفات متمايزة فكلا ومن انصف من نفسه عقل ان الناس
اذا استعملوا افعال الصفات واسماءها لا يلتفتون الى تمايز الصفات وكونها زائدة على الذات اصلا لكنهم
يلتفتون الى صدور الآثار لا غير فان من راى شيئا يتحرك ويمشي ويحس يسميه حيا بسبب هذه الآثار ولا
يلتفت الى ان الحيوة صفة زائدة او هو ذاتي للحيوان الى غير ذلك من التدقيقات الفلسفية واما الثاني
فلان العقل ما شهد الا بكونه بحيث يصدر منه هذه الآثار واما ان ذلك منحصر في زيادة الصفات فكلا بل من
انصف من نفسه عقل ان كون الصفات بمنزلة الاعراض في محلها القائمة بموصوفاتها هو اعظم التشبيه فان
قال قائل هذا مذهب اهل السنة فيجب قبوله قلنا اهل السنة عندنا اهل القرون المشهود لها بالخير وما روي
عن احد منهم انه تكلم في الصفات هل هي زائدة او لا وعلى تقدير زيادتها هل هي امور انتزاعية او خارجية واما
هذه الفرقة من المتاخرين التي تدعي لنفسها انها اهل السنة فعلى تقدير ان لا يكون قولهم هذا بدعة في الدين
واختراعا لما لم يقله احد من السلف فنحن رجال وهم رجال وكذلك اختلاف اقواله في ان العالم موجود خارجي
بوجود ظلي او موهوم متقن اختلاف قليل الجدوى اذ المقصود ان الوجودات الخاصة متحققة بحيث يصدر منها
آثارها سواء سمي هذا التحقيق وجودا خارجيا او وجودا وهميا متقنا وان سالتموني عن الحق الصراح قلت ان الذات
الالهية من حيث هي هي اجل من ان تكون في الخارج او في الاعيان اذ الخارج اسم للنفس الرحماني وفي
الاعيان كناية عنه نعم للحق تجلي عظيم هو في الخارج ويوصف الحق بانه في الخارج او في العالم بشرط هذا التجلي وان سالتني

عن ہذہ الاقوال کلہا ما انکرت علیہا الا من جہۃ التعبیر ومن جہۃ ذکر شیٔ فی غیر محلہ والافقد مالشیر صاحب کشف الی ما لیس لہ حقیقۃ اصلا فالقول بالصفات الثمانیۃ لہ وجہ وجیہ وہو ان اوائل النفس الرحمانی المتمثل فیہ الذکر والتجلی الاعظم یسمی عند الاشاعرۃ بالصفات ولذلک قالوا بصدورہا بالایجاب وبقدمہا زمانا غیر انہم سموا شیئا واحدا باسماء شتی باختلاف الجہات والاعتبارات وکم من اختلاف فی الجہات یلتوی فی صدور الناس حتی نظنونہ من باب اختلاف الحقائق کالبیاض والابیض ہما واحد فی الحقیقۃ الا ان البیاض اسم لہ من حیث انہ ماخوذ بشرط لا وان الابیض اسم لہ من حیث انہ ماخوذ بشرط الشیٔ فکذلک سموہ حیوۃ من حیث انہ صفۃ یتبع العلم بنفسہ وبحقایق الممکنات وعلما من حیث انہ تمثل فیہ حقایق الاشیاء قبل تکونہا فی الخارج وقدرۃ من حیث انہ تنجس منہا خلق الخلائق وارادۃ من حیث ان التجلی الاعظم منبعث منہ تخصیص احد المتساویین وکلاما من حیث انہ ینزل منہ الوحی علی قلوب الانبیاء والملائکۃ وسمعا وبصرا من حیث انہ مبدا الانکشاف المبصرات والمسموعات وکذلک کلام مولٰنا عبد الرحمن الجامی عندی مسلم فان مقصودہ نفی تاصل الحقائق بحیالہا وانہا اعتبارات واضافات لا وجود الحق بمعنی ان الوجود ظہر فیہا وتعین بہا لا بمعنی الفرق الاعتباری وافق ما لنا الجواب فلنختم الرسالۃ والحمد للہ تعالٰی اولا وآخرا وظاہرا وباطنا وصلی اللہ تعالٰی علی خیر خلقہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین۔ **مکتوب بست ویکم** الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفٰی امابعد

می گوید فقیر ولی اللہ عفی عنہ کہ در بعض احباب باقتضای بعض احوال بیتی چند نظم کردہ شد الحال مستحسن مینماید کہ زیر ہر بیتی اشارہ لطیفہ کردہ آید بہ نکتہ کہ درآن وو بیعت نہادہ شدہ ہست واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل فمنہا دلی دارم زخود خالی حبابش میتوان گفتن ❊ درو کیفیتی جوش شرابش میتوان گفتن وجودبی نمود معنی ما دیدنی دارد ❊ درین نیرنگہا بوی گلابش میتوان گفتن ❊ درین دو بیت اشارت ست بحالی عجیبی کہ انجذاب روح ست بافنا ❊ **ومنہا** سویدا ردل ما پالی اندر پیچ وتاب او ❊ نقوش عالم ام الکتابش میتوان گفتن ❊ اشارہ است بجامعیتہ عجب بہت **ومنہا** فرو پاشید ازہم کثرت موہوم چون شبنم ❊ زفیض معنی ما افتابش میتوان گفتن ❊ اشارت ست بفنا انا کہ از ظہور معنی عجب بہت خیزد ❊ **ومنہا** زیف پیچ در پیچ کسی گم کردہ ام خود را ❊ خروشی در دل شبہا نمی کردم چہ میکردم ❊ دلی پرورد جان افکار ویارتند خو دارم ❊ جہان را پر ز یار یہا نمیکردم چہ میکردم ❊ اشارت ست بان کہ گرفتاری بدقائق غیب الغیب حیرت شدیدہ میدہد

دور قلق می آرد ؎ غم تحصیل و بار شغل و ورد و غزل ها می خنیم ❊ چون ترک منصبها نمیکردم چه میکردم ❊ تنفر ست از
(بیکار گردن کسی را ۱۲)
مناصب جاه به بیان آفاقی که قبل و بعد و مع آن مناصب حاصل نشود ؎ کسی با آن همی سازد کسی با گل
همی بازد ❊ اگر من یاد آن بهانمیکردم چه میکردم ❊ اشارت ست بآنکه نزدیک عارف هر لذتی از لذات محسوسه
تمثال معنی است از معانی بی نشانی در بعض حالات از تماثیل بحقایق پی می برد ؎ می تحقیق را از خم مشتهها
برون دیدم ❊ خروج از قید مشتهها نمیکردم چه میکردم ❊ اشاره ست بآن که در معارفی که تعلق بشرایع ندارد
تقلید شخصی پسندیده نیست ؎ حجاب وصل مطلوب ست دل بستن بمطلبها ❊ این گر ترک مطلبها نمیکردم
چه میکردم ❊ اشاره ست بآنکه توحید اراده شرط اعظم سلوک است ومنها ناگزیر تو منم ای بی نظیر ❊ رو مگردان
بعد ازین از ناگزیر ❊ من ترا مشفق ترم از صد پدر ❊ در من آویز و مرا محکم بگیر ❊ غیر من گر با تو بالتبر بود ❊ آن وبا
و عذابست و سعیر ❊ و درین سه بیت اشاره کرده شد بمسامرات حقیقة الحقایق با سالک ؎ جان من در
هجر یار خود بسوخت ❊ من عذاب الهجر اجرنی یا مجیر ❊ بی قرارم روز و شب بی روی یار ❊ باز بنما روی یارم
یا قدیر ❊ اندرونم بی جمالش تار شد ❊ کی شود یارب بوصلش مستنیر ❊ ای برادر بعد ازین هشیار باش
❊ فرق میکن درمیان شیر و شیر ❊ ومنها ساقی کرمی کن که ز هوش خود افتم ❊ من بار خودم خود از دوش
خود افتم ❊ مثل می جوشان که خم بدر افتد ❊ جوشی زده بر خود از جوش خود افتم ❊ از هر بن مویم جوشد می دیگر ❊
از فرط تمایل ز آغوش خود افتم ❊ زین تیز زبانی آزرده دلم من ❊ خوش آنکه زمانه خاموش خود افتم ❊ این
غزل از مزاحفات بحر بسیط است مستفعلن فعلن چهار بار و آن در فارسی کم یافته شده غرض ازین ابیات
تشوق ست بحال اتصال یا فنا را نا و آن حالیست نادر الوقوع اتصال عبارتست از انجذاب روح و معرفت
سر و فنا را نا از تیقظ لطیفه خفیه ومنها تا بکی محنت مهجوری و دوری بکشم ❊ نازنین وطنم سوی وطن باز روم
❊ تا بکی همدمی سنگ بود شیوه من ❊ گوهری از عدنم سوی عدن باز روم ❊ تا بکی بسته زنجیر تعلق باشم ❊ آهوی
از ختنم سوی ختن باز روم ❊ بوی جان میرسد از باد یمن در دو جهان ❊ شاه ملک یمنم سوی یمن باز روم ❊
غرض ازین ابیات تشوق ست بعالم تجرد و رفیق اعلی و تفجع از هیئات دنیه خاسقه که دامنگیر وقت و مشوش
حال و مغیر جوهر روح میشود ❊ **مکتوب بست و دوم** - در شرح رباعیات - الحمد لله خالق الفهوم
و ملهم العلوم وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین - اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابق

رباعی چند در بیان بعض قواعد سلوک انشا کرده بودم الحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرم الله بشهوده
تقاضا میکند که زیر هر رباعی اشارتی کرده شود بآن قاعده که دران ودیعت نهاده شد فمن تلک الرباعیات
رباعی علمی که نه ماخوذ ز مشکوٰة نبی ست ﴿ والله که سیرابی ازان تشنه لبی ست ﴿ جای که بود جلوه حق حاکم وقت
تابع شدن حکم خرد بوالعجبی ست ﴿ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه علومی که ماخذ آن شرع محمدی نیست مرضی نیست
واشتغال بآن منافی سلوک ست ومنها دانی که چه بود نهج قدیم ای دلدار ﴿ شغل دل تو ظاهر و باطن بایار ﴿
این راشوی از درس عوارف عارف ﴿ وان فن دگر یاد بگیر از احرار ﴿ درین رباعی اشاره کرده شد بآنکه اصل کار
درین راه جمع ظاهر و باطن ست ظاهر توزیع اوقات بر طاعات و باطن دوام تعلق قلب بحق واگر کسی اول را
میخواهد از کتاب عوارف بهتر نیست خصوصاً پنجم و ششم باب که درین مسئله واقع ست و اگر کسی ثانی را میخواهد
بهتر از صحبت احراریان یافته نمیشود ﴿ ومنها در مذهب ما هست ز اسباب غرور ﴿ ذکری که بود عاطل از انوار حضور
در حاشیه نفی شو از خلق نفور ﴿ در جانب اثبات برو سوی غفور ﴿ شرط تاثیر ذکر حضور و تعظیم ست و نفور شدن
از خلق و اثبات محبت حضرت حق - ومنها سستی و وله شرط طریق افتاد ست ﴿ بی سست شدن کار کسی
نگشاد ست ﴿ در ذکر خفی جهر تخیل کردن ﴿ شرط ست و نه او ستاد طریقم یاد ست ﴿ حضرت والد قدس سره تخیل
جهر مفرط شرط میکردند که جمع همت و ظهور وله بدون آن نمیشود - ومنها خواهی که می صرف محبت نوشی ﴿
باید که بتقلیل علایق کوشی ﴿ دل را ز خیالات جهان صرف کنی ﴿ چشم از صور جمله عالم پوشی ﴿ اشارت ست
به نگاهداشت و نظر بر قدم وخلوت زهد ومنها در عشق تو از جمله جهان بگذشتم ﴿ وز هر چه بجز یاد تو زان بگذشتم ﴿
مقصود من بنده بجز وصل تو نیست ﴿ اندر طلبت از دل و جان بگذشتم ﴿ اشارت ست بباز گشت و اشارت ذکر ست
دفعةً بعد دفعة ومنها دایم دل من پیش تو حاضر باشد ﴿ چشمم برخ خوب تو ناظر باشد ﴿ در مذهب ما شرک جلی ست
وصریح ﴿ گر سوی دگر خطرهٔ خاطر باشد ﴿ اشارت ست بدوام یادداشت ومنها دانی چه بود سهل کثیر البرکات
﴿ در مشرب اهل دل وجود عدمات ﴿ تحصیل عدم بدان بسعی مانع ﴿ در نفی خواطر و در سد جهات ﴿ عدم غیبت
را گویند یعنی نسیان ماسوی و وجود عدم ملکهٔ غیبت را گویند و اصل در تحصیل آن عزم قوی و همت فشاندن
همه چیز ست از دل - ومنها خوش آنکه با نوار وضو نگین ست ﴿ زیرا که طهارت ز اصول دین ست ﴿
تنویر دل و نفی خواطر خواهی ﴿ قوی ذریعه وصولش اینست ﴿ در جمع خاطر و تنویر دل و ازالهٔ خطرات تجدید

طہارت فائدہ ہا دارد **ومنہا** تحصیل عدم اگرندانی کردن * باید نظر اہل فنا راجستن * این وادی ضال راد داہی بہ از این * در حکمت اہل دل نخواہی دیدن * یعنی نظر قبول این طائفہ کیمیای عجیب ست در تحصیل عدم و ازالۂ خطرات پریشان **ومنہا** انانکہ زاو ناس بہمی رستند * باجۂ انوار قدم پیوستند * فیض قدس از ہمت ایشان میجو * دروازۂ فیض قدس ایشان ہستند * یعنی توجہ بارواح طیبہ مشایخ در تہذیب روح و سر نفع بلیغ دارد **ومنہا** آن ذات کہ از قید جہت بیرون ست * از حیطہ اسما و صفت بیرونست * ہر مرتبہ زان ذات نشانی دارد * ہر چند ز تعیین ہمہ بیرون ست **ومنہا** ہر درکہ شد مظہر آن یار عجیب * ظاہر شدہ از صورتش آثار عجیب * در لوح دل ار ثبت کنی صورت او * پیدا شود از لوح دل اسرار عجیب * **ومنہا** قومی بکتابت احرف موصوف * جمع بتلاوت اسما معروف * شخصے کہ ازین قوم قدم پیش نہاد * گشت ست باین صورت ذہنی مشعوف * درین سہ رباعی اشارت کردہ شد تحقیق توجہ بوجہ خاص کہ حضرت خواجہ نقشبند قدس سرہ بان ارشاد کردند و آن پرورش کردن صورت ذہنیہ حضرت حق ست کہ ہر درکہ آدمی متمثل شوند مانند تمثل تجلی صوری در متخیلہ و ہر چیزے را چہار وجود ست مکتوبی و ملفوظی و صورت ذہنی و وجود خارجی چنانکہ تاثیر وجود ملفوظی و مکتوبی نزدیک اہل دعوت ثابت ست ہمچنین تاثیر این وجود ذہنی نزدیک نقشبندیہ ثابت شدہ **ومنہا** اے دوست توئی دیدہ و بینائی من * شنوائی و دانائی و گویائی من * عشقم تو و ہم تو دل غمدیدۂ من * اندر دل غمدیدۂ شکیبائی من * اشارت ست بتوحید حق تعالی والحمد للہ اولا و آخرا و ظاہرا و باطنا وصلی اللہ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و صحبہ اجمعین۔

مکتوب بست و سوم در شرح ابیات۔ الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی **اما بعد** میگوید فقیر ولی اللہ عفی عنہ کہ سابق شوق برادرم محمد امین اکرمہ اللہ بشہودہ باعث آن شد کہ بعض معارف غامضہ در نیکوترین لباس کہ لباس نظم ست بیان کردہ شود الحال شوق ایشان تقاضای آن میکند کہ زیر ہر بیتی اشارتی لطیف کردہ شود بآن معرفت کہ دران مودع ست **شعر**

الا طال شوق الابرار الی لقائی * وانی لاشد شوقا الیہم منہم * **ہ** من ندانم بادہ ام یا بادہ را پیمانہ ام * عاشق شوریدہ ام یا عشق با جانانہ ام * درین بیت اشارہ کردہ شد بمقام حیرت کہ از مقامات لطیفہ خفیہ است کہ سالک درین مقام تفرقہ نمی کند در میان وجودات خاصہ کہ باہیات معتبر شود و در میان وجود مطلق کہ ظاہر شدہ است در وجودات خاصہ و امتیاز نمی نماید در میان احکام خاصہ مظاہر وجود تا یکی را عاشق گوید و دیگرے را

معشوق وسوم را عشق ه تبلای حیرتم جان گو میت باجان جان ٭ اصطلاح شوق بسیارست ومن
دیوانه ام ٭ درین بیت نیز اشاره کرده شده بمقام حیرت وجان عبارت از وجودات خاصه است وجان جان
عبارت از وجود مطلق ست ظاهر شده در وجودات خاصه ه شوق موسی در ظهور او را نار طور او را ٭ در بهاء
شمع آتش میزند پروانه ام ٭ اشاره است بآنکه محب بسوال حال خود جذب میکند محبوب را و تشخص ظهور او میشود
در صورت خاصه که مقتضی استعداد او ست لا یکون التجلی الا بقدر استعداد المتجلی له و آتش زدن عبارت از قلق و
بیقراری دادن ست ه باجمال ذاتیش حسن دگر در کار شد ٭ چشم او را سرمه ام یا زلف او را شانه ام ٭ درین
بیت اشارت ست بحکمت ظهور اجار بهست که اتمام بعض مصالح این عالم ست و آنکه حسن ذاتی در ذات خود
از غیر مستغنی ست وحسن ثانوی که مقتضای مصلحت کلیه است گاهی مقتضی این نور میشود و تمثیل حسن ذاتی بچشم
معشوق که در غایت لطافت آفریده شده وحسن ثانوی بسرمه وهمچنان زلف و شانه ه میل هر عنصر بود
سوی مقر اصلیش ٭ جذبهٔ اصل ست هر شورش مستانه ام ٭ اشارت ست بحقیقت محبت ذاتیه که آن میل
حضرت وجود ست در مظاهر مقیده بجانب اطلاق مثل میل هر عنصر بمقر اصلی خود ه غافل از خود ماند از صورت
چو پر شد آئینه ٭ تا ترا شناختم جانا ز خود بیگانه ام ٭ اشارت ست باستغراق در اتصال یعنی سر روح در کار خود بحد
باشند وسالک را غیر مذکور حتی نفس خود نیز مدرک نگردد و تمثیل آن بآئینه که از خود غافل ست و بصورت مشغول ه
ای امین بر سلیم نام تجدد و تهمت ست ٭ در ازل پیش از زمان تعمیر شد میخانه ام ٭ اشارت ست بانکه محبت ذاتیه
قبل از عالم ارواح واجسام ست زیرا که اصل او توجه وجود ست باطلاق و آن قبل از زمان ست و میخانه
اشارت بجوامع مراتب اطلاق ست والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً **مکتوب بست و چهارم**
در منظومات ه فراغت یافتم از حج و عمره ٭ چو احرام سر کوی تو بستم ٭ چو دیدم روی زیبای تو جانا ٭
ز تشویش وجود خویش رستم ٭ بیا ساقی بده جام شرابی ٭ که مخمور صبوحی الستم ٭ **ایضاً** محبت نام جوش
طبع ومیل نفس اگر باشد ٭ سر اهل محبت در دو عالم گاو خر باشد ٭ ز نازکی طبع غیر از خود نیابها نمی آید ٭
درخت بید را دیدیم دائم بی ثمر باشد ٭ بوسعت مشربان رنگ تعلق در نمیگیرد ٭ اگر نقشی زنی بر روی
دریا بی اثر باشد ٭ صفائی طبع میخواهی ز صحبت دامن اندر کش ٭ که آب دور از مردم همیشه با صفا باشد ٭
ایضاً مزاج صاف طبعان تاب جز غربت نمیدارد ٭ مکدر گردد آب صاف چون یکجا وطن گیرد **فرد**

صفا با خبث باطن نیز گاهی جمع میگردد * برد باده را چون درد نشیند تماشا کن * **فرد** هرزه گردی
مانع نور دل ست ای هوشمند * سیل تا ننشست یکجا باطنش صافی نشد * **ه** دوای درد من بر جمع اضداد تو
بینازم * نمک ریز دل مجروح من هستی و مرهم هم * جهان و جان فدای وضع شوخ شهر آشوبت * قیامت
بنمائی و دم عیسی و مرهم هم * درین بیت اشاره کرده شد بحال عجیبی که آن جمع ست در تعلق قلب و انس روح
در یک حالت و تنادی از آن یک و التذاذ از آن دیگر بیکدفعه * **ه** توئی اول توئی آخر توئی ظاهر توئی باطن *
توئی مقصود اهل دل توئی مشتاق همدم هم * ز یک منبع درینجا مختلف فواره میجوشد * مزاج حرص قارون
زهد ابراهیم ادهم هم * بخاری از زمین خیزد بباد و جو در آمیزد * گهی باران ریزان ست گاهی برف و شبنم هم *
درین سه بیت اشارت ست باضمحلال حقائق متخالفه در یک حقیقت و امتیاز احکام در میان حقائق متخالفه
بسبب امتیاز صور و هیاکل * **ه** کدامی طرفه نیرنگی درین کاشانه سر دادی * که عالم پای کوب از دست عشقت
گشت و آدم هم * درین بیت اشارت ست بسریانی عشق در جمیع عالم چه فلک و چه ملک و چه عنصر و چه اعراض
خصوصاً انسان که عشق طبعی و ارادی هر دو دارد و بآنکه سبب سریان آن مصلحت کلیه است * **مکتوب بست
و پنجم** در شرح غزلیکه بتضمین بیت اول غزل عراقی علیه الرحمة انشا کرده شد * **ه** نخستین باده کاندر جام کردند *
مزاجش عکس آن گلفام کردند * هویدا شد در امکان صورت حق * بآن صورت جهانرا رام کردند * همی بایست
تفصیلی از آن روی * مکارم را بجا اتمام کردند * شراب وحدت از خمخانه غیب * مراجیح ازل در کام کردند *
چو غلطیدم ز مستیها بهر سو * حریفان مستی از من وام کردند * حقیقت را که مستور از نظر بود * بما مشهود خاص
و عام کردند * پس آنگه موج دریا باز گردید * باتمام فنا اکرام کردند * امین رمزی دقیقی با تو گویم * بخود آغاز
و نیز انجام کردند * غرض ازین ابیات شرح بیت عراقی ست علیه الرحمة و تعیین مراد از باده و جام و
استعاره از چشم ساقی و حاصل آنست که این بیت دو احتمال دارد یکی آنکه از جام مرتبه امکان مراد باشد
و از باده کمال او با فاضه صور انواع و خواص آن و از مستی چشم ساقی فیض واجبی که عبارت از تجلی اعظم ست
باصطلاح ما و حقیقت محمدیه باصطلاح صاحب فتوحات و درین نظم عدول باوضح از مستی چشم ساقی کرده شد
گفته آمد که ممزوج بآن باده کرده شده است عکس روی آن یار گلفام دیگر آنکه کمالاتی که در طبقه بنی آدم ظاهر
شده و اتمام خواص نوعیه و استقرار احکام لطایف ایشان بآن متحقق شده بواسطه احبار بهته افراد

اکمل ست کہ وجود ایشان بجہت مصلحت تفصیل مراتب اجمالیہ وجوبیہ ست و فی الحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق
واین اشارہ بہمین تفصیل تواند بود پس این افراد کمال را در ازل باستعداد کمالات وجوبیہ نواختہ اند و در نشار
دنیا از ایشان آثار ہمان استعداد بر روی کار آمد ملل و مذاہب پدید آمدند و اعلام ارشاد برافراشتہ شد و سبب
ہدایت جماعات بنی آدم گشت و بحقیقت جمیع افراد بنی آدم از لفظ اللہ چیزی می فہمند و ذہن ایشان بان
حقیقت مجردہ بوجہی از وجوہ ملتفت میشود و اینہمہ برکات نفوس کاملہ ست چہ نفوس مقارنہ باجساد
و چہ مفارقہ از انہا و معاد این نفوس اضمحلال ست در تجلی اعظم و مشمول شدن بفیض آن بوجہی کہ انا روسطے
ایشان در خود متلاشی سازد و انانیات صغری را وجودی پیدا نباشد و در پنج بیت لاحق این معانی بطریق
ایجاز و بلسان اشارت ادا کردہ شد باز نکتہ دیگر ادا کردہ آمد کہ تجلی اعظم مبدأ و معاد نفوس کاملہ است۔

از بعضی مکاتیب حضرت قطب فلک الارشاد غوث الاقطاب والاوتاد مظہر کمالات خفی وجلی مرشدنا شاہ عبد اللہ المشتہر بشاہ غلام علی قدس سرہ کہ بحضرت شاہ ابوسعید صاحب رحمہ اللہ تعالی نوشتہ شدہ ست درین کتاب اضافہ کردہ میشود

مکتوب اول بخدمت شریف صاحبزادہ عالی نسب والا حسب حضرت شاہ ابوسعید صاحب سلمکم ربکم
السلام علیکم ورحمۃ اللہ درینولا این فقیر را مرض خارش وضعف وشدت تنفس مستولی گردیدہ کہ طاقت
نشست و برخاست خیلی دشوار علاوہ اینکہ درد در کمر از چندی ظاہر شدہ کہ نماز برا قعار خواندن ہم محال
حضرت شاہ رفیع الدین صاحب می فرمودند ازین ہر دو شخص بر سبیل بدلیت پیش شما بالضرور باشند
پس درینوقت کہ اشتداد امراض بحدی رسیدہ کہ طاقت نشستن نماند و فتور کلی در نسبت ضروریہ آمدہ
درینوقت آمدن شما بسیار مناسب است جلدتر خود را برسانند و مولوی بشارت اللہ صاحب رخصت
برای بیمارداری اہلخانہ خود گرفتہ اند آمدن اوشان معلوم نمیشود و قبل ازین چند خطوط متواتر در طلب
شما مع تبرکات جدیدہ روانہ کردہ شد تعجب است کہ قصد آمدن اینجا نکردہ اند فقیر را بحسب ظاہر صحت محال

وافسوس کہ شما اینقدر تاخیر مینمایند ع خوبان درین معاملہ تاخیر میکنند۔ می بینم کہ منصب آخرہ مقامات این
خاندان عالیشان بشما متعلق و وابستہ شد و پیشتر ازان در بیماری سابق دیدہ بودم کہ شما بر چار پایۂ
ما نشستہ اید و قیومیت بشما عطا کردند سوای شما قابل این توجہات غریبہ و عجیبہ کسی نیست بمجرد رسیدن
این خط خود را جریدہ روانہ این صوب نمایند و برخوردار احمد سعید را بجای خود انجا بگذارند و بدعای حسن خاتمہ
و درود و استغفار و ختم کلمۂ طیبہ و قرآن مجید و ختم پیران کبار و بقای جانفزا و اتباع حبیب مصطفےٰ مدد فرمایند
والسلام **مکتوب دوم** بسم اللہ الرحمن الرحیم بجناب صاحبزادہ عالی نسب ولایت حسب حضرت شاہ
ابوسعید صاحب و احمد سعید صاحب جعلہما اللہ للمتقین اماما بعد از سلام مسنون و دعای عافیت مشحون
واضح مینماید کہ مکرر رقیمہ ہای فقیر برای طلب شما فرستادہ شد معلوم نیست کہ بخدمت میرسند یا در راہ
تلف می شوند احوال مزاج فقیر بسیار سقیم طاقت نشستن نماندہ ہجوم امراض و نذار الرحیل در دادند فقیر را
بجز دیدن شما ہیچ آرزوی نیست بلکہ از غیب القا می شود کہ ابوسعید را باید طلبید و روح مبارک حضرت
مجدد رضی اللہ تعالیٰ عنہ برین باعث ست و دیدہ ام کہ شما را بران راست خود نشاندہ ام و منصبی کہ
آثار آن عنقریب عاید بشما میشود مفوض نمودہ خانقاہ شما را مبارک باد جلد تر بیایند و توکلا علی اللہ اینجا
آمدہ بہ نشینید اگر اللہ تعالیٰ مرا بیامرزید بصدقہ پیران کبار رضی اللہ تعالیٰ عنہم از توجہ و ہمت قاصر نیستم
ہر چہ فتوح از غیب رسد صرف ما یحتاج خود و وابستہ ہای خود نمایند و آنچہ باقی ماندہ بر فقرا تقسیم کنند ہمہ اہل
خانقاہ و اکثر مردمان شہر شما را میخواہند مثل احمد یار و ابراہیم بیگ و میر خورد و مولوی عظیم و مولوی شیر محمد بلکہ
جمیع مردمان شہر بارہا میگویند کہ میان ابوسعید لایق اند کہ در اینجا نشینند و حضرت شاہ عبد العزیز صاحب
و اکثر اعزہ شہر بر اخلاق حسنہ و مسکنت و شکست و حفظ و مشغولی و بردباری شما نظر کردہ مجوز طلبیدن شما
بلا شرکت غیر میشوند بہر صورت عازم اینجا شوند در چوپالہ یا در گاڑی بیایند اجرۃ کہاران اینجا دادہ خواہد شد
اجتماع اہل خانقاہ برین شد الشیء لا یعنی شما را باید طلبید و مرا نیز الہام کردند کہ قابلیت این کار فقط در
شماست بعد استخارہ ہا بیایند و حاجت دیگری نیست اینجا باشید و رواج طریقہ شریفہ فرمایند و تدبیر
معاش را حوالہ بخدا کنید حسبنا اللہ و نعم الوکیل وعدہ الٰہی کافی ست بگذار و بیا سا وقت ما آخر رسید چند
انفاس باقی ماندہ را بہ بینید و فیضہا بہ دارید شاید این آرزو بوقوع آید **بیت** مرگ آرزو کنم چو شوی

مربان من پ یعنی بہ بخت خویش مرا اعتماد نیست پ جناب حضرتین در وقت انتقال حضرت مجدد رضی الله
تعالی عنه حاضر بودند رضی الله تعالی عنهم و مردمان میگویند که ازین هر دو شخص یکی را متعین کنید تا بعد شما نزاع واقع نشود اگرچه بر کاغذ
وصیت نامه مهر فقیر بگواهی هر سه میان صاحب و دیگر اعزه نام شما را اولی و الیق نوشته ام بالفعل
شما را ترجیح دادم و برخوردار احمد سعید را آنجا گذاشته بمجرد رسیدن رقیمه همه را جواب داده نزد ما بیایید قبر ما
در صحن همین مکان خواهد شد و تبرکات بر بالین بر گنبد ضیق و مردمان وابسته شما هر وقتیکه خواهند آمد در هم
و در حویلی باشند و شما اینجا بمزار ما باشید و اخراجات خانقاه همه بر طور شما است بهر طور که مناسب دانید
و بردباری و تحمل بسر برید و دعای حسن خاتمه و لقای جان افزا و اتباع حبیب خدا محمد مصطفی فرمایید
زیاده والسلام ۔ **مکتوب سوم** بعد حمد و صلوة معلوم نمایند مقامات و اصطلاحات که در طریقه
علیه امام ربانی حضرت مجدد الف ثانی رضی الله عنه مقرر است در هر درجه ازان کیفیات و حالات و انوار
و اسرار پیش می آیند و بدون آن اختیار طریقه عبث است عمر چرا ضائع نماید و مقامات عشره از توبه تا رضا
اگر لازم باطن نشود ازین طریقه چه فائده و در سیر لطائف عالم امر کیفیات بسیار میشود و در سیر لطیفه قلبی که
مراقبه احدیت صرفه یا مراقبه معیت مینمایند بیخودی و استغراق و قطع تعلقات و آرزوها وغیره دست میدهد
و در سیر لطیفه نفس مراقبه اقربیت و محبت معمول است و استهلاک و اضمحلال و فنای انا وغیره حاصل
میشود و در سیر لطائف عالم خلق سوای عنصر خاک فیض بر عناصر ثلثه می آید و مناسبتی بتجلیات اسم الباطن
و ملاء اعلی علیهم السلام و تهذیب لطیفه قلبیه می یابند و در کمالات ثلثه نیرنگیها و لطافت نسبت باطن
فرموده اند و در حقائق سبعه وسعت انوار و بداهت آنچه نظری است و زیارت حضرات انبیا علیهم السلام
و اذواق محبت ذاتیه ثابت است ع تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد ۵ نه سلطان خریدار هر بنده ایست
پ نه در زیر هر ژنده زنده ایست پ اینچنین علوم و معارف اگر سالک این طریقه ادراک نماید مبارک والا
عجبی و خودی کسب کرده است فویل له در صحبت هر که ازین قسم حالات حاصل شود بهتر است والا طریقه
بدنام و ازین کس مشائخ را عاری لاحق عجب مریدان اند طریقه بدنام نمایند و خود را پیر میگیرند هداهم الله
سبحانه الی رضاه و اشتیاق لقائه امین الحمد لله که حضرت مولوی بشارت الله صاحب و حضرت حافظ ابو سعید
صاحب سلمهم الله تعالی و جعلهم لاشاعة الطریقة باین مقامات مناسبتی بهم رسانیده اند و عزیزان دیگر نیز

ع ۴ یعنی میان صاحب یعنی حضرت مولوی شاه رفیع الدین و مولوی شاه عبد القادر و مولوی شاه عبد العزیز [illegible]

ع ۵ اعنی حضرت خازن الرحمت خواجه محمد سعید و حضرت الشاه عروة الوثقی خواجه محمد معصوم قیوم ثانی رضی الله تعالی عنهما ۱۲ محمد حسن

اللہ تعالیٰ توفیق استقامت واتباع سنت ومحبت مشائخ وترک دانزوا ویاس از خلق امید از خدا سبحانہ وتعالیٰ
اینہا را وجمیع دوستان مرا ومن افتادہ خاک پیر عمر بر بادہ دادہ را این حالات عطا فرماید بہزار انفعال می نویسم
زیرا کہ مرشدان در تحریر اجازت نامہا ہر دو لفظ می نویسند پس میگویم دست ایشان کہ بہتر از دست من است
دست من است بیعت بخدمت اینہا کہ اقوی ذریعہ سعادت ونجات است بیعت من است اللہ تعالیٰ
مبارک فرماید بشرطیکہ از اہل دنیا اعراض نمایند وپا شکستہ بر در حق بصدق وعدہ کریم مطلق جل سلطانہ
نشینند وایشانند ارکان طریقہ من وحاصل توجہات سالہای من اللہم وفقنی وایاہم لما ترضاہ وترضاہ
حبیبک صلی اللہ علیہ وسلم واجعل آخرتنا خیرا من الاولے آمین آمین آمین

باب دوم

از کتاب کلمات طیبات در ترجمہ رسالہ اسرار العارفین وسیر الطالبین شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُوْلِہٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِہٖ اَجْمَعِیْنَ
امابعد خانہ ہای فقیر ویران شدند وشہرہایش بے بنیاد وفقرا رحلت کردند وگذشتند ومتشبہان
ومترسمان بسیار شدند تا آنکہ مشغول اند بہ غیبت ودروغ وطلب دنیا وفریب ونفاق وبغض وغل
وغش وحقد وحسد وکبر وغضب وحرص وریا والقاء عداوت ورغبت امارت وصحبت سلاطین
وامرا واہل قلم واکل حرام کہ دل را میمیرانند وچون شہادت ہیچکسان مقبول نیست اقتدا شان و
کلاہ گیر خلق از ایشان چگونہ روا باشد فلہذا خواستم کہ کتابی نویسم در علم سالکان وفقرا وعارفان تا آنکہ
عزم تصنیف کردم وقلم را جولان دادم واسرار الطالبین وسیر العارفین نامش نہادم
وسوال میکنم از خدا کہ توفیق اتمامش دہد چنانکہ بشروعش داد وما النصر الا من عند اللہ وہو علے

کل شیٔ قدیر۔ بالاجابۃ جدید سیرۃ بنده را نزدیکی حق تعالی و تقدس دست ندهد مگر بدوری از خلق چرا که نزدیکی
خلق از ذکر الله و عبادت و طاعتش و فکر در ملک و ملکوتش باز میدارد و پس نزدیکی او بدون دوری خلق
صورت نه بندد تعالی شانه چنانکه قرب سلطان و قرب بنده بمولی که بدون بعد از غیر سلطان و غیر مولا
راست نیاید سیرۃ شیخ آنست که ذاتش قدس باشد و صفات ذمیمه اش فانی و صفات حمیده اش
باقی چه کسیکه چیزی از صفات بشریه دریافت و امریکه دیگر را بران دلالت کند و راه نماید برو ظاهر
نشده صلاحیت مشیخت ندارد و او خود محتاج بشیخی و مرشد که او را معرفت و طریقت آموزد کذا قال
الشیخ ابو الغیث الیمنی رحمۃ الله علیه سیرۃ هر که صوف و جبه پوشید لقمه چرب و لذیذ بخورد و با سلاطین
و اهل دنیا نیامیزد و هر که نه اینچنین ست در لباس انبیا و اهل سلوک خیانت ورزیده باشد و حقش
او انکرده سیرۃ فقیر را مخالطت ملوک و سلاطین حلال نیست که از صحبت ایشان قلبش بمیرد روایت ست
از ابن ابی طالب کرم الله وجهه که صحبت ملوک فتنه است و خوردن طعام شان سم قاتل که دوائی ندارد
و فرمود رضی الله عنه علم معرفت ست و دیدن روی ظالم قلب را سیاه میکند و معرفت حاصل نمیشود
روایت ست از ابو الحسن نوری رحمۃ الله علیه که گفت چنانکه از تاثیر صحبت بدکار نیکوکار شود همچنان
نیکوکار بدکار گردد و هر که این مسئله را انکار کند بطال و گمراه و زندیق ست که انکار حدیث کرده آنکه فرمود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم الصحبۃ تؤثّر و گفت علی رضی الله عنه صحبت صالحان نور و رحمت ست
اهل عالم را سیرۃ سالک باید که بذکر مشغول باشد تا آنکه هر موئی از موهای بدنش زبانی باشد
سیرۃ اصل در اقامت سلوک و ریاضت نفس و ثمرۂ ارادت انیست که خود را از اهل دنیا و صحبت اغنیا
و سلاطین و هوائی نفس دور دارد سیرۃ مرید مبتدی را باید که از تمامی فضول بپرهیزد فضول نظر فضول کلام و طعام و جمله معاصی
صغایر و کبایر اجتناب کند سیرۃ روایت ست از ابوبکر شبلی رحمۃ الله علیه که گفت مرید را خصوصاً و طالب مولا را باید که بغیر
حاجت کلام نکند سیرۃ هر گاه مرید از خلوت و حجره بیرون آید سر خود بر قدم شیخ نهد بطریق شکر و سنت و آنچه بعض فقها گفته اند
که این فعل کافر میشود و اکثری بعد کفر نیز قائل شده اند که این تحیت ست نه عبادت زیرا که شیخ گواهی مرید نیست سیرۃ اصل
در طریق فقیر پرهیز کردن است از دنیا چنانکه رسول خدا فرمود صلی الله علیه وسلم حب الدنیا راس کل خطیئۃ
و قلبۃ والیسیۃ سیرۃ مرید که فقیر باشد بقدر حاجت کسب کند و بعد فراغ از کسب بذکر مشغول شود

ونشستن میان خلق نه پسندد و سوای مراقبه و آن نظر کردن ست در مغیبات بصفا یقین همچو عالم ملکوت
و بعض گفته اند مراقبه مراعات سر ست برای ملاحظه غیب بهر لحظه و لحظه سیرة خلوت ترک دادن اختلاط مردم ست
اگر میان ایشان باشد و بعض گفته اند خالی شدن ست از تمام اذکار سوا ذکر الله و بعض گفته اند انس گرفتن
ست بذکر و مدت آن چهل روز ست بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم من اخلص لله اربعین صباحا
ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه سیرة عزلت دور شدن ست از اهل زمانه بترک طمع و اماره نفس
وشهوات نفس بلزوم پرهیزگاری سیرة صحبت اغنیا و اهل دنیا قلب مومن را سیاه نماید نعوذ بالله منها چون قلب مومن همچو
سنگ و کلوخ گردد پس هرچه خواهد بگوید سیرة حسن بصری روایت کرد از امیر المومنین علی کرم الله وجهه که
گفت هرگاه بینی مردی را که بے حاجت با مردم اختلاط میکند و دنیا می طلبد و باز خدای را میطلبد پس بدانکه
او زندیق و مردود ست و دزدی ست از دزدان دنیا سیرة روایت ست از ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه که
گفت طالب دنیا طالب خدا نباشد و اختلاط اهل سلوک در طریق طلب خدا با سالکان ست نه با اهل دنیا سیرة
شیخی که بر قانون مذهب اهل سنت و جماعت نباشد و حرکات او موافق کتاب الله و سنت رسول الله نبود
از قطاع الطریق و دزدان دین ست سیرة روایت ست از علی بن ابی طالب کرم الله وجهه که گفت بدترین
مردم و گمراه کننده مردم کسی ست که غم دنیا خورد پرسیدند دنیا دار کیست گفت آنکه زیاده از قوت شبا روز را
طلبد که او غنی ست نه فقیر و لهذا امام شافعی رحمة الله علیه بر کسیکه زیاده بر قوت روز و شبی دارد صدقه
فطر واجب گردانیده سیرة روایت ست از علی کرم الله وجهه که گفت سه قلب ست قلب سلیم و قلب منیب
و قلب شهید. قلب سلیم آنست که جز معرفت خدا چیزی دران نباشد قلب منیب آنکه از هر چیز بخدای عزوجل
بازگردد و قلب شهید آنکه او تعالی و تقدس را در هر چیزی مشاهده کند سیرة شیخ باید که عارف و دانا باحوال
مرید باشد تا حسب حال او نصیحت و راهنمای کرده باشد و آنکه نه چنین ست گمراه ست و گمراه کننده ست
سیرة مرید را نرسد که در قلب او ذره از حب دنیا باشد چه دنیا مرداری ست پس ذره از آن همچو قطره خون
که چون در آب افتد تمام آب فاسد و تباه شود سیرة مشائخ طریقت گفته اند که صحبت توانگران فقیر را سم
قاتل ست که او را دوای نیست و حاصل این کلام آنکه از اهل دنیا بقدر استطاعت و امکان پرهیز نماید
چه محبت دنیا در دلهای مردم جا کرده است پس از صحبت شان ضرری عظیم خواهد رسید سیرة زهد ست

از ذوالنون مصری رحمۃ اللہ علیہ کہ گفت ہر کہ شبے بخفت و درویش غل یا غش ست یا یکی از مسلمانان
نام او از دیوان فقر محو کردہ شود بعض محققان گفتہ اند غش در مذہب شان این ست کہ برادر مسلمان
خود را بنامش یاد کند سیر ۃ بدان ای طالب کہ ہر گاہ بینی کسی را در دنیا افتادہ و بجاہ و رفعت و منزلت
دل دادہ و اسیر لطف مردم دنیا شدہ پس بر وست گریستن بر نفس خودش زیرا کہ فقر کنارہ گرفتن ست
از حب دنیا۔ سیر ۃ فقیر را در تمام مذاہب اختلاط اہل دنیا و آمدن بر ملوک و سلاطین حلال نیست چنانکہ
فرمود علی ابن ابیطالب رضی اللہ عنہ بدترین فقیری ست کہ بر در امیر آید و نیکوترین امیری ست کہ بر
در فقیر آید و روایت ست کہ صاحب عراق سہ سال مریض بود سہل ابن عبداللہ تستری را خواند تا دعا کند
و بنظر شفاو شفقتش نگرد و آخر ببرکت دعا و نظر شفقتش شفا یافت باز سہیل بخانہ خود آمد و سہ سال عزلت
اختیار کرد سیر ۃ ہر کہ ہمیشہ بدنیا مشغول باشد ہمیشہ از حق سبحانہ و تعالی دور باشد کہ مشغولی دنیا حجابی ست
عظیم و راہ نجات از اہل دنیا ذکر اللہ ست تعالی و تقدس سیر ۃ قدم اول در راہ سالکان و عارفان
بریدن علائق ست بالکلیہ چنانکہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم طَالِبُ الدُّنْیَا لَا یَکُوْنُ طَالِبًا
لِلْمَوْلٰی و از اکثر اہل سلوک منقول ست کہ ہر گاہ مہمی یا امری عظیم یکی را از ایشان پیش آمدی پارچہ
صوف یا کسا پوشیدی و زنجیر در گردن یا در پا یا در سر انداختہ مناجاۃ بحق سبحانہ کردی و فی الحال مستجاب
شدی و بدانکہ زنجیر یا رسن در گردن یا در پا انداختن مستحسن ست و سنت داؤد ست علی نبینا و علیہ الصلوۃ
والسلام کہ مراد از ان۔ بجای غایت تواضع و انکسار و افتقار و حضور و رقت قلب امر دیگر نیست و مؤید این نیست
آنچہ روایت ہست از بعض تابعین کہ گفت دیدم عمر بن الخطاب را رضی اللہ عنہ کہ بر پشت شان اثر تازیانہ
ہاست پیش عبداللہ بن عمر رض رفتم و گفتم کہ امیر المؤمنین را دیدم کہ بر پشت شان اثر تازیانہ ہاست گفت
سبحان اللہ کدام ست کہ امیر المؤمنین را تازیانہ زند او را ہر روزی خلوتی ست کہ در آن خلوت محاسبہ
نفس میکند و شب جمعہ درہ برداشتہ نفس خود را میزند و میگوید کہ چنان کردی و چنین کردی۔ و الحمد للہ
علی الاختتام و علی رسولہ الصلوۃ والسلام

فہرست کتاب کلمات طیبات

تمت

الحمد للہ علی احسانہ کہ درین ایام میمنت التیام کتاب فیض انتساب اعنی کلمات طیبات از مکتوبات حضرۃ پیران پیر و ملفوظات و مکتوبات حضرت میرزا مظہر جانجاناں شہید و حضرت قاضی ثناء اللہ پانی پتی و حضرت شاہ غلام علیشاہ رح و حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی قدس اسرارہم معہ ترجمہ رسالہ اسرار العارفین بحسن تصحیح و بکاغذ نفیس صاف و پاکیزہ بمطبع مجتبائی دہلی باہتمام مولوی محمد عبد الاحد سلمہ اللہ الصمد مطبوع گشتہ حامل دلہائے صاحبدلان گردید فقط